

تفسیر های عاشورا

نقد انحرافات و ارائه تاملات

عاشورا حادثه‌ای صرفاً تاریخی نیست که تنها نیازمند تبیین و تحلیل چرایی و چگونگی رخداد باشد، حادثه عاشورا منبع الهام و معنا و انگیزه برای امت اسلامی و همه آزادگان جهان است و به همین سبب تفسیرهای کاملاً متضاد و متفاوت از این حادثه، می‌تواند از عبرت‌گیری و درس‌آموزی آن بکاهد.

تفسیرهای عاشورا

گفتار
مجموعه

نقد انحرافات و ارائه تاملات

رضا رضانی گیلانی | سید سجاد ابزدهی | احمد رهدار | عبدالله محمدی



(مجموعه گفت‌وگو)

تفسیرهای عاشورا

نقد انحرافات و ارائه نامالت

به کوشش احمد رضا دردشتی

نگارخانه



نویسندگان: (به ترتیب حروف الفبا)

ایزدهی، سیدسجاد

رمضانی گیلائی، رضا

رهدار، احمد

محمدی، عبدالله

سرشناسه: جمعی از نویسندگان به کوشش احمدرضا دردشتی
عنوان و پدیدآور: تفسیرهای عاشورا / تهیه‌کننده مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات
مشخصات نشر: قم حوزه علمیه قم، انتشارات، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۱۳۹ ص
شابک:
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت:
یادداشت:
موضوع:
رده‌بندی کنگره:
رده‌بندی دیوبی:



تفسیرهای عاشورا

نویسنده: جمعی از نویسندگان به کوشش احمدرضا دردشتی
ناشر: انتشارات مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
شابک:

شهر: قم، خیابان شهید کیوانفر، انتهای کوچه ۶، مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات
تلفن:

۰۲۵۳۶۶۱۶۸۰۹

نشانی الکترونیک:

پایگاه اینترنت:

www.pasokh.org

فهرست مطالب

مقدمه.....	۹
گفتار اول: شاخصه‌ها و مؤلفه‌های هرمنوتیکی تفسیر جامع‌نگر حادثه	
عاشورا.....	۱۳
معناشناسی واژه هرمنوتیک.....	۱۴
پیدایش هرمنوتیک فلسفی.....	۱۷
نسبت سنجی ما با دانش هرمنوتیک.....	۲۰
هرمنوتیک فهم تاریخی.....	۲۲
انواع پیش‌فرض‌ها و نقش آن در تفسیر.....	۲۳
پیش‌داوری‌های بایسته.....	۲۴
پیش‌داوری‌های شایسته.....	۲۵
پیش‌داوری‌های نایسته.....	۲۷
تفاوت استنتاج متن با تفسیر به رأی.....	۲۸
دیدگاه برگزیده در مسئله پیش‌فرض‌ها.....	۳۰
تشکیکی بودن فهم.....	۳۱
سنخ‌شناسی پیش‌فرض‌های کلامی.....	۳۲
مبانی و اصول منطق تفسیر تاریخی.....	۳۴
مهم‌ترین پیش‌فرض تفسیری عاشورا.....	۳۵
نقش علوم جدید در فرایند تفسیر عاشورا.....	۳۷

۳۹	اصول و روش تطبیق تاریخی در تفسیر عاشورا.....
۴۲	شاخصه‌ها و مؤلفه‌های تفسیر جامع‌نگر عاشورا.....
۴۹	گفتار دوم: بررسی تاریخی زمینه‌ها و عوامل تحول در تفسیرهای عاشورایی
۴۹	سرّ اهمیت حادثه عاشورا.....
۵۰	جامعیت ارزشها.....
۵۱	جامعیت عناصر.....
۵۵	غلبه وجهه مصیبت حادثه عاشورا بر وجهه تاریخی.....
۵۷	عاشورا به مثابه یک راز تاریخی.....
۵۸	عاشورا و هویت تاریخی - فرهنگی شیعه.....
۶۰	عاشورا عامل همگرایی اسلامی - انسانی.....
۶۲	علل تکثر تفسیرهای حادثه عاشورا.....
۶۷	گونه‌شناسی تفسیرهای حادثه عاشورا.....
۶۹	عاشورا تبلور عرفان اجتماعی.....
۷۱	تفاسیر عاشورا؛ تکثر یا تشتت؟.....
۷۲	عاشورا، مبدأ حرکت‌های انسانی است.....
۷۳	عاشورا و هدایت‌بخشی اهداف انسانی.....
۷۹	گفتار سوم: بررسی، نقد و آسیب‌شناسی تفسیر عرفانی عاشورا
۷۹	معناشناسی تفسیر عرفانی عاشورا.....
۸۱	عرفان فردی و عرفان جمعی.....
۸۲	منظرگاه‌های تفسیری عاشورا.....
۸۲	جامعیت حادثه.....
۸۴	بعد هدایتی و جامعیت امام (ع).....
۸۵	سرّ تکثر تفسیرهای حادثه عاشورا.....
۸۷	منظرهای گوناگون در تفسیر عرفانی حادثه عاشورا.....
۹۲	نقد تفسیر عرفانی شبه‌مسیحی از حادثه عاشورا.....
۹۴	نقد تقلیل‌گرایی در تفسیر حادثه عاشورا.....
۹۷	آسیب‌شناسی تفاسیر عرفانی حادثه عاشورا.....
۱۰۲	شاخصه‌های تفسیر جامع‌نگر از حادثه عاشورا.....

گفتار چهارم: بررسی، نقد و آسیب‌شناسی تفسیر سیاسی از عاشورا	۱۰۹
سَرّ تاب‌آوری حادثه عاشورا نسبت به تکثر تفسیری.....	۱۰۹
معناشناسی تفسیر سیاسی حادثه عاشورا.....	۱۱۳
انواع تفسیر سیاسی.....	۱۱۶
تقابل با قدرت‌طلبی ظالمانه.....	۱۱۷
لزوم هماهنگی تفسیر سیاسی با دیگر منظرهای تفسیری.....	۱۱۹
پرهیز از مصادره عاشورا به سود جریان‌های سیاسی.....	۱۲۲
لزوم دسته‌بندی و تمایز تفسیرهای سیاسی عاشورا.....	۱۲۷
هرمنوتیک خاص تفسیر حادثه عاشورا.....	۱۲۸
معنابخشی و انگیزه‌سازی حرکت امام حسین.....	۱۲۹
شاخصه‌های تفسیر جامع‌نگر حادثه عاشورا.....	۱۳۴
منابع و مأخذ.....	۱۳۷

مقدمه

حادثه عاشورا جان‌سوزترین و در عین حال عبرت‌آموزترین و درس‌آموزترین حادثه در تاریخ اسلام است. این واقعت که امت مسلمان، در فاصله کمتر از پنجاه سال پس از رحلت پیامبر خود، نوه عزیز و محبوب او و یاران و فرزندانش را به فجیع‌ترین شکل ممکن به قتل رسانده و اهل و عیال او را شهر به شهر و کوچه به کوچه چون اسیران خارجی بگردانند، از نوعی دگرگونی و پسرفت عمیق و گسترده در ارزش‌های جامعه آن روز حکایت می‌کند و برای امت اسلامی در هر زمان و همه امت‌ها و ملت‌ها جای بسی تأمل و عاقبت‌نگری است.

حرکت امام حسین[ؑ] از مدینه به مکه و از آنجا تا کربلا و رقم خوردن حادثه عاشورا همواره از زوایا و ابعاد گوناگون بررسی و مطالعه شده است. تحلیل و تفسیر حرکت حسینی در طول تاریخ برای دوست و دشمن اهمیت و جاذبه خاصی داشته است. حادثه عاشورا حادثه‌ای است که سویه‌ای جهان‌شمول و فراتاریخی یافته و از همان مقطع شکل‌گیری تاکنون همواره موضوع پژوهش‌ها و مطالعات عمیق و گسترده قرار گرفته است. در این قریب چهارده قرن که از آن واقعه می‌گذرد، دوست و دشمن با رویکردها، مبانی، انگیزه‌ها، اهداف و روش‌های مختلفی به این واقعه نگریسته و تحلیل‌های مختلف و حتی متضادی از آن ارائه کرده‌اند. خود امام حسین[ؑ] اولین مفسر و

تحلیل‌گر حرکت خویش بوده و در مواقع مختلف کوشیده تا معنا و مقصود اصلی حرکت خود را تبیین کند؛ با این وجود، به سبب اهمیت شخصیت امام و آثاری که حرکت او در تاریخ اسلام و جهان ایجاد کرده، دیگران نیز تلاش کرده‌اند از ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، عرفانی و فقهی این حادثه پرده برداشته و عمق حادثه را بیش‌تر و بیش‌تر بکاوند. هرچند به صورت کلی می‌توان این تحلیل‌ها را در دو دسته مغرضانه و حقیقت‌جویانه دسته‌بندی کرد، اما این دسته‌بندی ارزشی، تبیین‌روشنی از چند و چون تفسیر عاشورایی به دست نداده و برای آینده چراغی را نمی‌افروزد.

با پدید آمدن جهان مدرن و سر برآوردن نظریه‌ها و رهیافت‌های تازه به جهان و انسان و نیازها و ارزش‌های انسانی، به تحلیل‌ها و تفسیرهای متفاوت و تازه‌ای از عاشورا نیاز شد و به همین سبب برخی از تحلیل‌گران با مبنا قرار دادن تحولات علمی و اجتماعی مدرن کوشیدند تا تفسیرهای جدید و روزآمدی از حادثه عاشورا و نگرش سیاسی - اجتماعی امام حسین علیه السلام ارائه کنند.

اگرچه تحلیل‌های متنوع و متکثر از عاشورا به خودی خود امری طبیعی و حتی ارزشمند به حساب آمده و در شخصیت جامع امام حسین علیه السلام و جامعیت قیام او ریشه دارد، اما در عمل و به علت فقدان مباحث فراتفسیری و روش‌شناختی، با نوعی آشفتگی و تشتت در عرصه تفسیر و فهم حادثه مواجه بوده‌ایم.

عاشورا حادثه‌ای صرفاً تاریخی نیست که تنها نیازمند تبیین و تحلیل چرایی و چگونگی رخداد باشد، حادثه عاشورا منبع الهام و معنا و انگیزه برای امت اسلامی و همه آزادگان جهان است و به همین سبب تفسیرهای کاملاً متضاد و متفاوت از این حادثه می‌تواند از عبرت‌گیری و درس‌آموزی آن بکاهد. از این رو ضرورت بازاندیشی در رویکردها، خاستگاه‌ها، انگیزه‌ها،

اهداف و روش‌های تفسیری در بررسی، نقد و آسیب‌شناسی تفسیرهای عاشورایی به وضوح احساس می‌شود.

این کتاب که مجموع چهار مصاحبه و گفتگو با صاحب‌نظران در حوزه مطالعات تفسیری عاشورا است، تأملات تازه‌ای در این باره و باب جدیدی را در حوزه مطالعات عاشورایی ارائه کرده است. گفتار اول مصاحبه با استاد حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالله محمدی، رئیس انجمن فلسفه و معرفت‌شناسی حوزه‌های علمیه با موضوع «شاخصه‌ها، مؤلفه‌ها و ملاحظات هرمنوتیکی تفسیر جامع‌نگر حادثه عاشورا» است؛ موضوع گفتار دوم «بررسی تاریخی زمینه‌ها و عوامل تحول در تفسیرهای عاشورایی» که توسط حجت‌الاسلام والمسلمین احمد رهدار، عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم، ارائه شده است. در گفتار سوم مصاحبه با آیت‌الله رضا رمضان‌گیلانی، دبیر کل مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام با موضوع «بررسی، نقد و آسیب‌شناسی تفسیر عرفانی عاشورا» و در گفتار چهارم مصاحبه با حجت‌الاسلام والمسلمین سیدسجاد ایزدهی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با موضوع «بررسی، نقد و آسیب‌شناسی تفسیر سیاسی حادثه عاشورا» به شما تقدیم شده است.

در این مجال لازم است از اساتید بزرگوار حاضر در گفتگو و همه کسانی که در آماده‌سازی این اثر نقش داشته‌اند خصوصاً محقق محترم جناب آقای احمدرضا دردشتی که پیگیری، انجام گفتگوها و تدوین این اثر با همت و تلاش ایشان بوده است، صمیمانه تقدیر و تشکر نمایم.

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

حوزه‌های علمیه

گفتار اول: شاخصه‌ها و مؤلفه‌های هرمنوتیکی تفسیر جامع‌نگر حادثه عاشورا

حجت‌الاسلام والمسلمین عبداللّه مجدی

یکی از مباحث مهم در فرهنگ اسلامی، به خصوص در فرهنگ شیعی، بحث فهم و تفسیر و تحلیل حادثه عاشورا و ابعاد این حادثه بزرگ تاریخی است. در گذشته و حتی می‌توانیم بگوییم پیش از شروع حرکت امام حسین علیه السلام به سمت مکه و پس از آن به سمت کوفه و کربلا، همواره از طرف دوست و دشمن تحلیل‌ها و تفسیرهایی درباره حرکت امام بیان شده و هرچه این حرکت به سمت کمال خودش پیش رفته، این تفسیرها کامل‌تر، پیچیده‌تر و متنوع‌تر شده است. در طول تاریخ و در برهه‌های مختلف، از طرف گروه‌ها و افراد مختلف، تفسیرهای متفاوتی از حرکت امام علیه السلام ارائه شده است که می‌توانیم آن را در دسته‌بندی‌های مختلفی قرار دهیم؛ مثلاً تفسیر سیاسی، تفسیر عرفانی، تفسیر اخلاقی و دیگر تفسیرها.

مسئله این تفسیرها صحیح و نه همه آن‌ها کامل و نه همه آن‌ها غلط است. حادثه عاشورا حادثه‌ای است که ظاهراً تاب تفسیرهای مختلفی را دارد؛ لیکن بحث اصلی این است که اگر بخواهیم تفسیر صحیحی از یک پدیده تاریخی، مثل حادثه عاشورا ارائه کنیم، قطعاً باید یک هرمنوتیک خاص، یعنی

یک روش خاص در تفسیر این حادثه به کار ببریم؛ به همین خاطر توجه به الزامات یا ملاحظات هرمنوتیکی، برای مفسران این حادثه تاریخی امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. بحث حاضر درباره همین ملاحظات هرمنوتیکی و سبک‌شناختی در تحلیل و تفسیر حادثه عاشورا است.

معناشناسی واژه هرمنوتیک

❖ اولین سؤالی که مطرح می‌شود این است که وقتی از اصطلاح تفسیر در فهم یک رویداد تاریخی و یا از اصطلاح هرمنوتیک رویدادهای تاریخی سخن می‌گوییم، دقیقاً منظور از این اصطلاحات چیست؟

◆ این موضوع چندین دهه است در کشور ما و در میان امت اسلامی و حتی میان غیرمسلمانان مطرح شده است. ضروری است که ابتدا معناشناسی کنیم که وقتی می‌گوییم هرمنوتیک، این اصطلاح به چه معناست؟ هرمنوتیک (Hermeneutics) در لغت به معنای فهم، تفسیر و شرح است. این واژه از نظر لغوی، با نام هرمس، ایزد پیام‌رسان یونانیان، هم‌مأخذ است منتها وقتی هرمنوتیک در اصطلاح می‌آید، معانی اصطلاحی مختلفی پیدا می‌کند که باید نسبت خودمان را با آن اصطلاحات مشخص کنیم. اولین اصطلاحی که در مورد هرمنوتیک به کار رفته، هرمنوتیک کلاسیک بوده است. در قرن هفدهم میلادی (سال ۱۶۵۴) دان هاور^۱ کتابی در این موضوع نوشت.^۲

مسئله اصلی این بود که چون کتاب مقدس، متن دشواری بود و فهم این

1. Dann Hauer

۲. رک: احمد واعظی، «پیش‌درآمدی بر هرمنوتیک».

متن برای همگان آسان نبود، لازم بود یک سری الزامات و ضوابطی برای فهم درست آن تدوین شود. در اولین نگاه به هرمنوتیک کلاسیک، ما با دستورالعمل‌های فهم مواجهیم؛ البته این روش‌ها و دستورالعمل‌ها چند پیش‌فرض هم داشت؛ مثلاً آن‌ها همه متون را نیازمند فهم نمی‌دانستند، بلکه فقط متن‌های دشوار، مثل کتاب مقدس را نیازمند فهم می‌دانستند. پیش‌فرض دیگر این بود که اصل را بر فهم درست می‌گذاشتند و در حقیقت، هدفشان از این الزامات هرمنوتیکی، رسیدن به فهم صحیح بود. با این پیش‌فرض که ممکن است افراد در تفسیر کتاب مقدس به خطای در فهم گرفتار شوند، پس باید یک ضوابطی بگذاریم که فهم صحیح از ناصحیح شناخته شود.

بعد از داوون هاور، شلایر ماخر با تأثیرپذیری از جنبش رمانتیسم، به سمت اصطلاح دیگری از هرمنوتیک به نام هرمنوتیک رمانتیک رفت. هرمنوتیک رمانتیک چند تفاوت با هرمنوتیک کلاسیک دارد: اولاً متعلق هرمنوتیک و فهم را از متن مکتوب به تمام مصنوعات انسانی توسعه داد؛ مثل نقاشی و موسیقی و ...

مسئله بعد این بود که هرمنوتیک رمانتیک تأکید می‌کند که اگر بخواهیم تفسیر دقیقی از یک متن داشته باشیم، مثلاً بخواهیم معنای بیتی از غزل حافظ را بفهمیم، فقط با خواندن آن کلمات و توجه به معنای لغات نمی‌توانیم آن را بفهمیم؛ بلکه باید خودمان را در شرایط فرهنگی، اجتماعی و روحی مؤلف قرار دهیم؛ یعنی در شرایطی که هرمنوتیک کلاسیک روی یکسری معانی کلی مشترک تأکید می‌کند، هرمنوتیک رمانتیک، روی فردیت مؤلف و مفسر تمرکز می‌کند و می‌گوید اگر من مثلاً بخواهم شعر یک شاعر در قرن هشتم را بفهمم، نمی‌توانم بفهمم، مگر اینکه خودم را در آن موقعیت قرار بدهم؛ منظور

از «در موقعیت قرار دادن» فقط فضای سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه فضای روحی و فکری مؤلف به طور خاص مد نظر است. مثلاً این شاعر در چه شرایطی قرار داشته؟ در کدامین بخش زندگی اش بوده؟ اولویت‌هایش چه بوده؟ گاهی اوقات می‌بینید که یک مؤلف دو دوره زندگی داشته و دوره اول و دوم زندگی او با هم متفاوت بوده است. یک شعر شاعر، با شعر دیگرش متفاوت بوده است. از اینجا بود که آن‌ها دو اصطلاح را مطرح کردند: یکی فهم دستوری و دیگری فهم روان‌شناختی.

فهم دستوری این است که هرکسی این لغت را می‌شنود بر اساس دستور زبان چیزی از آن می‌فهمد، اما مسئله اصلی در فهم این است که ما خودمان را در آن ویژگی‌های خاص روان‌شناختی مؤلف قرار دهیم تا به فهم عمیق و نزدیک به واقعیت اندیشه و قصد مؤلف نزدیک شویم و چون این بازسازی دشوار است، فهم روان‌شناختی هم امکان‌پذیر نیست چراکه هراندازه هم تلاش کنیم نمی‌توانیم شرایط زندگی مثلاً حافظ را برای خودمان بازسازی کنیم. بر همین اساس رمانتیسست‌ها در موضوع هرمنوتیک، به «اصالت سوء فهم» معتقد شدند؛ برخلاف هرمنوتیک کلاسیک که به «اصالت صحت فهم» اعتقاد داشت.

بنابراین هرمنوتیک کلاسیک و رمانتیک هر دو هرمنوتیک روشی بودند که اصولی را برای فهم صحیح توصیه می‌کردند؛ هر دو مکتب‌بایدها و نبایدهای فهم را بیان می‌کردند، اما هرمنوتیک کلاسیک فقط فهم متون دشوار را محور قرار می‌داد و هرمنوتیک رمانتیک، فهم همه متون و همه مصنوعات انسانی را؛ هرمنوتیک کلاسیک اصل را بر صحت فهم مفسر می‌گذاشت و هرمنوتیک رمانتیک اصل را بر سوء فهم مفسر.

پیدایش هرمنوتیک فلسفی

آغاز قرن بیستم، هرمنوتیک وارد مرحله جدیدی شده و رویکرد فلسفی پیدا می‌کند. در هرمنوتیک فلسفی که با گادامر^۱ شروع شد، اساساً مسئله از ریشه تغییر می‌کند.

❖ در دوره هرمنوتیک شلایر ماخر^۲ بحث علوم انسانی نیز داخل می‌شود، یعنی تمامی رفتارهای انسان نیز در حوزه هرمنوتیک قرار می‌گیرد.

◆ بله! اتفاقاً در آن بحث، نظر ویلهلم دیلتای^۳ برجسته است. مسئله دیلتای «روش تحقیق در علوم انسانی» بود. به عبارت روشن‌تر مسئله دیلتای این بود که روش تحقیق در علوم طبیعی با روش تحقیق در علوم انسانی کاملاً متفاوت است. این حرف‌ها به موازات همدیگر بر هم تأثیر می‌گذارد. بحث تبیین، تفسیر و تفهیم که امروزه در فلسفه علم مطرح است، همه در آنجا جوانه زد. آن‌ها با تفسیرهای پوزیتیویستی در علوم انسانی مواجه بودند. ویلهلم دیلتای مدعی بود که اساساً به علت اینکه انسان‌ها اختیار و اراده دارند، روش‌های پوزیتیویستی نمی‌تواند در علوم انسانی، بمانند علوم تجربی مطرح شود. بنابراین مسئله از اینجا تغییر کرد.

این‌ها چند ضلعی بود که با همدیگر تأثیر و تأثر داشتند، تا در قرن بیستم به گادامر رسید. گادامر گفت که من به جای اینکه بخواهم بایدها و نبایدهای

1. Gadamer

2. Schleiermacher

3. Wilhelm Dilthey

فهم درست را تبیین کنم، باید اساساً بپردازم به اینکه اصلاً خود فهم چیست و چگونه حاصل می‌شود؟ به همین سبب است که گفته‌اند «هرمنوتیک فلسفی» یا «هستی‌شناسی فهم»؛ چون در آنجا مسئله اصلی این است که اصلاً خود فهم چیست؟ مسئله هرمنوتیک فلسفی اصلاً مسئله روش فهم نیست و اینکه مثلاً ما باید این ده تا قاعده را در فرایند رسیدن به فهم صحیح رعایت کنیم و...؛ بلکه مسئله اصلی این است ماهیت و فرایند تحقق فهم را تحلیل کنیم. هرمنوتیک فلسفی بر چند اصل تمرکز می‌کند و در این چند مسئله مسلماً گادامر از هایدگر تأثیر گرفته است.

یکی مسئله پیش فرض و پیش داوری است. گادامر معتقد است اساساً هیچ فهمی بدون پیش فرض و پیش داوری وجود ندارد بلکه فهم با پیش فرض‌ها حاصل می‌شود یعنی بدون پیش داوری و بدون پیش فرض اصلاً فهمی حاصل نمی‌شود. شرط وجودی و هستی‌شناختی تحقق فهم، پیش داوری است. هیچ فهمی در خلأ شکل نمی‌گیرد؛ مفسر با سؤال و پیش فرض با متن مواجه می‌شود، لیکن تفاوت هرمنوتیک فلسفی با هرمنوتیک کلاسیک و مدرن این است که در دیدگاه هرمنوتیک کلاسیک و هرمنوتیک رمانتیک، مفسر در برابر متن منفعل است یعنی مفسر، تنها، فهمنده متن است نه پدیدآورنده معنا. پیام از سمت مؤلف به سمت مفسر می‌آید. اما گادامر گفت اساساً فهم دو رکن دارد: یکی اراده‌ها و مقاصد مؤلف است و دیگری پیش فرض‌های مفسر، و این‌ها با هم ترکیب می‌شوند؛ به عبارت دیگر فهم از امتزاج افق معنایی مؤلف و مفسر شکل می‌گیرد. پیش فرض‌های مفسر شرط تحقق فهم است.^۱

۱. واعظی، احمد، درآمدی بر هرمنوتیک، فصل سوم.

نکته مهم در اینجا تاریخی بودن هویت انسان و پیش‌فرض‌های اوست. این پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌ها همواره در حال تغییر است؛ چون انسان در تاریخ زندگی می‌کند. اینکه گفته می‌شود انسان در تاریخ زندگی می‌کند معنایش این نیست که ما طول عمر داریم، مثلاً از این سال تا آن سال زنده است؛ بلکه یعنی در سیالیت تاریخی قرار دارد. تاریخ به معنای سنت سیال است. انسان چون در متن تاریخ زندگی می‌کند، هیچ ثباتی ندارد؛ یعنی من، انسانِ پارسال و حتی انسانِ دیروز نیستم، سنت و فرهنگ من دائماً در حال تغییر است و من هم دائماً و به صورت ناخودآگاه در حال تحول هستم. این‌ها فیلسوفان اگزیستانسیالیست^۱ بودند. ویژگی مهم آن‌ها این بود که به انسان نگاه انضمامی داشتند یعنی معتقدند که اگر می‌خواهید انسان را تعریف کنید باید با تمام روابط عینی او با پیرامونش، تعریف شود. اینکه به طور کلی بگوییم انسان حیوان ناطق است، صحیح نیست. هر انسانی فردیتی دارد و با همان فردیت خاص خود در حال شکوفایی است. هرکدام از ما در یک بستر سنتی زیست می‌کنیم که این سنت هر لحظه در حال تغییر است. فرهنگ ما هر لحظه در حال تغییر است، مثلاً من به عنوان یک طلبه با بیست سال پیش خودم متفاوت هستم، من حتی با طلبه‌ای که همین الآن در کشوری دیگری زندگی می‌کند، متفاوتم.

چون ما همواره در سیالیت تاریخی قرار داریم؛ پس موبه‌مو در حال تغییر

هستیم. پیش فرض‌ها، دغدغه‌ها، سؤالات، انتظارات ما و... با تغییر محیط، تغییر می‌کند. اما ممکن است این تغییر خودآگاه نباشد. وقتی که این سیالیت، تاریخی است، پس پیش فرض‌های من نیز موبه‌موت تغییر می‌کند، پیش فرض‌های شما نیز تغییر می‌کند، پس ما به تعداد افرادی که با یک متن یا یک واقعیت مواجه می‌شوئید فهم داریم، چون به تعداد آن‌ها پیش فرض داریم و چون پیش فرض یک رکن از ارکان تحقق فهم بود، به تعداد مفسران، تفسیرهای متفاوت داریم. حتی باید گفت یک مفسر نیز به تعداد مراجعاتش به یک متن، تفسیرهای متفاوتی از یک متن دارد.

از سوی دیگر این پرسش مطرح می‌شود که آیا ما می‌توانیم این تفسیرهای متفاوت را به هم دیگر ترجیح بدهیم؟ پاسخ هرمنوتیک فلسفی منفی است! یعنی از منظر این‌ها همه تفاسیر به یک اندازه معتبر است.

نسبت سنجی ما با دانش هرمنوتیک

سؤالی که مطرح است این است که نسبت ما با این سه دوره چیست؟ ما به طور کامل با هیچکدام از این‌ها نمی‌توانیم همراهی کنیم. البته هرمنوتیک کلاسیک و هرمنوتیک رمانتیک چون به نسبت، منتهی نمی‌شود، از این جهت قدری به دیدگاه ما نزدیکتر است، با این حال هرمنوتیک کلاسیک ملاحظات روان‌شناختی را در فرایند تفسیر خیلی لحاظ نمی‌کرد؛ در حالی که ما در سنت هرمنوتیکی خودمان معتقدیم اگر بخواهیم مراد یک مؤلف را بفهمیم باید آن مقارنات، و آن شرایط روحی و روانی مفسر را لحاظ کنیم؛ پس از این جهت ناقص است. هرمنوتیک رمانتیک این مزیت را دارد که به این‌ها توجه کرده است، ولی در برجسته کردن این‌ها گرفتار افراط شده است و ما را

به یک کپسول در بسته‌ای از نفهمیدن‌ها می‌رساند. بنابراین جمع بین این‌ها این است که ما عدم توجهی که هرمنوتیک کلاسیک به مقارنات و شرایط روحی و روانی مفسر و مؤلف داشت را جبران کنیم؛ منتها نه به شکلی که هرمنوتیک رمانتیک مدعی بود؛ بلکه بر اساس روش‌ها و قواعدی که در علم اصول مطرح شده است.

از سوی دیگر هرمنوتیک فلسفی به نسبت کشیده می‌شود و نسبت از دیدگاه ما باطل است. دانشمندان متعددی مانند هرش،^۱ هابرماس،^۲ بتی^۳ به گادامر همین اشکالات را وارد کردند.^۴ مدعای هرمنوتیک فلسفی، خلاف اصل تناقض است و خلاف اصول عقلی و خلاف اصول عقلایی است و در جای خود نقد شده است.

جدای از آسیب‌هایی که هرمنوتیک فلسفی دارد، یک نکته در هرمنوتیک فلسفی بسیار مهم است و ما باید اصل آن نکته را بگیریم و مدل ایجابی هرمنوتیکی خودمان را ناظر به آن تبیین کنیم و آن مسئله پیش‌فرض‌ها در تفسیر است. این مسئله نگاه جدیدی را برای ما هم تبیین کرده است. قبلاً هم در تراث تفسیری و اصولی خودمان ورود به این بحث داشتیم، اما الآن کامل‌تر شده است.

-
1. Hersh
 2. Habermas
 3. Betti

هرمنوتیک فهم تاریخی

وقتی می‌گوییم هرمنوتیک فهم تاریخی، باید بدانیم از کدام پایگاه می‌خواهیم به بحث وارد شویم. کلاسیک‌ها اساساً تنها متن مکتوب را لحاظ می‌کردند و خیلی زمینه‌های روحی و واقعیات تاریخی برای آن‌ها مطرح نبود. برای رمانتیست‌ها، زمینه‌های روانی و شرایط تاریخی مهم بود؛ لیکن با اصل سوءفهم به تفسیر نگاه می‌کردند. هرمنوتیست‌های فلسفی هم به سیالیت فهم معتقد بودند و اساساً معتقد بودند که مفسر دارد فهم را می‌سازد.

با این بیان این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان از چیزی به نام فهم فراتاریخی سخن گفت؟

این سخن معمولاً بین ایشان مطرح بوده است که اساساً ما چیزی به نام فهم فراتاریخی و خارج از تاریخ نداریم. امکان ندارد که من اصلاً خود واقعیت را خالص بفهمم، یا مدعی می‌شدند که فهم خالص افسانه است. باید این گزاره‌ها را واکاوی کرد و مرزهایش را شناخت.

ما وقتی از هرمنوتیک پدیده‌های تاریخی سخن می‌گوییم نه مقصودمان هرمنوتیک فلسفی است که راه را بر فهم می‌بندد و مفسر را سازنده واقعیت می‌داند نه فهمنده واقعیت؛ و نه مقصود نگاهی است که هرمنوتیک‌های رمانتیک دارند که می‌گویند ما هیچ چیز راجع به پانصد سال پیش نمی‌توانیم بفهمیم؛ چون اگر این دو نگاه افراطی را بپذیریم، معنایش این است که هیچ گفتگویی محقق نمی‌شود. در حالی که ما می‌توانیم کتاب‌های پانصد سال پیش را بفهمیم و مانند دو متفکر با همدیگر گفتگو کنیم. همچنین آن نگاه منجمد و ناقص هرمنوتیک کلاسیک، نیز مدنظرمان نیست. در بخش‌های بعدی خواهیم گفت که موضع ما در پیش‌داوری و پیش‌فرض چیست تا معلوم

شود که وقتی می‌خواهیم تاریخ را تحلیل کنیم با کدام پیش‌فرض باید آن را تفسیر کنیم؟ آیا می‌توانیم تاریخ را از آن مقارنات فرهنگی و جامعه‌شناختی و غیره جدا کنیم یا نه؟ اگر می‌توانیم با چه الزاماتی باید آن را دنبال کنیم؟ بعد از این مقدمات، می‌توانیم وارد بحث تفسیر حادثه عاشورا شویم.

انواع پیش‌فرض‌ها و نقش آن در تفسیر

❖ در بحث هرمنوتیک فلسفی گفتید که ما یک نکته مهمی را به دست آوردیم که همان توجه به پیش‌فرض‌ها و اجتناب از پیش‌داوری در فهم یک رویداد تاریخی یا هر محتوای مصنوع انسانی است. اولاً مراد از پیش‌فرض و پیش‌داوری چیست و ثانیاً آیا می‌توانیم بگوئیم تأثیر برخی از پیش‌فرض‌ها در فرایند تفسیر و تحقق فهم، اجتناب‌ناپذیر است و تأثیر برخی از پیش‌فرض‌ها را می‌توان و باید مدیریت و کنترل کرد؟ سؤال دیگر این است که آیا فهم کامل یک رویداد تاریخی بدون تفسیر، یعنی بدون استفاده از یک روش خاص و توجه به پیش‌فرض‌های صحیح و غیرصحیح امکان‌پذیر است یا نه؟

◆ ما نه فقط در فهم تاریخ و نه فقط در فهم یک متن، بلکه در فهم هر حقیقتی با یک سری پیش‌داوری‌هایی روبرو هستیم. مقصود من از پیش‌فرض و پیش‌داوری و پیش‌زمینه فهم، هرآن چیزی است که در نهاد و ذهن مفسر اثرگذار است و به نوعی در فهم او از متن دخالت می‌کند. این پیش‌فرض‌ها می‌تواند شامل اطلاعات و معلومات من باشد؛ مثلاً من فیزیک خوانده‌ام یا فلسفه، یا شامل اطلاعات عمومی یا گرایش‌های من باشد؛ مثلاً اینکه من یک آدم وسواسی و دیرباور هستم، یا سهل‌گیر و

زودباور؛ در فهم پدیده‌ها نژادپرست هستیم یا نه؛ نگاه مردانه دارم یا زنانه؛ یک مرد وقتی می‌خواهد حادثه‌ای که درباره زنان وارد شده را بخواند ممکن است با یک نگاه متفاوت بخواند، زن ممکن است احکام تفاضل دیه و ارث را با یک نگاه متفاوتی بفهمد. همه این‌ها را پیش‌داوری می‌گوییم؛ پس همه اطلاعات قبلی، پرسش‌هایی که الآن دارم، گرایش‌های مختلف و تخصصی که دارم، نگاه‌هایی که از فضای فرهنگی خاص برای من حاصل شده، مسلمان بودن یا نبودنم، حب و بغض‌هایم و ... همه این‌ها در واقع فهم من را همراهی می‌کند.

مسئله اصلی این است که آیا می‌توانیم در هنگام تفسیر از پیش‌فرض‌هایمان جدا شویم؟ آیا این پیش‌داوری‌ها آن‌گونه که گادامر ادعا می‌کند، همه‌شان راه‌زن فهم است؟ یعنی بین من و واقعیت دیوار می‌کشد؟ آیا مانند عینک‌های رنگی است که مانع می‌شود من واقعیت را زلال و خالص بفهمم؟ این مسئله اگر حل شود، بقیه مسائل نیز حل خواهد شد؛ تفسیر تاریخی نیز به نحو دیگر خواهد شد.

پیش‌داوری‌های بایسته

ما معتقدیم سه دسته پیش‌فرض و پیش‌داوری داریم؛ در حقیقت پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌ها در سه دسته جای می‌گیرند: یک دسته پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌های بایسته است که اساساً بدون آن‌ها هیچ فهمی محقق نمی‌شود؛ این‌ها شرط ضروری فهم است، مثلاً برای فهم قرآن کریم، باید ادبیات عرب بلد باشیم. اگر می‌خواهم کتاب «حقیقت و روش» گادامر را بفهمم، باید زبان آلمانی بلد باشم، اگر آلمانی بلد نباشم، هیچ نمی‌فهمم. این

شرط لازم است. همچنین قواعد دستوری، صرف و نحو و ادبیات، اصول محاورات عقلایی را باید بدانم. اگر این‌ها را ندانم، فهمی برای من حاصل نمی‌شود. در همه محاورات عقلایی، عام و خاص داریم، مثلاً پدری به فرزندش نکته‌ای می‌گوید و بعد آن را تخصیص می‌زند، هیچ کس پدر را به تناقض‌گویی متهم نمی‌کند که تو اول به نحو کلی و عام گفתי و الآن آمدی و موردی را استثنا کردی! عقلاً خاص را بر عام مقدم می‌کنند.

یا اینکه اصل عقلایی این است که وقتی انسان‌ها با هم به صورت عادی گفتگو می‌کنند، با هم شوخی ندارند، بلکه به طور جدی می‌خواهند مقاصدشان را منتقل کنند. همچنین یک سری براهین عقلی داریم که در فهم متن حاکم است؛ مثلاً در آیه «يُدَاللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۱ چرا ما نمی‌گوییم «ید» به معنای عضو بدنی است؟ چون برهانی از قبل داریم که خداوند متعال محدود به جسم نیست، اگر این برهان، نباشد، این چنین فهمی برای من حاصل نمی‌شود؛ به این قبیل پیش‌داوری‌ها، پیش‌داوری‌های بایسته (ضروری) می‌گویند.

پیش‌داوری‌های شایسته

دسته دیگر از پیش‌داوری‌ها، که شرط ضروری فهم نیست ولی اگر وجود داشته باشد ما را به فهم‌های جدیدی از متن می‌رساند، پیش‌داوری‌های شایسته است، یعنی استنتاج‌هایی که مفسر از متن می‌کند، پرسش‌هایی که

مفسر از متن می‌پرسد و تفسیرهای جدیدتری در اختیار می‌گذارد. مثلاً در زمان نزول قرآن ما با گرایش‌های تکثرگرایانه در عرصه فهم دین (پلورالیستیک) مواجه نبوده‌ایم، ولی اکنون من می‌توانم این سؤال را مطرح کنم که آیا قرآن پلورالیزم دینی را قبول دارد یا نه؟ یا از قرآن درباره فمینیسم^۱ سؤال می‌کنم. این پرسش‌ها اصلاً برای مفسران پانصد سال پیش مطرح نبوده است، چون اصلاً چنین سؤالی در آن زمان برای جامعه طرح نشده بود، ولی اکنون من با سؤال جدیدی درباره تکثرگرایی یا فمینیسم به سراغ قرآن می‌روم.

نکته بسیار مهم در مدیریت پیش‌فرض‌های استنتاجی آن است که من در هنگام خوانش متن، تنها باید از متن سؤال کنم، اما اینکه از متن چه پاسخی دریافت کنم، باید در مسیر انضباط علمی، یعنی روش معتبر فهم، به جواب برسم، نه اینکه جواب را در ضمن سؤال همراه کرده و بر متن تحمیل کنم! این تفاوت مهم میان پیش‌فرض‌های شایسته با دسته سوم پیش‌فرض‌ها است. بنابراین پیش‌دوری‌های شایسته باعث می‌شود که مفسر به فهم‌های جدیدی از متن برسد. اینکه برخی از مفسران می‌گویند قرآن باید نو به نو تفسیر شود، معنایش این نیست که ما در دام هرمنوتیک فلسفی بیفتیم و هرکسی با پیش‌فرض‌های خودش قرآن را بفهمد بلکه معنایش این است که مفسر امروز سؤالات جدید بشر را بشناسد و آن را بر قرآن عرضه کند و پاسخش را از قرآن بگیرد. مثلاً بشر امروز مسئله‌اش معنویت است؛ مفسر امروزی باید این سؤال را به قرآن عرضه کند و با رعایت انضباط علمی، پاسخ‌های قرآن را دریافت کند.

۱. جریان‌های فکری و اجتماعی خواهان تساوی زن و مرد.

در تحلیل تاریخ هم ممکن است که کتاب‌های پانصد سال پیش که درباره تحلیل تاریخی عاشورا نوشته شده، سؤالات امروزی را منعکس نکنند، ما امروز سؤالات جدیدی مثل پرسش‌های جریان‌شناسانه از عاشورا داریم. سؤالات جدید را باید مطرح کنیم و از عاشورا پاسخش را بگیریم؛ منتها مسئله مهم این است که باید در دریافت پاسخ، انضباط علمی را رعایت کنیم تا تفسیر به رأی اتفاق نیفتد.

پیش‌داوری‌های نایسته

دسته سوم، پیش‌داوری‌های نایسته است؛ پیش‌داوری‌های نایسته معلومات یا گرایش‌هایی است که در ذهن و روان مفسر وجود دارد ولی نباید در فهم متن دخالت داده شود. دخالت دادن این پیش‌داوری‌ها موجب تفسیر به رأی می‌شود. دخالت دادن پیش‌فرض‌های نایسته یعنی اینکه مفسر متن را با زاویه دید خود تفسیر کند. تفاوت دسته سوم با پیش‌داوری‌های دسته دوم (پیش‌فرض‌های شایسته) آن است که در مواجهه با پیش‌فرض‌های دسته دوم ما از متن فقط سؤال داریم و پاسخ را از خود متن دریافت می‌کنیم، ولی نسبت به پیش‌فرض‌های دسته سوم، مفسر جواب را از قبل دارد و آن را بر متن تحمیل و تطبیق می‌کند. مثلاً برای اینکه بفهمیم قرآن با فمینیسم موافق است یا نه، مفسر فقط از قرآن سؤال نمی‌کند تا نظر قرآن را بشنود، بلکه به دلیل گرایش‌های فمینیستی خود، تلاش می‌کند قرآن را با این نگاه همراه کند؛ به عنوان مثال با آیات قرآن، گزینشی برخورد می‌کند، آیاتی را به عمد نمی‌بیند، یا مثلاً چون پلورالیسم دینی را قبول دارد و آیاتی که مؤید دیدگاه او است پیدا می‌کند و از آیات مخالف دیدگاهش چشم می‌پوشد.

تفاوت استنطاق متن با تفسیر به رأی

تفاوت دو روش استنطاق متن^۱ و تفسیر به رأی بسیار ظریف است و به همین سبب برخی از مفسران ناخواسته به دام تفسیر به رأی افتاده‌اند. مرحوم دکتر شریعتی، که انسان دغدغه‌مند و دلسوزی بود، در تفسیر ماجرای هابیل و قابیل در قرآن، از انگاره اختلاف طبقاتی مارکس متأثر است؛ شریعتی در تحلیل ماجرای هابیل و قابیل می‌گوید: یکی از این دو (هابیل) دامدار بود و دیگری (قابیل) کشاورز و طبق نظریه تضاد طبقاتی مارکس، این اختلاف طبقاتی سبب شورش یک طبقه علیه طبقه دیگر می‌شود؛ یعنی اولین جنایتی که در عالم بشریت رخ داده به سبب اختلاف طبقاتی بوده است.^۲ یقیناً اگر کسی با ذهن خالی از انگاره مارکس به آیات قرآن مراجعه کند، چنین استنباطی نمی‌کند، نمی‌توانیم بگوییم که این برداشت شریعتی جزء پیش‌فرض‌های استنطاقی شایسته است، چون در اینجا شریعتی فقط از قرآن سؤال نکرده، بلکه جواب را هم همراه خودش از آن نظام طبقاتی مارکس آورده و در فهم آیات دخالت داده است. البته اشکالات دیگری هم به برداشت دکتر شریعتی وارد است مثل اینکه آیا اساساً می‌توان پذیرفت که با یک فرد انسانی طبقه شکل بگیرد؟! همچنین در قرآن با «قارون»، «فرعون» و «بلعم باعورا»

۱. روش تفسیر استنطاقی اول بار توسط شهید محمدباقر صدر مطرح شد. رک: محمدباقر

صدر، المدرسة القرآنیة.

۲. رک: علی شریعتی، توحید و شرک، بخش دوم.

مواجهیم که هرکدام‌شان یک صفاتی دارند، دکتر شریعتی این مفاهیم را بر اساس مثلث معروف مارکس تفسیر کرده است.^۱ مارکس می‌گفت که ما مثالی علیه منافع ملت‌ها داریم که سه ضلع دارد: یکی قدرت سیاسی، دیگری قدرت اقتصادی و سوم قدرت دینی؛ این سه جمع شده‌اند تا مردم را چپاول کنند. این پیش‌فرض از اصل باطل است؛ چون تاریخ انبیا چنین چیزی را گزارش نمی‌کند. انبیا همواره در خدمت نجات مردم از طاغوت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بوده‌اند، ولی مرحوم شریعتی معتقد بود قرآن هم مثلث مارکس را تأیید می‌کند. قارون، فرعون و بلعم باعورا سه ضلع مثلث مارکس در قرآن است. بنابراین شریعتی در تحلیل تاریخی، پیش‌دانسته‌های نایسته را دخالت داده است. نکته بسیار مهم آن است که دسته سوم پیش‌دانسته‌ها یعنی پیش‌دانسته‌های نایسته، قابل کنترل و در اختیار انسان است. بنابراین ما باید مرز میان این سه پیش‌فرض را بشناسیم. اکنون به سؤال اصلی بازمی‌گردیم که آیا تفسیر بدون پیش‌فرض ممکن است یا نه؟

این پرسش دو معنا می‌تواند داشته باشد: یک بار گادامر می‌گوید شما خودت را از هیچ پیش‌فرضی نمی‌توانی خالی کنی و ما بالوجدان می‌بینیم که این چنین نیست! مثلاً می‌توانیم پیش‌فرض‌های نایسته را مدیریت کنیم. من حتی اگر مثلث مارکس را پذیرفتم، یا اگر در کلاس دانشگاه تدریسش کردم، می‌توانم در فهم قرآن آن را کنار بگذارم. این در دامنه اختیار من

۱. علی شریعتی، بازگشت، ص ۲۳۵.

است. فرض کنید کتابی از وهابیت می‌آورند که در آن اثبات کرده که حضرت علی علیه السلام افضل صحابه نبوده است و این فضیلت‌هایی که شیعه معتقد است را انکار می‌کند؛ آیا یک عالم و متکلم شیعی نمی‌تواند با ذهن خالی از اعتقادات و احساسات شیعی خود آن متن را بررسی کند و به عنوان یک محقق حقیقت‌جو شواهد ادعای نویسنده را یکی یکی ارزیابی کند؟! روشن است که چنین امری ممکن است. این همه کتاب‌هایی که در نقد افکار مختلف نوشته شده که در آن حب و بغض‌ها و پیش‌داوری‌های نبایسته نبوده است، دلیل آشکاری بر امکان مدیریت پیش‌فرض‌های نبایسته است. پس یک وقت گادامر می‌گوید شما نمی‌توانید از پیش‌فرض خالی شوید و مقصودش آن است که مفسر در حصار پیش‌فرض‌ها گرفتار است و هیچگاه به فهم خالص نمی‌رسد، این مدعا قطعاً غلط است.

اما گاهی کسی می‌گوید که به هیچ پیش‌دانسته‌ای نیاز نیست و در هنگام تفسیر از همه پیش‌دانسته‌ها می‌توان جدا شد، حتی پیش‌دانسته‌های بایسته؛ این ادعا هم غلط است. ما هیچ وقت ادعا نمی‌کنیم که بدون هیچ پیش‌فرضی می‌توان به سراغ فهم متن رفت؛ همانطور که گفتیم یکسری پیش‌دانسته‌ها، بایسته و از شرایط ضروری فهم است، لیکن نکته مهم این است که از این مطلب (ضرورت برخی پیش‌دانسته‌ها برای فهم) چنین استنتاج نشود که ما در چنبره پیش‌فرض‌ها محصوریم و می‌توان از هر پیش‌فرضی جدا شد تا در پیامدهای هرمنوتیک فلسفی گرفتار شویم!

دیدگاه برگزیده در مسئله پیش‌فرض‌ها

دیدگاه صحیح در مواجهه با پیش‌فرض این است که مفسر باید از

پیش‌دانسته‌های بایسته استفاده کند. در فهم متن مکتوب، پیش‌دانسته‌های بایسته‌ای داریم و در فهم متن تاریخ هم پیش‌دانسته‌های بایسته‌ای متناسب با آن. پیش‌دانسته‌های شایسته، هراندازه بیشتر باشد، بهتر است و فهم ما را عمیق‌تر و با طراوت‌تر می‌کند. بلی! مفسر باید انضباط علمی و روشی فهم متن را در ذهن خود ملکه کرده باشد. پیش‌دانسته‌های نبایسته را می‌توان مدیریت کرد. اگر دسته سوم را کنترل و دسته دوم را دخالت دادیم، از افراط و تفریط رها می‌شویم.

گاهی گفته می‌شود «ذهن بدون پیش‌فرض افسانه است!» باید دید این گزاره به چه معنا است؟ مسلماً آن معنایی که گادامر از این گزاره قصد کرده، غلط است؛ یعنی اینکه شما هر اندازه تلاش کنید از تربیت، از آموخته‌های قبلی، از سنتی که شما را احاطه کرده، نمی‌توانید جدا شوید و به همین سبب هیچ وقت واقعیت، چه واقعیت تاریخی و چه واقعیت مکتوب، را همانگونه که هست، نمی‌توانید بشناسید، این حرف غلطی است. ولی این گزاره می‌تواند معنای دیگری داشته باشد. بالاخره فهم هر متن یا هر پدیده‌ای نیازمند یکسری پیش‌دانسته‌ها است، کار مهمی که مفسر باید انجام دهد این است که از پیش‌دانسته‌های نبایسته عبور کرده و پیش‌دانسته‌های بایسته و شایسته را در فهم متن مکتوب یا فهم تاریخ تقویت کند.

تشکیکی بودن فهم

❖ بر اساس هرمنوتیک کلاسیک که در پی فهم نیت مؤلف است بازسازی شرایط تاریخی مؤلف یک متن، چه متن مکتوب و چه پدیدآورنده واقعه تاریخی، و نیز مختصات شخصیتی، مختصات روحی، روانی و فکری و

چیزهایی که شخصیت او را احاطه کرده، جزء پیش فرض‌های بایسته است یا شایسته است یا نبایسته؟

♦ فهم، یک حقیقت تشکیکی است. ما گاهی یک چیزی را نمی‌فهمیم، گاهی فهم ناقصی داریم، گاهی فهم درستی از آن داریم و گاهی در میان فهم‌های درست، فهم‌های کامل و کامل‌تری پیدا می‌کنیم. پس یک جا هست که اصلاً چیزی نمی‌فهمیم، یکجا اصلاً فهم‌مان غلط است، یک جا فهم‌مان درست، اما ناقص است و باید کامل و کامل‌تر شود. این مراتب ممکن است در متن مکتوب باشد یا در فهم یک واقعه تاریخی؛ مثلاً یک نظریه فلسفی یا فقهی را من اصلاً نمی‌دانم چیست؟ گاهی اوقات آن را غلط می‌فهمم، گاهی اوقات ناقص می‌فهمم، گاهی اوقات درست می‌فهمم و گاهی اوقات آن فهم درست، کامل‌تر است.

درباره تاریخ نیز همین‌طور است. گاهی یک واقعه تاریخی را اساساً نمی‌دانیم که چیست؟ گاهی اوقات ممکن است غلط تفسیر کنیم، گاهی اوقات درست تفسیر شده، اما همه حقیقت را نفهمیده‌ایم و زوایای دیگر واقعه از دید مفسر پنهان مانده است؛ اما این فهم درست، رفته رفته تکمیل‌تر می‌شود. مقارناتی که درباره مؤلف وجود دارد، هرچقدر بیشتر در اختیار مفسر باشد، فهم او کامل‌تر خواهد بود. جزئیات و مقارناتی که درباره یک واقعه تاریخی وجود داشته هرچقدر بیش‌تر باشد، فهم تحلیل‌گر کامل‌تر می‌شود.

سنخ‌شناسی پیش فرض‌های کلامی

❖ اکنون می‌خواهیم بحث را از این مقارنات تاریخی ببریم به سوی مسائل عمیق‌تر؛ یعنی مبانی کلامی و فلسفی؛ مثلاً در حادثه عاشورا پیش فرض وجود عصمت و علم غیب امام یا پیش فرض مقابل آن، یعنی عدم

عصمت و علم غیب و تفاوت فهمی که به صورت طبیعی ایجاد می‌شود، جزء کدام دسته از پیش‌فرض‌ها است؟

♦ مبانی کلامی و فلسفی جزء پیش‌فرض‌های بایسته است؛ همانطور که در پیش‌فرض‌های بایسته گفتیم، علم لغت، علم صرف و نحو، اصول عقلایی، اطلاعات ضروری درباره مؤلف، همگی جزء پیش‌فرض‌های بایسته است. چرا وقتی حافظ می‌گوید: «شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی»، او را به شهوت‌پرستی متهم نمی‌کنیم؟ چون زندگی او را می‌شناسیم. همچنین یکی از پیش‌فرض‌های بایسته، براهین عقلی است.

به بیان دیگر باید گفت که مبانی کلامی نیز جزء مقارنات یک حادثه تاریخی است، لیکن مبانی کلامی یقینی که با برهان عقلی اثبات شده است، حتماً جزء پیش‌فرض‌های بایسته است. اتفاقاً به همین سبب است که معتقدیم تبیین یک مورخ شیعی با تبیین یک مستشرق، که فقط پدیدارشناسانه به موضوع نگاه می‌کند، کاملاً متفاوت است. یک مستشرق تصور می‌کند به اسم آزاداندیشی خود را از همه مبانی رها کرده است؛ درحالی که بدون پیش‌فرض‌های عقلی و کلامی درباره امام و ویژگی‌های او، نمی‌توان حادثه عاشورا و فرهنگ برخاسته از آن را فهمید. کسی که عصمت امام را دخالت ندهد، به راحتی افسانه اُزینب^۱ را باور می‌کند و عاشورا را بر اساس آن تحلیل می‌کند.

۱. عاملی، مرتضی، خرافات و اساطیر قصه ارینب بنت اسحاق، ص ۶۰؛ محمدی‌شهری، محمد، دانشنامه امام حسین، ج ۳، ص ۵۴.

مبانی و اصول منطق تفسیر تاریخی

❖ اگر ما از هرمنوتیک تفسیر رویدادهای تاریخی، مثل رویداد عاشورا، صحبت می‌کنیم، آیا مبانی و اصول منطقی خاصی دارد یا نه؟ اگر چنین است چگونه می‌توان در یک بسته منسجم روشی آن ارائه کنیم؟

◆ در اینجا دوباره باید از همان پیش‌فرض‌های سه‌گانه بایسته، شایسته و نبایسته استفاده کنیم. پیش‌فرض‌های نبایسته همان حب و بغض‌ها، پیش‌فرض‌های اثبات‌نشده و نظریات ظنی اثبات‌نشده است که مطلقاً نباید دخالت داده شود. پیش‌فرض‌های بایسته حتماً باید دخالت داده شود؛ پیش‌فرض‌های بایسته در فهم متن فقهی و حقیقت تاریخی، عموم و خصوص من وجه است؛ یکسری امور مشترک است. بالاخره لغت در فهم فقه و تاریخ مشترک است. مثلاً وقتی سیدالشهدا^ع به حر بن یزید ریاحی می‌فرماید: «ثکلتک أمک»^۱ باید ببینیم این لغت در آن فرهنگ و آن شرایط چه معنا و مقصودی داشته است؟ نمی‌توان صرفاً با استناد به فهم صرفی و نحوی آن را تفسیر کرد. یک بخش بسیار بسیار مهم، بحث نظام اعتقادی است؛ ما معتقدیم به کمک بدیهیات عقلی مثل اصل تناقض، وجود و صفات خدا را اثبات می‌کنیم، بعد دوباره با همان برهان عقلی می‌رسیم به معاد، نبوت، عصمت و علم امام^ع و ... همه این‌ها مبتنی بر برهان است.

یک مسئله خیلی مهم در فهم تاریخ این است که بالاخره فهم تاریخی، ظنی است، در سطح یقین ریاضی نیست؛ این باید در بحث معرفت‌شناسی

۱. رک: فتوح ابن اعمش، ج ۵، ص ۱۳۸-۱۴۰.

تاریخی بحث شود که در تاریخ، شمار نه‌چندان زیادی از گزاره‌ها متواتر و قطعی است و بیش‌تر گزاره‌های تاریخی ظنی و اطمینانی است. ولی در نظام اعتقادی، برهان عقلی داریم. لذا نکته مهم آن است که ما تاریخ را بر اساس نظام اعتقاداتمان تفسیر می‌کنیم، نه اینکه بخواهیم اعتقاداتمان را تابع گزارش‌های تاریخی قرار دهیم. این دو نگاه متفاوت است. مثلاً اگر در تحلیل قیام عاشورا فرض‌تان این بود که سیدالشهدا^ع معصوم است، انگیزه قیام، جاه‌طلبی، عشق دنیوی مانند افسانه اُزینب و مثل این‌ها دیگر مطرح نیست. مبانی علم امام نیز در تحلیل عاشورا تأثیرگذار است. در دهه‌های اخیر بخشی از تفاسیر مختلف از قیام عاشورا به خاطر تحلیل علم امام بوده است، اینکه آیا ایشان علم تفصیلی به شهادت خود داشت یا خیر؟ اگر امام علم تفصیلی داشت، چرا اقدام کرد؟ اینکه امام^ع یک ولی الهی است و آیا حرکت او جنبه الگوگیری برای شیعیان دارد یا فقط از اختصاصات خود امام است؟ در تفسیر عاشورا اثرگذار است.

مهم‌ترین پیش‌فرض تفسیری عاشورا

از جمله مسائل مهم در تحلیل عاشورا آن است که طبق مبانی اعتقادی شیعه، امام انسان کامل است و فعل او نیز مبتنی بر جامعیت وجود او است. در تمام شئون امام، نگاه تربیتی حاکم است. این مبنا تک‌تک قضاوت‌ها را تغییر می‌دهد، مثلاً در حادثه عاشورا سیدالشهدا^ع برخی از افراد را مجروح می‌کرده در حالی که می‌توانست آن‌ها را بکشد؛ اگر صرفاً پدیدارشناسانه تفسیر کنیم، می‌گوییم عده‌ای را مجروح کرده و عده‌ای را کشته است؛ ولی با توجه به هدف تربیتی امام و نیز نقل امام سجاد^ع از این مسئله، تفسیر دیگری

ارائه می‌کنیم؛ امام سجاد^ع فرمودند هنگامی که امام شدم، با علم امامت دریافتم که از نسل این‌ها افرادی متولد خواهند شد که موحدند. امام حسین^ع استعداد هدایت افراد را در نسل‌های بعدی می‌بیند و آن را تزییع نمی‌کند. این یک قضاوت تاریخی است که مبتنی بر مبانی تربیتی - هدایتی است. رفتار نظامی امام را در متن اهداف تربیتی و مبانی کلامی تفسیر می‌کند.

نقل است که در یکی از جنگ‌ها مالک اشتر خدمت امیرالمؤمنین^ع آمد و گفت که بیایید کشته‌هایمان را بشماریم. آن زمان معلوم بود که هر جنگجو چه کسی را کشته است. بعد از شمارش، ملاحظه شد که تعداد کشته‌شده‌ها به دست امام علی^ع و مالک یکی است. مالک از روی شوخی به حضرت گفت که شما خیلی هم از ما شجاع‌تر نیستید! حضرت علی^ع فرمود تفاوت جنگ من و تو این است که تو فقط می‌کشی؛ ولی من وقتی که می‌خواهم کسی را بکشم به نسل‌های آینده‌اش نگاه می‌کنم و اگر استعداد هدایت وجود داشته آن را تزییع نمی‌کنم. من با یک نگاه تربیتی - هدایتی می‌جنگم. خب! این موضوع، فقط تحلیل جنگ نیست.

نوع نگاه به جایگاه امام، عقلایی بودن حرکات امام حسین^ع و دیگر ائمه^ع را تحلیل می‌کند. ممکن است عده‌ای بگویند که امیرالمؤمنین علی^ع در آن زمانی که عمروعاص آن حيله را به خرج داد و خودش را در برابر امام برهنه کرد و جان‌ش را نجات داد،^۱ بهتر بود که عمروعاص را می‌کشت! این کار حضرت به نظر غیرعقلایی بود که جرثومه فساد را نگهداشت؛ جواب این است که این نگاه جزئی

۱. دینوری، احمد ابن داوود، اخبار اطوال، ص ۱۷۷.

و بر اساس عقل عادی است، اما نگاه عمیق‌تر و جامع‌تر به موضوع، نشان می‌دهد که ترک فعل امام بر اساس مبانی توحیدی و الهی بوده است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید جنگ ما هم برای تربیت انسان‌ها و احیای اخلاق الهی است. هیچگاه هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. امام در کشاکش جنگ هم حاضر نیست این کار را بکند؛ همان طور که در جنگ صفین زمانی که قدرت بر منابع آب پیدا کرد، آب را بر دشمن نمی‌بندد. کسی که این مبانی را نسبت به امامت نداشته باشد، حادثه عاشورا و حادثه صفین را غلط تفسیر می‌کند. بنابراین یکی از مهم‌ترین چیزهایی که به عنوان شروط بایسته در فهم پیش‌فرض‌های بایسته در فهم تاریخ اهل‌بیت علیهم‌السلام باید دخالت دهیم، شئون امام علیه السلام است.

برخی تحلیلگران تاریخ امامت، سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام را به یکی از شئون آن‌ها فروکاسته‌اند، آن‌ها هرکدام به سمتی رفته‌اند؛ کسی کل قیام را به رویکرد سیاسی تقلیل داده، دیگری کل حرکت را به حرکت انفسی و عرفانی فروکاسته و ابعاد دیگر را نادیده یا نادیده گرفته است.

نقش علوم جدید در فرایند تفسیر عاشورا

مسئله دیگری که در تحلیل تاریخی حادثه‌ای مانند عاشورا کمک می‌کند، توجه به دستاوردها و نتایج علوم دیگر است. به هر حال ما مقاتل متعددی داریم که اعتبار یکسانی ندارند. برای ارزیابی یک تحلیل گاهی می‌توان به قطعیات دانش تجربی استناد کرد. در برخی مقاتل گفته می‌شود سیدالشهدا علیه السلام مثلاً چهارصد هزار نفر را در روز عاشورا کشت.^۱

۱. ر.ک: ملاآقادر بندنی، اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات.

این سؤال پیش می‌آید که اگر حضرت به هر کشته یک ضربه هم زده باشد و هر ضربه مثلاً دو ثانیه طول کشیده و هیچ هم خسته نشده باشد، زمان لازم برای کشتن چهارصد هزار نفر هشتصد هزار ثانیه است، یعنی سیزده هزار سیصد سی و سه دقیقه یا بیش از پانصد ساعت زمان می‌خواهد. جالب است که خود همان نویسنده به این لوازم عجیب توجه پیدا کرده و به همین سبب برای درست شدن موضوع ادعا کرده که روز عاشورا ۷۲ ساعت بوده است! غافل از اینکه اگر روز عاشورا ۷۲ ساعت باشد، معنایش این است که در سمت دیگر کره زمین باید یک شب ۷۲ ساعته پدید آید، لازمه این امر آن است که ارتباط فلکی میان اجرام در منظومه شمسی و فراتر از آن تغییر کند. نیرو و ارتباطی که سیارات منظومه شمسی بر یکدیگر وارد می‌کنند، تغییر کند و این یعنی برهم خوردن نظم طبیعی جهان!

خلاصه آنکه باید پیش‌دانسته‌های بایسته از جمله مباحث اعتقادی قطعی، مبدأ تفسیر تاریخ عاشورا باشد. در مرحله بعد به پیش‌دانسته‌های شایسته می‌رسیم؛ چه نوع سؤالاتی می‌توان درباره عاشورا مطرح کرد و چگونه می‌توان پاسخ آن را دریافت نمود؟ آیا می‌توان پرسید که قیام سیدالشهدا^ع برای امروز من چه درسی دارد؟ زن در عاشورا چه نقشی دارد؟ مرد در عاشورا چه نقشی دارد؟ نوجوان در عاشورا چه نقشی دارد؟ این سؤالات، سؤالات خیلی خوبی است، لیکن برای دریافت پاسخ آن باید روش‌شناسی اختصاصی آن رعایت شود تا ناخواسته در دام تفسیر به رأی گرفتار نشویم.

بخشی از این تفسیر هم به نظر می‌رسد همان تفسیر منابع مکتوب تاریخی در توصیف واقعه است. مفسر تاریخی باید به احادیث و گزارش‌ها مراجعه کند و به همین سبب لازم است قواعد استاندارد در حوزه فهم متون را رعایت کند.

هم در متن مدارک فقهی و هم در متن کلامی و هم در متن تاریخی، باید روش‌های اجتهادی را رعایت کرد. همواره نقل موثق بر نقل غیر موثق ترجیح می‌یابد و قواعد عام و خاص و مطلق و مقید در تمام این‌ها جریان دارد.

اصول و روش تطبیق تاریخی در تفسیر عاشورا

❖ آیا می‌توان گفت وقتی می‌خواهیم یک رویداد تاریخی را بفهمیم باید بافت جامعه‌شناختی، بافت فرهنگی و مردم‌شناختی و حتی بافت سیاسی زمان تحقق آن را مطالعه کنیم؛ حتی بدانیم صحبت‌هایی که قهرمانان یا بازیگران آن رویداد تاریخی به زبان می‌آورند در چه بافت فرهنگی، جامعه‌شناختی و حتی روان‌شناختی بیان شده است. مثلاً امام حسین علیه السلام اگر در دوران امروز یا دوران مدرن یا پسامدرن جملاتی را بر زبان جاری می‌کرد، در هر بافت پارادایمی می‌توانست معنای متفاوتی داشته باشد، یا مثلاً امام در عراق این مسئله را می‌گوید اما اگر در ایران این مسئله را مطرح می‌کرد معنای دیگری پیدا می‌کرد. فهم یک رویداد تاریخی در بافت فرهنگی، جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی و سیاسی تا چه حد برای فهم آن رویداد تاریخی لازم است؟ آیا جزء پیش فرض‌های بایسته است یا شایسته است یا نبایسته؟

◆ گاهی در تاریخ، علاوه بر مرحله توصیف می‌خواهیم به مرحله تبیین وارد شویم. توصیف یعنی گزارش رویداد با این جزئیاتی که افتاده است، ولی در مرحله تبیین به چرایی‌ها می‌پردازیم. گاهی می‌پرسیم عاشورا با چه جزئیاتی رخ داده است؟ و گاهی می‌پرسیم چه عواملی بر رخداد عاشورا اثرگذار بوده است؟ و گاهی می‌خواهیم از تبیین عاشورا برای امروزمان استفاده کنیم؛ مثلاً بفهمیم جریان عاشورا چه درس‌ها و عبرت‌هایی برای امروز ما

دارد؟ در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا اساساً یک جریان تاریخی، مثل واقعه عاشورا را می‌توان از آن جزئیات خاصی که زمینه‌ساز تحققش بوده است، جدا کنیم و بعد نتیجه بگیریم که اگر امام حسین علیه السلام در زمانه و زمینه‌ای که ما حضور داریم، حضور داشت، چه می‌کرد؟ یا اینکه یاران حضرت را بخواهیم بر بازیگران عرصه سیاست در شرایط فعلی تطبیق کنیم. ممکن است کسی بگوید این انضمامات و مقارنات آن‌چنان در آن بافت تاریخی و فرهنگی به این حادثه گره خورده که اساساً امکان جدا کردنش وجود ندارد! کسی که تاریخ تطبیقی را انکار می‌کند همین گونه می‌اندیشد. او مدعی است این واقعه یک قضیه خارجی بوده که تمام مقارنات زمانی، مکانی، روحیات افراد و مسائل مختلف دیگر در تحقق آن دخالت داشته است؛ بنابراین نمی‌توان آن واقعه را بر زمان کنونی و دیگر زمان‌ها تطبیق داد.

در پاسخ باید گفت اولاً طرفداران تاریخ تطبیقی هیچ‌گاه یک صحنه را با تمام مختصات زمانی و مکانی و غیره شبیه‌سازی نمی‌کنند. این که کاری سخیف و غیرعلمی است. طرفداران تاریخ تطبیقی تا آنجایی که می‌توان شرایط فرهنگی، شرایط اجتماعی و شرایط شخصیتی بازیگران یک واقعه را در موقعیت خاص آن بازسازی کرد، چنین می‌کنند؛ در مرحله بعد بر اساس یک سری قواعد، آن شرایط را تحلیل کرده و در نظام علی معلولی قرار می‌دهند. طبق نظام علی و معلولی حاکم بر رفتارهای انسانی، اگر علتی جای دیگری هم محقق شود، معلول خود را به دنبال خواهد داشت؛ مثلاً جامعه دینی زمان پیامبر صلی الله علیه و آله چه اقتضائاتی داشته که پنجاه سال بعد از آن، حادثه عاشورا اتفاق افتاده است؟ چه چیزهایی باعث شد عاشورا رخ دهد؟ محقق در این مرحله علاوه بر توصیف، تبیین می‌کند، او کاوش می‌کند تا دریابد چه چیزهایی

باعث شد که پنجاه سال بعد از رحلت پیامبر ﷺ، پسر پیامبر توسط مؤمنان به پیامبر ﷺ به شهادت برسد؟ مثلاً ممکن است به ده عامل برسد، بعد می‌بیند که این عوامل شباهت زیادی با فضای فعلی زمانه او دارد و به همین سبب به مردم هشدار می‌دهد که ممکن است همان حادثه امروز هم تکرار شود. یا محققى گونه‌شناسی شخصیت مخالفان سیدالشهدا را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد که این‌ها چند دسته شخصیت بوده‌اند؟ یافته‌های او نشان می‌دهد که برخی از آنها محبت دنیا داشته‌اند، برخی ترس از مرگ داشته‌اند، برخی جاهل بوده‌اند، برخی معاند بوده‌اند؛ عوام چند دسته بوده‌اند و خواص چند دسته بوده‌اند؛ بعد به کمک قواعد کلی، نظام دین یا نظام تربیت یا نظام‌های فکری - رفتاری و مبتنی بر قواعد علی - معلولی را تبیین می‌کند، مثلاً می‌گوید اگر کسی گرفتار محبت دنیا شود، ممکن است در چنین حادثه‌ای با ولیّ خدا و امام خویش بجنگد.

بنابراین ما شرایط و مقارنات یک رویداد تاریخی مانند عاشورا را شناسایی می‌کنیم و از آن مناطگیری می‌کنیم، یعنی ملاکات رویدادها را بررسی و تبیین می‌کنیم. اما ممکن است کسی بگوید که همین فرآیند هم غیرممکن است. یک بحثی در فلسفه تاریخ است و آن اینکه آیا تاریخ تکرارپذیر است؟ ادعای منکران تکرارپذیری تاریخ آن است که اگر تاریخ، یک قضیه خارجیه متشخص است، پس دو واقعه هیچ شباهتی با هم ندارند! در اینجا نمی‌خواهیم بحث‌های فلسفه تاریخی را مطرح کنیم ولی به طور خاص ما از زبان دین و از زبان قرآن می‌توانیم جواب این سؤال را بدهیم.

قرآن کریم به ما یادآوری می‌کند که انسان‌ها فطرت مشترک دارند^۱ و آن چیزی هم که متعلق هدایت و تربیت است، همان فطرت مشترک انسان‌ها است. بر همین اساس می‌توانیم حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا^۲ را به عنوان الگوی زن امروز معرفی کنیم؛ چون مخاطب اصلی تربیت، فطرت انسان است و این فطرت با تغییر شرایط اجتماعی تغییر نمی‌کند؛ با اینکه سبک زندگی عوض شده است اما آن چیزی که باعث الگوشدن ایشان بوده، تغییر نکرده است. فطرت انسان، متعلق هدایت است. این فطرت یک‌سری گرایش‌ها دارد به خوبی‌ها و بدی‌ها. مصادیق خوبی‌ها و بدی‌ها ممکن است در دو زمان و دو مکان و برای دو فرد متفاوت باشد، اما اصل و ریشه و مبنای گرایش‌ها یکی است. بنابراین لغزشگاه‌ها نیز به هم شباهت دارد. همان بحث ثابتهای و متغیرات وجود انسان که شهید مطهری هم به آن اشاره کرده است.^۲ بالاخره با وجود تغییرات و تفاوت‌های تاریخی و فرهنگی، انسان‌ها امور مشترکی دارند که می‌تواند قاعده‌مند شود.

شاخصه‌ها و مؤلفه‌های تفسیر جامع‌نگر عاشورا

- ❖ به نظر حضرت‌عالی شاخصه‌ها و مؤلفه‌های یک تفسیر جامع و واقع‌نگر و سازنده از تفسیر عاشورا چیست؟
- ◆ در تفسیر واقعه عاشورا نیز باید به جایگاه پیش‌داوری‌های بایسته،

۱. روم: ۳۱.

۲. رک: مطهری، مرتضی، اسلام و اقتضانات زمان.

شایسته و نایسته توجه کنیم. مبانی برهانی ما درباره امامت، بعثت، عصمت و دیگر شئون امام، همان پیش‌دآوری‌های بایسته است که باید بر تفسیر واقعه عاشورا حاکم باشد. پیش‌فرض‌های ظنی و یکسونگری‌ها هم همان پیش‌دآوری‌های نایسته است.

همانطور که اشاره شد بسیاری از تفسیرها تنها به یک بعد از حقیقت عاشورا توجه کرده‌اند و این امر ناخواسته فروکاهش حقیقت عاشورا به یک بُعد است. گاهی ممکن است شخصی بخواهد به یکی از جنبه‌های حرکت امام توجه کند، ولی خواسته یا ناخواسته کل قیام را به یک بُعد تنزل می‌دهد، مثلاً تفسیر سوسیالیستی از قیام امام حسین^ع ارائه می‌کند یا تفسیر صرفاً سیاسی ارائه می‌دهد. گاهی از حرکت امام تفسیر قدرت‌طلبانه می‌شود، گویی عصمت امام اساساً لحاظ نشده است؛ بنابراین یک پیش‌فرض بایسته در این نوع تفسیرها فراموش شده است. برخی از تفاسیر اهل سنت یا مستشرقان با این رویکرد صورت بندی شده است.^۱

گاهی کل قیام عاشورا به بُعد عرفانی و حتی گاهی نگرش صوفیانه تنزل می‌یابد و حرکت امام صرفاً حرکت عاشقی تفسیر می‌شود که در برابر معشوق تسلیم محض است. برخی سروده‌های عمان سامانی^۲ یا صفی

۱. ر.ک: ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۴۰-۲۴۱.

۲. میرزا نورالله بن میرزا عبدالله چهارمحالی اصفهانی، ملقب به «تاج الشعراء» و متخلص به «عمان» از شعرای پرآوازه آیینی در اوایل سده ۱۴ هجری است. نیاکان او همه از دری‌سرایان، پارسی‌گویان و آذری‌سرایان عصر خود بوده‌اند. میرزا نورالله همانند بسیاری از نیاکان خود در سلک تصوّف و عرفان بود.

علی شاه^۱ در زبده الاسرار، چنین فضایی را تداعی می‌کند؛ هرچند امام حسین در بالاترین درجه محبت و تسلیم در برابر خداوند قرار دارد، ولی نباید از رسالت اصلی امام، که اقامه حق و مبارزه با باطل و ظلم بوده است، غفلت شود. تفسیرهای عرفانی فردمحور و مسؤولیت‌گریز، حرکت مصلحانه امام را نادیده گرفته است حال آنکه سخنان امام به وضوح و پرتکرار بر اقامه حق و امر به معروف و نهی از منکر تأکید دارد.

برخی نویسندگان حرکت امام را متناظر با اقدام حضرت مسیح^ص صرفاً ابزاری برای شفاعت و آمرزش شیعیان تلقی کرده‌اند؛ ملاحیب‌الله شریف کاشانی در «تذکره الشهداء»^۲ و محمدباقر شریف طباطبایی در «اسرار شهادة آل‌الله»^۳ یا اشعار سروش اصفهانی^۴ این معنا را تبلیغ می‌کند که امام حسین^ص می‌خواست کشته شود تا مؤمنان اولین و آخرین بر او جزع و فزع کنند و گناهانشان آمرزیده شود.

این تفسیر نیز مبانی کلامی شفاعت را نادیده گرفته است؛ اینکه نتیجه

۱. میرزا حسن اصفهانی، ملقب به صفی‌علی‌شاه از مشهورترین مشایخ و بزرگان تصوف در اواخر قرن سیزدهم و اوایل سده ۱۴ هجری و از جمله بزرگان سلسله نعمت‌اللهی صفی‌علیشاهی بود. وی که شاعر بود، نخست از جمله مریدان منورعلی‌شاه شیرازی قطب سلسله نعمت‌اللهی مونس‌علیشاهی (ذوالریاستین) محسوب می‌شد؛ اما پس از اینکه به نمایندگی از وی به تهران مهاجرت کرد و مدتی در این شهر اقامت نمود، خود، ادعای قطبیت کرد و سلسله نعمت‌اللهی صفی‌علیشاهی را بنیان نهاد. (ویکی پدیا)

۲. ملاحیب‌الله کاشانی، تذکره الشهداء، ص ۱۳.

۳. میرزا محمدباقر شریف طباطبایی، اسرار شهادة آل‌الله، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۴. بهر شفاعت گنه دوستان خویش کردیم سینه را هدف تیر حادثات.

شهادت حضرت، آمرزش شیعیان باشد با اینکه هدف قیام او شفاعت باشد، متفاوت است. اینجا هم مسئله مهم مبارزه با انحراف در جهان اسلام نادیده گرفته شده است.

تفسیرهای مختلف دیگری هم وجود دارد که هرکدام بر یکی از جهات قیام حضرت تمرکز کرده و از جهات دیگر غفلت ورزیده‌اند. این نگرش‌ها، ما را به تفسیری کاریکاتوری از حادثه عاشورا سوق می‌دهد. در هنر کاریکاتور با هدف توجه دادن به یک جهت و غرض خاص، یک عضو بدن فردی که تصویرش ترسیم شده، بیش از باقی اعضا برجسته می‌شود و همین امر هم سبب طنزآلود شدن تصویر است. باید مراقب باشیم که رویکردهای خاص به حقیقت عاشورا، سبب فروکاهیدن آن قیام در یک جنبه خاص نشود؛ همانگونه که شریعتی در تحلیل هابیل و قابیل یا مثلث مارکس، با پیش‌داوری‌های ناپایسته وارد شده بود.

بسیاری از تفاسیر عاشورا نیز برخاسته از پیش‌داوری‌های ناپایسته و یا حداقل یکسونگرانه است؛ به عبارت دیگر در برخی تفاسیر، پیش‌داوری ناپایسته موجب شده تا تفسیر غلطی ارائه شود و در برخی از تفاسیر هم تحلیل و تبیین مفسر ناقص است در حالی که طبق مبانی عقلی ما (که همان پیش‌دانسته‌های بایسته است) دین اسلام حقیقتی جامع و امام، انسان کامل است و عاشورا نقطه عطف تاریخ اسلام و سبب احیای اسلام شده است. پس باید عاشورا را بر اساس غایات نبوت و امامت فهم کرد؛ غایت بعثت، تربیت جامع انسان بوده است، تربیتی که در آن معرفت و معنویت، ایمان و عمل، رشد فردی و اجتماعی با یکدیگر توأم‌اند و همگی از مسیر اصلاح ساختار سیاسی اجتماعی می‌گذرد. ساختاری که به تمام ابعاد تربیتی، اجتماعی،

فرهنگی، سیاسی انسان توجه دارد.

همانطور که اشاره شد، این ابعاد با یکدیگر تنافی ندارند. چنین نیست که یک صحنه عاشورا صحنه صرفاً نظامی و صحنه دیگر، جنبه تربیتی داشته است بلکه همان صحنه نظامی هم جنبه تربیتی دارد. به همین ترتیب، همان صحنه کربلا که ابعاد عرفانی و انقطاع الی الله دارد، حامل معانی سیاسی و اجتماعی نیز هست؛ نه اینکه یک گوشه کربلا سیاسی - اجتماعی و گوشه دیگر آن عرفانی است!

بنابراین اصل نخست آن است که چون اسلام و امام حقایقی جامع‌اند، حرکت امام نیز باید بر مبنای همین جامعیت تفسیر شود.

نکته دوم آنکه قبل از حدس زدن، باید به سراغ سخنان خود امام و دیگر معصومان علیهم‌السلام رفت و از زبان ایشان قیام را تحلیل کرد. امام علیه‌السلام در سخنرانی‌های مختلف خود در سرزمین منا تا روز عاشورا فلسفه و ماهیت قیام خود را از ابعاد مختلف مطرح کرده است؛ احیای اسلام ناب و عمل به احکام و سنت الهی، مبارزه با بدعت‌ها، امر به معروف و نهی از منکر، عمل به سیره رسول خدا و امیرمؤمنان، اصلاح وضع مردم مسلمان و دیگر عناصری که به آن تصریح شده، بارها در کلام امام مطرح شده است، لیکن در اینجا نیز چون با متن مواجهیم باید قواعد هرمنوتیکی استظهار، با دقت رعایت شود.

یکسری پرسش‌ها نیز به اقتضای فضای فرهنگی، تربیتی و سیاسی جامعه قابل طرح است که جزو پرسش‌های استنطاقی و یا پیش‌دانسته‌های شایسته شمرده می‌شود.

اینکه عاشورا برای امروز ما چه پیامی دارد؟ نسل‌های مختلف امروز از چهره‌های عاشورا چه استفاده‌ای می‌توانند بکنند؟ سیدالشهدا علیه‌السلام چگونه جامعه

خاموش و کرخت را به جامعه‌ای پویا و منتقم تبدیل کرد؟ مسیر تحولی امام حسین[ؑ] چه بود؟ سخنرانی‌های امام از مکه تا کربلا را چگونه می‌توان تحلیل گفتمانی کرد؟ و صدها سؤال دیگر که البته ممکن است بسیاری از این سؤالات نادرست باشد، یا عاشورا جوابی برای آن نداشته باشد.

لیکن بعد از آنکه محرز شد، سؤال درست است و پاسخ آن در حیطه معارف عاشورایی می‌گنجد، به سراغ جواب خواهیم رفت. همان‌طور که گفته شد این مرحله بسیار حساسی است که فقط سؤال مطرح شود و جواب‌های ظنی را ناخواسته تحمیل نکنیم و در دریافت پاسخ تابع اصول روش‌شناسی فهم متن باشیم.

جمع‌بندی و نتیجه بحث این شد که فهم و تفسیر پدیده‌های تاریخی هم مانند متون مکتوب و سخنان شفاهی، مستلزم به‌کارگیری اصول، قواعد و روش فهم و تفسیر معتبر عقلایی است. در این میان توجه و اعتنا به پیش‌فرض‌های بایسته و شایسته و پرهیز از دخالت دادن پیش‌فرض‌های نبایسته، مهم‌ترین مسئله در فهم پدیده‌های تاریخی است و حادثه عاشورا از این قاعده مستثنا نیست. بنابراین هر فهم و تفسیر از حادثه عاشورا که مبتنی بر به‌کارگیری پیش‌فرض‌های بایسته و شایسته و پرهیز از وارد ساختن پیش‌فرض‌های نبایسته در فرایند تفسیر نباشد، از اعتبار ساقط خواهد بود.

گفتار دوم: بررسی تاریخی زمینه‌ها و عوامل تحول در تفسیرهای عاشورایی

حجت‌الاسلام والمسلمین احمد رهدار

حوادث گوناگونی در تاریخ اسلام رخ داده است که بسیاری از این حوادث خیلی برجسته، هویت‌بخش و معناساز نبوده است؛ لیکن قیام عاشورا یک اتفاق خاص بود که جامعه اسلامی در طول تاریخ نتوانسته به هیچ نحوی خودش را نسبت به این حادثه بی تفاوت و کم‌اعتنا نشان دهد؛ حتی در طول تاریخ، این حادثه، مرتب ابعاد مختلفی پیدا می‌کند و اهمیتش برای امت اسلامی و به خصوص برای جامعه شیعی ما، بیش‌تر می‌شود؛ بر همین اساس یکی از سؤالات محوری پیرامون حادثه عاشور این است که واقعاً علل و عوامل اهمیت حادثه عاشورا چیست؟

سز اهمیت حادثه عاشورا

♦ گاهی اوقات این سؤال را این‌طور می‌پرسند که با وجود اینکه در همان تاریخ صدر اسلام جنگ‌های دیگری هم رخ داده، مثل جنگ بدر، احد، حنین

و حتی بعد از آن جنگ صفین، نهروان، جمل و ... چرا فقط هرساله کربلا را بازخوانی می‌کنیم؟ چرا مثلاً در مورد پیروزی پیامبر در جنگ بدر، در تاریخ این قدر سخن نگفتیم و دورش جمع نشدیم؟ آن‌ها را بازخوانی و تفسیر دوباره نکردیم؟ این در حالی است که در آن جنگ‌ها هم یک طرف حق محض بوده است، یعنی یک طرف حق طلق بوده و یک طرف هم باطل طلق بوده است. یک طرف پیامبر خاتم^ص بوده و یک طرف مشرکان. اگر بگوییم که در کربلا مثلاً دو طرف مسلمان‌اند، باز هم ما در دوران حضرت علی^ع در هر سه جنگی که حضرت داشت، دو طرفش مسلمان‌اند؛ یعنی از این جهت هم کربلا ویژه نیست؛ حالا چرا کربلا همیشه بازخوانی می‌شود؟

جامعیت ارزش‌ها

دوباره این مسئله می‌شود چند نکته گفت. نکته مهم به نظر من این است که چون صد آید، نود هم پیش ماست! کربلا آخرین جنگی است که یک معصوم مستقیماً آن را مدیریت کرده است؛ بعد از کربلا دیگر جنگی نداریم که فرمانده جنگ یک معصوم باشد. لذا هرآنچه که در قبلی‌ها بوده اینجا سرریز شده است؛ یعنی اگر در بدر، احد، حنین و خندق، و نیز در جمل، نهروان و صفین، هر نوع جنگی بوده و آن جنگ سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی تولید کرده، آن سرمایه‌ها در ماجرای کربلا سرریز شده است. وقتی کربلا را بازخوانی می‌کنیم، انگار همه آن جنگ‌های دیگر را بازخوانی می‌کنیم. لیکن عملاً و به لحاظ تاریخی، الگوی بازتفسیر کربلا در منابر ما هم فقط در تبیین واقعه کربلا انحصار پیدا نکرده بوده است؛ بلکه کربلا برای ما صرفاً یک موقف و بستر درست کرده است برای اینکه ما در این بستر

بتوانیم همه آنچه که از تاریخ اسلام نیاز داریم را بفهمیم؛ به عبارت دیگر کربلا بهانه‌ای برای بازخوانی کل تاریخ اسلام است و بدون بازخوانی تاریخ اسلام از بعثت پیامبر تا حادثه کربلا نمی‌توانیم بسیاری از مسائل کربلا را به خوبی تحلیل کنیم. مثلاً در مراسم‌های عاشورایی مکرر اتفاق افتاده که خطیبی درباره جنگ بدر یا جنگ صفین یا جنگ احد و خیلی چیزهای دیگر از تاریخ اسلام سخن گفته است. علتش این است که خود کربلا با این‌ها نسبت دارد؛ یعنی از آن‌ها ارتزاق کرده است. این‌ها در واقع سرمایه تاریخی امت اسلامی بوده در مواجهه با جریان ظلم و زور و این نکته مهمی است.

جامعیت عناصر

از سوی دیگر قضیه کربلا، انگار به یک تراژدی تبدیل شده که این گونه از تراژدی در هیچ یک از جنگ‌های قبلی نبوده است؛ مثلاً در بدر، احد، حنین، جمل، صفین و دیگر جنگ‌های پیامبر و امام علی علیه السلام، از یک سو این‌گونه جنایاتی که در کربلا رخ داده در آنها صورت نگرفته با رخ نداده و از دیگر سو شرایط ظهور اخلاقیاتی که در جبهه امام حسین علیه السلام تبلور یافته، در آن نمونه‌های قبلی مجال بروز نداشته است. در هیچ‌کدام از آن جنگ‌ها زن و بچه‌ها به این شکل حضور پررنگ نداشته‌اند یا اگر مثلاً زنان حضور داشته‌اند، مثل بدر، احد، معدود زنانی بوده‌اند که نقش پرستاری را ایفا می‌کرده‌اند، اما در واقعه کربلا ماجرا صورت دیگری پیدا کرده است. به عبارت دیگر صورت و قالب کاروان امام حسین علیه السلام صورت و قالبی است که انگار یک جامعه کوچک را به نمایش می‌گذارد؛ یعنی هم نوزاد چند ماهه در آن است هم پیرمرد چند هشتاد یا نود ساله، هم خانم هست، هم آقا، یعنی این کاروان مثل یک عشیره و

خانواده بزرگ است. دقیقاً یک جامعه کوچک است؛ به همین علت جامعه درباره هر نیاز فرهنگی، تربیتی، سیاسی و...، اگر بخواهد یک ریشه‌ای از آن در کربلا پیدا کند، مابه‌ازای آن را در کربلا پیدا می‌کند. مثلاً فرض کنید بخواهد برای کودکان از کربلا دو نکته تربیتی پیدا کند، دو تا پند اخلاقی پیدا کند، به آسانی قابل یافتن است. کربلا یک شکلی دارد که وقتی در آن مطالعه می‌کنید، به شما نمی‌گوید که من اینجا بچه‌ای ندارم تا برای شما پندی یا روشی برای تربیت بچه‌ها ارائه کنم، در حالی که مثلاً در بدر، احد و تمام آن جنگ‌های قبلی، پرسش‌ها و نیازهای متعددی است که نمی‌توان برای آن ما به ازایی دید. کربلا از این جهت هم یک صحنه جامعی است.

بنابراین چون صحنه، صحنه جامعی است، راحت‌تر می‌توان با آن نسبت گرفت و خود و جامعه را در آن بازتولید کرد. حادثه کربلا بیش از همه حادثه‌های تاریخی، وجه عبرت‌آموزی و درس‌آموزی دارد، حتی در وجهه جنگی هم با جنگ‌های دیگر متمایز است یعنی همان بستر تاریخی اولیه و آن پویایی‌های سیاسی و اجتماعی که پدید آمد تا کربلا تحقق پیدا کند با شرایط و زمینه‌های صفین یا جنگ‌های دیگر، متفاوت است، مثلاً جنگ صفین در یک نقطه صورت می‌گیرد و در همان نقطه هم تمام می‌شود اما کربلا این گونه نیست بلکه کربلا به گونه‌ای است که هر جوری بخواهید آن را تبیین کنید، باید از مدینه شروع کنید و همراه با اتفاقات تاریخی به مکه و از مکه به سمت کوفه و در نهایت به کربلا و از کربلا به موصل و شام و دوباره یک مسیر برگشتی را کامل به سوی مدینه داشته باشید. کربلا غیر از جنگ جمل است که در نقطه‌ای از بصره صورت می‌گیرد و همان‌جا هم تمام می‌شود. از این جهت هم کربلا با جنگ‌های پیشین خود متفاوت است. کربلا در هریک از

منازلی که دارد، در واقع انگار یکی از سطوح، ابعاد و منزلت‌های فرهنگی خود را رونمایی می‌کند. فرض کنید کربلا در کربلا تمام شده بود و به کوفه و شام نمی‌رسید، آن دسته از میراث فرهنگ کربلایی که در گفتگوی حضرت زینب علیها السلام با عبیدالله و یزید علیهما لعائن الله بروز می‌کند، در گفتگوی امام سجاد علیه السلام با یزید بروز می‌کند، آن‌ها دیگر در اختیار ما نبود در حالی که آن‌ها سرمایه‌های فرهنگی خیلی نیرومندی است. در جنگ‌های صدر اسلام، به جز کربلا، نوع این اتفاقات به اصطلاح غایب است و وجود ندارد، به همین علت کربلا برای ما به صورت یک تافته جدا بافته ظهور کرده و یک جایگاه خیلی ویژه‌ای پیدا کرده است.

با وجود اینکه کربلا یک جنگ داخلی است، یعنی جنگ بین مسلمان با مسلمان است، گزارش این جنگ برای ما شیعیان، در تاریخ، از معبر تاریخ اهل تسنن ثبت شده است! از چند تا منبع اصلی تاریخ کربلا، یکی شان شیعی است و آن هم در اختیار ما نیست؛ منبع اصلی واقعه کربلا، مقتل ابی مخنف است که در اختیار ما نیست. چیزی که الآن به عنوان مقتل ابی مخنف وجود دارد برگرفته از تاریخ طبری است؛ جناب طبری سنّی در قرن چهارم، وقتی کتاب تاریخ خود را می‌نوشته و به مقطع کربلا رسیده، مکرر در صفحات مختلف به مقتل ابی مخنف ارجاع داده است، بعداً که مقتل ابی مخنف گم شده، کسی آمد و نقل قول‌های طبری را از میان کتاب تاریخ او بیرون کشید و اسمش را مقتل ابی مخنف گذاشت. مقتل ابی مخنف بسی بیش‌تر از آن هفتاد صفحه‌ای است که طبری نقل کرده است.

کتاب‌های دیگر دست اول مربوط به واقعه کربلا همه مربوط به سنی‌ها است. کتاب أخبار الطوال اثر دینوری، فتوح البلدان اثر بلاذری، الکامل فی

التأریخ اثر ابن اثیر، طبقات ابن سعد و دیگر منابع تاریخی. بعد از ابی مخنف، اولین کتابی که شیعه به صورت مستقل درباره کربلا نگاشته مربوط به نیمه قرن هفتم است؛ یعنی همین لهوف سیدبن طاووس. البته شیخ مفید هم در کتابش، الارشاد، درباره کربلا سخن گفته اما کتابی که تماماً درباره کربلا نوشته شده باشد، نیست. زندگی پیامبر و امامان را تا زمان خودش نگاشته و در میانه راه چند صفحه‌ای هم درباره کربلا نوشته است. بیش از این نیست.

نخستین کتابی که شیعه درباره کربلا نوشته و موضوعش کربلا است، همین کتاب لهوف سیدبن طاووس است که آن هم ماجرا دارد؛ یعنی لهوف و کتاب‌های بعد از آن تا به امروز همچنان مقتل است نه تاریخ کربلا! شیعه تا همین حالا تاریخ کربلا را نوشته است و من معتقدم تا قیام قیامت نمی‌تواند بنویسد! نه اینکه نمی‌خواهد بنویسد. تاریخ یک قالب و الگویی دارد؛ شما در نظر بگیرید کسی پنجاه سال پای منبر اهل بیت علیهم‌السلام می‌رود، اگر بعد از پنجاه سال از او پرسند حضرت ابوالفضل علیه‌السلام چند تا بچه داشته است؟ عروس‌های حضرت ابوالفضل چه کسانی بودند؟ دامادهای ایشان چه کسانی بودند؟ نسلش تا کجا آمده است؟ نمی‌تواند جواب دهد! چرا، چون در همان زمان، تاریخ زندگی حضرت ابوالفضل نوشته نشده است، اما زندگی و تاریخ حجاج بن یوسف ثقفی و بچه‌هایش معلوم است، نوه‌هایش معلوم است!

در مورد اینکه مثلاً حضرت زینب علیها‌السلام چند تا بچه دارد و بچه‌هایش و دامادهایش چه کسانی بودند؟ نوه‌های‌شان تا کجا آمده‌اند؟ و...

به نظر می‌رسد این نوشتن از سر غفلت یا ناتوانی نبوده است، ظاهراً عرب قبل از اسلام در ثبت وقایع مخصوصاً علم الأنساب دست بلندی داشته است، تا چه رسد به بعد از اسلام. شما همین تاریخ طبری را توریق

کنید فصلی درباره بزهای شیری پیامبر ﷺ دارد، فصلی درباره لباس‌های رزمی پیامبر دارد، فصلی درباره وسایل آرایشی پیامبر دارد، فصلی درباره ...؛ چه طور ممکن است نتوانسته باشیم درباره واقعه کربلا و شخصیت‌های اصلی و دست اول آن و یک نسل بعدش سخنی نگفته باشیم؟! این ننوشتن یک علت دارد!

غلبه وجهه مصیبت حادثه عاشورا بر وجهه تاریخی

❖ آیا می‌توان گفت که خود داستان کربلا و مصیبت سنگین آن موجب شد که ذهن ما به آن سمت نرود و بیشتر ذهن شیعه درگیر حوادث عاشورا بشود؟

◆ در ماجرای حجة الوداع وقتی پیامبر حلق کردند، مردم نگذاشتند موهای پیامبر روی زمین بیفتد، بلکه تبرکاً موهای پیغمبر را برداشتند و بردند. در منابع رجالی و تاریخی هم اسم تک تک آدم‌هایی که موهای پیامبر به دست‌شان رسیده، ثبت شده است؛ نه فقط اسم، بلکه اینکه این فرد کی بوده، از کدام قبیله بوده، چه کاره بوده و همه خصوصیات او به تفصیل آمده است، اما تاریخ‌نگاری ما در واقعه کربلا، در همان لایه اولش مانده است؛ چرا این اتفاق افتاده است؟ علت اصلی و مهمش چیزی است که من آن را در قالب مثالی عرض می‌کنم. تصور کنید یکی از اعضای خانواده‌ای برای تحصیل به کشور دیگری رفته، ده سال آنجا ساکن بوده و به هر علتی، برایش ممکن نبوده که در این سال‌ها به کشورش بیاید و به خانه خودشان سری بزند. در این ده سال پدر یا مادرش مرده و خانواده تصمیم گرفته‌اند به بچه‌شان خبر ندهند؛ چون در غربت بوده و کاری از دستش بر نمی‌آمده است. میان خودشان

گفته‌اند که در دیار غربت کاری که از دستش برنمی‌آید فقط روحیه‌اش خراب می‌شود. سعی کرده‌اند اینجور اخبار را به او نگویند. آن فرد بعد از ده سال به خانه خودشان برمی‌گردد، کاملاً قابل پیش‌بینی است که برادری یا خواهری می‌رود با وی دست به گردن می‌شود و قبل از اینکه چیزی بگوید، بغضش می‌ترکد و گریه می‌کند و مسافر هم تعجب می‌کند؛ یعنی اولش ممکن است فکر کند که این‌ها گریه شوق است اما بعد می‌بیند که نه، گریه شوق نیست و می‌گوید چی شده است؟ احتمالاً مکرر این تقاضا را می‌کند که گریه نکن! بگو ببینم چی شده؟ ولی آن کسی که به استقبال او رفته نمی‌تواند حرفی بزند و واقعیت را به او بگوید.

نسبت ما با کربلا یک چنین چیزی است، ما وقتی سراغ کربلا رفتیم آن قدر مصیبت (تراژدی) عاشورا سنگین بود که گریه‌مان گرفت و طبیعی است تا زمانی که گریه می‌کنیم، نمی‌توانیم درباره تاریخ امام حسین علیه السلام چیزی بگوییم! واقعیت این است که ما هنوز گریه می‌کنیم؛ یعنی گریه ما برای کربلا قطع نشده است تا سراغ تاریخش برویم و این هم واقعیتی است که روایت معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن اشاره کرده است: «إِنَّ لِقَتْلِ الْحَسَنِ حَرَارَةً فِي قُدُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»^۱ این حرارت تا ابد خاموش نمی‌شود. گریه ما خاموش نمی‌شود؛ و چون گریه ما خاموش نمی‌شود و ساکت نمی‌شویم، مجالی پیدا نخواهیم کرد برای این که تاریخ کربلا را آنگونه که شایسته است، بررسی کنیم.

۱. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۶.

عاشورا به مثابه یک راز تاریخی

❖ آیا این یک جبر جامعه‌شناختی یا روان‌شناختی است یا ما باید بر این مسئله غلبه کنیم و به تاریخ کربلا بپردازیم؟

◆ نه! دست ما نیست. گابریل مارسل می‌گوید که ما یک راز داریم و یک مسئله، می‌گوید مسئله آن چیزی است که می‌توانی بیرون از خودت و جلوی چشمت بیاوری و درباره‌اش فکر کنی، تأمل کنی و بعد برای آن حکمی صادر کنی اما راز آن چیزی است که نمی‌توانی جلو چشمت بیاوری، خودت محاط به آن هستی و آن محیط به تو است.

واقعیت قضیه این است که ما محاط به امام حسین[ؑ] هستیم لذا نتوانستیم درباره تاریخ او فکر کنیم. نشانه اینکه یک چیزی راز است یا نه، این است که وقتی چیزی راز می‌شود، نمی‌توانی درباره‌اش پرسش شالوده‌شکناانه طرح کنی یا حتی پرسش‌های پارادایمی طرح کنی؛ مثلاً هزاران منبر در طول تاریخ درباره امام حسین[ؑ] انجام شده است، شاید شما حتی یک منبر نشنوید که مسئله‌اش را از اثبات اصل وجود امام حسین[ؑ] یا از اثبات اصل رخداد کربلا شروع کند، همه آن‌ها این را مفروض می‌گیرند؛ یعنی در درون یک پارادایم دارند حرف می‌زنند. اینجور نیست که خود پارادایم را بخواهند اثبات یا خلق کنند؛ چون محاط به آن‌اند و ما محاط به آنیم. البته گابریل مارسل این پرسش را مطرح می‌کند و می‌گوید آیا می‌شود یک رازی تبدیل به مسئله شود؟ و پاسخ می‌دهد، بله! می‌شود.

مجموعه بحث‌های روایی و کلامی ما درباره امام حسین[ؑ] و کربلا به ما می‌گوید که ما همچنان در این راز خواهیم ماند؛ یعنی مواجهه ما با کربلا یک مواجهه از سر حیرت است!

عاشورا و هویت تاریخی - فرهنگی شیعه

❖ بعضی از روشنفکران در سال‌های اخیر مطرح کرده‌اند که راز اهمیت عاشورا بحث هویت سیاسی - اجتماعی است، یعنی مسئله هویت جمعی شیعه است. می‌گویند شیعه پیش از عاشورا یک اقلیت - به اصطلاح - ناچیز اجتماعی تحت فشار و تحت ظلم بوده است. داستان کربلا یک منبع هویت برای شیعه درست کرد و برجسی شد برای هویت جمعی شیعیان. یعنی شیعه بدون کربلا شناخته شده نیست و شناخته نمی‌شود و اینکه در طول تاریخ، شیعه خیلی به کربلا پرداخته به خاطر این بوده که اصلاً هویت شیعه با کربلا پدیدار می‌شود. می‌گویند خود واقعه به لحاظ ذاتی آنگونه که تبلیغ می‌شود، مهم نیست، اما چون برای شیعه یک منبع هویت‌ساز است، مهم شده و ما آن را حفظ کرده‌ایم و روز به روز روی آن سرمایه‌گذاری می‌کنیم. شما چقدر با این تفسیر موافقید؟

◆ بحث هویت چون از مباحث جدید است، به تازگی مطرح شده است. اگر گذشتگان ما از مسئله هویت در موضوع عاشورا نگفته‌اند، به این علت بوده که راجع به هیچ مسئله دیگری هم از معبر هویت بحث نکرده‌اند، اصلاً هویت مسئله‌شان نبوده است. هویت مسئله امروز ماست، یعنی زمانی که دچار بحران هویت شدیم، هویت معنا دار شد. همیشه همین جوری است. آدم‌ها در واقع تا چیزی را گم نکنند، دنبالش نمی‌گردند. به همین علت ما هیچ موقع دنبال دست‌مان نمی‌گردیم. این حتی در مورد خداشناسی هم صادق است.

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌فرماید: خدای من! تو کی گم بوده‌ای تا من برای پیدا کردنت، به دلیل متمسک شوم! یعنی حتی اگر در خصوص خداشناسی هم استدلال می‌آوریم، این استدلال آوردن به یک گم‌شده‌ای

مسبق است یعنی گم‌شدن و گم کردن خدا؛ وگرنه موجودی که اقرب من حبل الورد^۱ است، برای اثبات وجودش به استدلال نیازی نیست. هویت، مسئله جدیدی است. این حرف هم، حرف بی‌راهی نیست که ما هویت تاریخ‌مان را با تاریخ کربلا تأمین کرده‌ایم.

واقعیت قضیه این است که هیچ رخداد اسلامی به اندازه کربلا نتوانسته در بازسازی هویت شیعه، بلکه در بازسازی هویت اسلامی، کمک کند. درست است که آن هسته سخت ماجرای کربلا، شیعی است اما اصلاً اینگونه نیست که گفتمان کربلا گفتمان صرفاً شیعی باشد. پیش‌تر گفته شد که در روایت ماجرای کربلا مدیون اهل سنت هستیم حتی در جاهایی بقائش را هم مدیون اهل سنت هستیم. جریان متصوفه‌ای که به اهل بیت علیهم‌السلام ارادت دارند، کاملاً پای گفتمان کربلا ایستاده‌اند و همواره حضور داشته‌اند و الآن آن را تبدیل به مناسک مذهبی - تاریخی خودشان کرده‌اند.

قابل کتمان نیست که هسته سخت این گفتمان، شیعی است. در قرون اخیر که جریان منحوس وهابیت پیدا شده، تا حدودی اهل سنت را از مشارکت و بازیگری در احیای گفتمان کربلا پرهیز داده است وگرنه بسیاری از اهل سنت در جریان کربلا هم‌پا و کنار ما بوده‌اند. جالب اینجاست که الگوی بازسازی کربلا هیچ‌گاه و در هیچ جای تاریخ، به گونه‌ای ثبت نشده است که از دل این الگو مثلاً تفرقه و خشونت در بیاید. توجه کنید! حادثه‌های به ظاهر مشابه کربلا در فرهنگ‌ها و ادیان دیگر را ببینید چه

اتفاقی می‌افتد. مثلاً اسرائیل وقتی واقعه هولوکاست را بازسازی می‌کند، از دلش خشونت در می‌آورد. او می‌خواهد انتقام بگیرد و می‌گیرد! می‌کشد و قتل عام می‌کند! پس چرا احیای کربلا به ما روحیه انتقام نمی‌دهد؟! ما را روشن نمی‌کند؟! ما را واگرا نمی‌کند؟! برعکس پرچم کربلا هر جایی روی زمین زده شده، نوعی همگرایی در امت اسلامی ایجاد کرده است. این تفاوت جوهری چیز عجیبی است.

عاشورا عامل همگرایی اسلامی - انسانی

❖ آیا این درست است که عده‌ای مثل جریان شیعه انگلیسی درصددند که کربلا و عاشورا را به بستری برای واگرایی و انشقاق میان امت اسلامی تبدیل کنند؟

◆ بله! اما موفق نمی‌شوند، علتش هم ذات قضیه عاشورا است. اما آن جمله‌ای که گفته شد که بعضی از روشنفکران می‌گویند خود واقعه مهم نبوده، بلکه به دلیل کارکردش، اهمیت پیدا کرده؛ نه اینجوری نیست! یعنی اگر کربلا را به اعتبار کارکرد اعتباری هویت‌سازی، تحلیل کنیم، پس چرا ملل و نحل دیگر نمی‌توانند برای خودشان چنین چیزی را دست و پا کنند؟! کاری ندارد که! مثلاً فرض کنید اهل سنت بیایند مشابه این را برای خودشان پیدا کنند و بعد همین کارویژه‌ها را روی آن رخداد اعتبار کنند! مسیحی‌ها بیایند همین کار را بکنند! یهودی‌ها بیایند همین کار را بکنند! چنین چیزی نیست! شکی در این نیست که کربلا خیلی کارکرد اجتماعی داشته است؛ یعنی برای همه ملل و نحل هوس برانگیز است که حادثه‌ای شبیه کربلا داشته باشند، اگر شبیه این را نتوانستند درست کنند، به این علت است که ذات رخدادهای آن‌ها کشش

این را ندارد و این خیلی مهم است.

هنگامی که مرحوم علامه محمدتقی جعفری^ع از دنیا رفته بود، تعدادی از دوستان اروپایی‌شان برای شرکت در مراسم‌شان به تهران آمده بودند. برخی از آن‌ها هم به قم آمدند، یکی از آن‌ها آقای پروفیسور چیپا لس، متکلم ایتالیایی، بود. در جلسه‌ای که با ایشان بود سؤالی از ایشان پرسیدم که ایشان را به تفکر واداشت؟. گفتم من برداشتم از مسیحیت این است که آن هسته اصلی و فکری مسیحیت، خود حضرت مسیح^ع است که هم خداست و هم روح خدا است و هم ابن خدا است؛ یعنی عیسی همه چیز است! در خود حضرت مسیح^ع هم نقطه اوج حیاتش، به صلیب رفتن او است؛ در خود ماجرای صلیب هم آخرین جمله حضرت مسیح^ع اوج ماجرای او است که بنا به گزارش انجیل یوحنا، اعتراض به خدا است! طبق گزارش مرقس و متی، حضرت مسیح این جمله را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد: خدای من! خدای من! چرا مرا واگذاشتی؟! به آن متکلم ایتالیایی گفتم شما این را مقایسه کنید با آخرین جمله امام حسین^ع در حالی که اساساً درد و رنج حضرت مسیح با درد و رنج امام حسین^ع قابل مقایسه نیست؛ درد و رنج امام حسین^ع درد و رنج جمعی است ولی آنجا رنج فردی است. اصلاً این دو قابل مقایسه نیست. ولی به لحاظ کمی در خصوص همان رنج فردی هم ماجرای حسین و مسیح^ع قابل مقایسه نیست. گفتم اینجا آخرین جمله امام حسین^ع این است: «الهی رضا برضانک و تسليماً لأمرک»^۱ این‌ها دو تا الهیات متفاوت را

از خود منبعث می‌کند!

می‌خواهم بگویم که خود صحنه باید کشش داشته باشد. شما هرکاری بخواهید بکنید که رنج حضرت ایوب علیه السلام را به رنجی اجتماعی تبدیل کنید، نمی‌توانید. رنج کربلا رنجی اجتماعی است، اصلاً نمی‌توانید فردی‌اش کنید.

علل تکرر تفسیرهای حادثه عاشورا

❖ در طول تاریخ عاشورا، در هر برهه‌ای، افراد و گروه‌های مختلفی، تفاسیر مختلفی از رفتارهای امام علیه السلام دارند. گاهی این تفسیرها، تفسیرهایی است که دشمنان ارائه می‌دهند؛ گاهی تفسیرهایی است که دوستان دارند و گاهی تفسیرهایی است که افراد به ظاهر بی‌طرف، از داستان کربلا و حرکت امام حسین علیه السلام مطرح می‌کنند. این تنوع تفسیرها و از آن طرف، تحول تفسیرها، به گونه‌ای است که در هر زمانی یک تفسیری انگار برجسته می‌شود، علل و عوامل این امر چیست؟ چرا جریان کربلا این قدر تفسیر بردار است؟ و چرا این تفسیرها تحولی است؟ آیا جنبه‌های سیاسی و جامعه‌شناختی و مختصات تاریخی در این قضیه نقش داشته است؟ یا اغراض فردی یا اغراض سیاسی و یا چیزهای دیگر؟ راز این گوناگونی و تحول از منظر شما در چیست؟

◆ اینکه کربلا تفسیر بردار است، خیلی طبیعی است، فقط هم کربلا نیست که تفسیر بردار است، در یک سطح خیلی نازل‌تری، تقریباً تمام رخدادهای تاریخی، تفسیر بردار و تعبیر بردار است؛ چون اثبات یک چیز، در علم تاریخ، از اثبات چیزی در علوم تجربی متفاوت است. اثبات تاریخی با اثبات در علوم عقلی فرق دارد. اثبات در تاریخ، روش‌شناسی خودش را دارد. لذا فقط کربلا نیست که تفسیر بردار است، جنگ احد هم تفسیر بردار است، جنگ صفین نیز تفسیر بردار است. لیکن کربلا یک ظرفیت بیش‌تری دارد،

علتش هم این است که کربلا رخداد کیفی تری است.

امور کیفی، بطن دارد، بطن البطن دارد و متناسب با نحوه مواجه‌شدن با بطن، تفسیرهای متفاوتی به دست می‌آید.^۱ مثلاً قرآن را ببینید! خیلی طبیعی است که از قرآن تفاسیر مختلفی در بیاید؛ چون بطن دارد. معمولاً ظرفیت‌های مختلف تاریخی باعث می‌شود که زبان مواجهه با پدیده‌ای مثل کربلا عوض شود؛ مثلاً یک زمانی زمانه جور است، شیوه شما در مواجهه با جریان کربلا این است که نوعی مظلومیت را از دل کربلا در می‌آورید یا آن جنبه‌های مبارزه با استبداد را در آن پررنگ می‌کنید. البته در هاله‌ای از مظلومیت و قداست؛ یعنی آن سرمایه خاصی که برای خودمان درست می‌کنیم، مظلومیت و قداست است و با آن به جنگ استبداد زمانه می‌رویم.

اما گاهی در شرایط و زمانی مثل آستانه انقلاب اسلامی ایران هستید، اینجا بحث‌هایی مثل شور و حرکت و قیام و این‌ها در آن پررنگ می‌شود. یک وقت است که شما در یک فضای کاملاً آرام و در دوره تثبیت، تکمیل و ارتقای قیام، هستید؛ در این وضعیت، جنبه‌های روحی و فکری کربلا رو می‌شود؛ یعنی به صورت طبیعی در مورد فلسفه رخداد کربلا بحث می‌کنید؛ عمیق هم بحث می‌کنید، این‌ها طبیعی است. آنچه که باید به آن توجه ویژه کرد این است که مهندسان اجتماعی و رهبران دینی، که می‌خواهند کربلا را به عنوان منبع مولد و منشور حرکت خودشان انتخاب کنند، باید تشخیص بدهند که

۱. البته مقصود آن نیست که همه تفسیرهایی که از حادثه عاشورا مطرح می‌شود، صحیح و معتبر است؛ بلکه مقصود آن است که حادثه عاشورا به سبب اینکه دارای لایه‌ها و بطن معنایی است، می‌تواند حامل معانی طولی و در نتیجه تفسیرهای گوناگون باشد.

الآن کدام حیث کربلا را رونمایی کرده و روی تابلو بیاورند. در آستانه انقلاب اسلامی دو تا مرجع تقلید، دو اقدام را کلید زدند که هر دو اقدامات را اگر در پراونتز بگذارید، خوب است، خیلی هم خوب است: یکی امام علیه السلام و یکی هم مرحوم آقای شریعتمداری است. امام علیه السلام ماجرای قیام و مبارزه با شیطان بزرگ و بیرون کردن شاه و برقراری نظام مبتنی بر اسلام را در دستور کار خودش قرار داد؛ اما مرحوم آقای شریعتمداری وارد خط علمی شد و گفت ما باید طلبه‌ها را عمیق کنیم، طلبه‌ها درس بخوانند، امتحان بدهند و دارالتبلیغی راه می‌اندازد و صرفاً طلبه‌ها را سرگرم آن فضای علمی می‌کند؛ حتی آن‌ها سراغ کربلا که می‌روند از آن کربلا شور و حرکت و قیام و انقلاب در نمی‌آید.

در آن معرکه امام علیه السلام از کربلا قیام و شور و حرکت در می‌آورد اما آقای شریعتمداری نه! باید الآن قضاوت کنیم که قرائت مناسب آن زمان، کدام جنبه کربلا بود؟ الآن هم به همین شکل است، مثلاً می‌بینید که به هر علتی، نوعی بدبینی به عالم سیاست شکل گرفته و ذائقه مردم چنین می‌پسندد یا حتی به صورت مهندسی شده، که بروند مثلاً سراغ جنبه‌های صرفاً اخلاقی و معنوی واقعه کربلا و این نوع تفسیر ممکن است برجسته شود.

البته گاهی اوقات مثلاً در یک شهری، در یک منطقه‌ای این چرخه قرائت و تفسیر، به صورت طبیعی محقق می‌شود و گاهی هم نه.^۱ ولی در

۱. چند سال قبل، ده روزی برای منبر به اصفهان دعوت شدم، مواجهه مردم اصفهان با محتوای

اکثر موارد این چرخش تحولی در موضوع تفسیر کربلا، متغیر و تابعی از وضعیت کلی جامعه است. البته یک چیز در طول تاریخ شیعه مشترک است و آن اینکه همواره وقتی یک خفقانی در جامعه حاکم بوده و بعد به هر علتی خفقان برداشته شده، بروز آزادی پس از خفقان برای شیعه، در مناسک کربلایی بوده است. همیشه هم این مدلی بوده است. مثلاً در دوران آل‌بویه، وقتی شیعه قدرت را کسب می‌کند آن چیزی که به لحاظ اجتماعی پررنگ می‌شود، منسک‌گرایی مذهبی و از جمله مراسم‌های سوگواری و این‌ها است. صفویه هم وقتی شیعه را به قدرت می‌رساند، دوباره این منسک‌گرایی زیاد می‌شود. بعد از شهریور ۱۳۲۰، یعنی رفتن رضاشاه و پدید آمدن فضای آزادی سیاسی، که در واقع بر محمدرضا شاه جوان تحمیل شد، آن هم در غیبت رضاشاه قلدر، دوباره جامعه ایرانی و شیعی خودش را به سمت تکثیر مراسم کربلایی امام حسین علیه السلام می‌برد حتی این روضه‌های خانگی کلی تقویت شد. بعد از جمهوری اسلامی هم همین طور. لیکن در جمهوری



بحث‌های من جالب بود، در حالی که نمی‌پسندیدند، خیلی زیاد استقبال کردند. این که نمی‌پسندیدند علتی داشت و اینکه استقبال کردند، علت دیگری. برداشت من از مردم اصفهان این بود که طی سه چهار دهه اخیر، یعنی دوره بعد از انقلاب، آن استوانه‌های دینی شهر اصفهان، عمدتاً رویکرد اخلاقی - عرفانی داشته‌اند. مثلاً شخصیت‌هایی مثل آیت‌الله مظاهری، آیت‌الله ناصری، آیت‌الله شوشتری و بزرگواران مختلفی چون آقای منتظرالقائم. این بزرگواران نوعاً رویکردشان رویکرد معنوی - اخلاقی بوده و ذائقه مردم در نسبت با دین، همان مدلی تنظیم شده که دین و دیانت‌شان را از آن‌ها گرفته‌اند؛ اصلاً به سمت رویکرد دیگری نرفته‌اند. آنجا در میان مردم این چرخش به صورت طبیعی صورت گرفته است.

اسلامی، به علت اینکه انقلابی از جنس انفجار نور بود و بروز سیاسی انقلاب غلبه داشت، آن تفسیر سیاسی از عاشورا هم غلبه پیدا کرد؛ یعنی به سمت تفسیرهای دیگر، به اصطلاح واعظانه، نرفتیم؛ مردم ما هم همین را می‌پسندیدند مگر اینکه شرایط عوض شود.

❖ ممکن است عوض شدن دولت‌ها هم بر اقبال به تفسیر خاصی تأثیرگذار باشد. مثلاً زمانی در دولت خاصی آن جنبه‌های انقلابی داستان کربلا و مقاومت امام مطرح می‌شود و در یک دوره‌ای بر بحث مذاکره و کنش‌های دیپلماتیک عاشورا سرمایه‌گذاری می‌شود. به نظر می‌رسد بحث فضای مجازی و اینکه امروزه فضای مجازی در همه نقاط کشور یا در همه نقاط جهان، در جهت یکسان‌سازی فرهنگی فعالیت می‌کند، آن چرخه طبیعی را به هم می‌زند و چرخه برجسته‌سازی مدیریت شده را بیشتر در اختیار بازیگران اصلی این عرصه قرار می‌دهد که خود این می‌تواند یک نوع آشفته‌نگی تفسیری را ایجاد کند. سخنان شما گویای این است که شما راز تحول را به لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی و فرهنگی، در دوره‌های مختلف یا در مکان‌های مختلف، امری طبیعی تلقی می‌کنید و از نظر شما امر مذمومی نیست. لیکن می‌خواهیم ببینیم از نظر شما اساساً تفاسیر عاشورایی قابل طبقه‌بندی است یا نه؟ دیگر اینکه آیا می‌توان یک گونه‌شناسی جامعی از این تفسیرها ارائه کرد؟

♦ درباره نکته نخست این سؤال توضیحی بیان کنم. من گمانم این نیست که دولت‌ها بتوانند ذائقه امت را در تفسیر کلان از عاشورا جابجا کند. بله! نظام سیاسی می‌تواند، اما دولت، به معنای قوه مجریه، نمی‌تواند. مصداق این در ذهن من نمی‌آید. اگر مثلاً رئیس دولتی هم مدتی یک تفسیر خاصی از قطعه‌ای از کربلا کرده و مثلاً گفتگوی امام حسین^ع با عمر سعد را به مذاکره

ربط داده است؛ این موج مختصری بود که چندان مورد اقبال واقع نشد! لیکن نظام سیاسی می‌تواند ذائقه‌ها را عوض کند. نظام سیاسی، فراتر از دولت است. ریل‌گذاری‌های فرهنگی در نظام سیاسی صورت می‌گیرد و امکان تغییر فرهنگ و نگرش‌های کلان وجود دارد.

گونه‌شناسی تفسیرهای حادثه عاشورا

اما درباره نکته دوم، اصل این قضیه که تفسیرهای مختلف از عاشورا را گونه‌شناسی کنیم، به نظر من چیز خوبی است؛ اما به گمانم اولویت بندی‌اش خیلی صائب نباشد. برای مثال امام علیه السلام شخصیتی ذوابعاد است؛ حیث اخلاقی دارد، حیث عرفانی دارد، حیث فلسفی دارد، حیث فقهی دارد، حیث سیاسی دارد، حیث مدیریتی هم دارد؛ هرکسی، هر کدام از این حیث‌ها را بگوید، حیث امام علیه السلام را گفته است، یعنی نه غلط است و نه ناقص. یک وقتی من از جانب خودم بررسی می‌کنم مثلاً من در جایی که بحث‌های مدیریتی دارم، معقول این است که سراغ حیث‌های مدیریتی امام بروم؛ جایی که به حیث‌های علمی امام نیاز دارم، باید سراغ حیث علمی ایشان بروم و سراغ حیث‌های دیگر نروم. اما نکته اینجاست که از سمت هرکدام از این ابعاد که بروم، امام علیه السلام را تفسیر می‌کنم. حال یا این وجه تفسیری که از امام انتخاب می‌کنم، به این علت بوده که من الآن با مسأله‌ای روبرو هستم که پاسخ آن را از آن حیث امام می‌توانم بگیرم و یا اینکه اساساً ظرف دانشی من یا وجود من، فقط با این حیث از امام می‌تواند نسبت بگیرد. مثلاً من آدم اخلاقی‌ام و در حال و هوای اخلاق و دانش اخلاق تنفس می‌کنم و اصلاً در بحث‌های فقهی و فلسفی و سیاسی و این‌ها نیستم، پس باید سراغ همان حیث از امام بروم؛

اگر سراغ آن حیث‌های دیگر بروم، نمی‌توانم کشفی بکنم و اکتشافی صورت نمی‌گیرد. ماجرای کربلا نیز به این شکل است، یعنی شما از زاویه هریک از این تفسیرها، سراغ کربلا بروید، آخرش تفسیر کربلا است. لیکن هریک از این تفسیرها، روش‌شناسی خاص خود را دارد؛ همچنانکه می‌توان درست رفت و کربلا را درست قرائت کرد، می‌شود غلط رفت و کربلا را غلط فهمید و غلط تفسیر نمود. الآن من مفروض می‌گیرم در همه تفسیرها آن مسیر درست طی شده باشد، ولی اصل طبقه‌بندی معقول و موجه است.

کربلایی که ما داریم اگر درست گفته باشم، یک نوع قرآن‌تکوینی است. چگونگی ما از قرآن مثلاً تفسیر سیاسی استنباط می‌کنیم، تفسیر علمی، تفسیر تاریخی، تفسیر... تفاسیر مختلف استنباط می‌کنیم، از کربلا نیز این کار را می‌توانیم بکنیم. کربلا تفسیر اخلاقی دارد، تفسیر عرفانی دارد، تفسیر علمی دارد، تفسیر سیاسی دارد، و همه تفسیرها هم می‌تواند یک حیثیت و رویکرد درست داشته باشد و یک حیثیت و رویکرد غلط. خوشبختانه ما مجال زیادی داشتیم که هریک از این تفسیرها را در واقع طرح کنیم؛ یعنی الآن اگر یک محققى بخواهد با رویکرد معرفت‌شناسی درجه دوم، کار پسینی انجام دهد و در مورد مثلاً تفاسیر عرفانی از واقعه کربلا کاوش کند، قطعاً با فقدان منابع روبه‌رو نمی‌شود. آن چیزی که ممکن است در یک زمان خاص به صورت ویژه‌تر سؤال بشود این است که بپرسیم در زمانه ما، با تمام این مختصات که زمانه ما دارد، کدام تفسیر از کربلا مؤثرتر خواهد بود؟ یا گاهی اوقات حتی نسبی بحث کنیم، یعنی در جهت خاصی بحث کنیم و معطوف به مسئله خاصی پرسش را طرح کنیم. مثلاً بپرسیم که برای تحقق تمدن نوین اسلامی، که الآن کلان پروژه جمهوری اسلامی ایران است، کدام تفسیر از کربلا می‌تواند بیش‌تر محتوا بدهد؟

عاشورا تبلور عرفان اجتماعی

❖ کربلا واقعه‌ای است که ابعاد مختلفی دارد و هرکسی می‌تواند توشه مورد نیازش را از آن بردارد. یک وقت به صورت فردی سراغ عاشورا می‌روم و می‌بینم که با آن جنبه‌های عرفانی عاشورا می‌توانم ارتباط برقرار کنم. خب! توشه عرفانی خودم را بر می‌دارم. گاهی اخلاقی‌ام، گاهی سیاسی‌ام؛ ولی یک وقتی امر، امر جمعی است؛ یعنی هدف این است که سرمشقی از این داستان به جمع داده شود. اینجا بحث ذائقه‌های فردی یا نیازهای فردی مطرح نیست. پرسش این است که اگر بخواهیم آسیب‌شناسی کنیم، آیا در ارائه این قرائت‌ها و تفسیرها در زمانه ما آشفتگی وجود دارد؟ اگر هست، علل و عوامل و زمینه‌های آن به نظر شما چیست؟ و پیشنهاد شما برای برون رفت از این وضعیت چه خواهد بود؟

◆ اولاً معتقد نیستم که اگر کسی بخواهد از واقعه کربلا استفاده عرفانی بکند، عرفان عاشورا به ساحت فردی تقلیل داده شود؛ کسی مثل حضرت آیت‌الله جوادی آملی عرفان حماسی می‌نویسد بعد آن را در فرمت جمعی تبیین می‌کند. عرفان تنها یک مقوله فردی نیست، عرفان می‌تواند یک مقوله جمعی هم باشد، پایگاه اجتماعی داشته باشد و دارد. اهمیت کربلا اتفاقاً در همین است که می‌شود آن را در تفسیر عرفان اجتماعی هم خرج کرد. یکی از اساتید جمله‌ای می‌گفت که برایم جالب بود، می‌گفت شما ببینید در کاروان کربلا کسی که معصوم است، امام حسین علیه السلام است، باقی افراد معصوم نیستند اما آن قدر کمیت و کیفیت اخلاقی این صحنه با مدیریت معصوم بالا رفته که گویی کل کاروان عصمت پیدا کرده‌اند. در قرآن به ما امر شده که یک آدم‌هایی را می‌توانید لعن کنید، خود قرآن و رسولان و ملائکه لعن

کرده‌اند. به ما فرموده‌اند سب نکنید! فحش ندهید! حتی به خدایان مشرکان فحش ندهید و حرف زشتی نزنید! این قاعده و دستور دینی در قرآن یک استثنا خورده و آن راجع به کسی است که به وی ظلم شده است: «لَا يَجْرُبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ»^۱ کسی که به او ظلم می‌شود طبیعی است که از دهنش چیزی در می‌آید. برای یک لحظه تصور کنید یک دفعه کسی داخل خانه شما می‌شود، می‌زند، می‌کشد، هتک حرمت می‌کند، غارت می‌کند، می‌دزدد و... بالاخره اهل این خانه می‌توانند، یعنی طبیعی‌ترین حق‌شان این است که دادی بزنند و فحشی بدهند؛ همان‌گونه که اخلاقی‌ترین فرد هم وقتی یک دفعه موتور یا ماشینی از پشت سرش گاز تندی می‌دهد و با صدای بلند از کنار او رد می‌شود، احتمالاً به صورت خیلی طبیعی و ناگهانی این عکس‌العمل صورت می‌گیرد.

بدترین جنایت‌ها و ظلم‌ها در کربلا صورت گرفته اما از هیچ‌یک از اعضای کربلا کوچک‌ترین حرفی از جنس فحش و بددهنی و خطای اخلاقی صورت نگرفته است؛ در حالی که معصوم نبودند. از بچه کوچک‌شان بگیرد تا زن و مرد بزرگسال. در کل آن صحنه‌ها، در اسارت، در بی‌حرمتی‌ها، مخصوصاً بی‌حرمتی‌های دوره اسارت اقتضا داشت، حتی به حکم قرآن، جواز شرعی هم داشت که این‌ها یک جاهایی بلغزند، اما نلغزیدند؛ یعنی تحلیل این قضیه که چگونه در یک صحنه امامش تا آن اندازه می‌تواند به کل اعضا روح‌بخشی کند، نوعی تفسیر عرفانی اجتماعی می‌طلبد.

شهید دیالمه وقتی از نسبت امام با امت یاد می‌کرد، این جمله را می‌فرمود و این جمله برای من همیشه خیلی معنادار بوده که «شور روزانه مردم ما در کف خیابان، معلول سوز شبانه پیر ما بر روی سجاده‌اش است!» می‌گفت اگر امام شب را در سجده معنوی بیشتری صبح می‌کرد، فردای آن روز مردم مقاوم‌تر در صحنه بودند، یعنی حرکت ما چیزی در امتداد معنویت حضرت امام علیه السلام بود. این خیلی تفسیر عرفانی حماسی جمعی مهمی است و قابل تبیین است. لذا این جور نیست که اگر کسی مثلاً روی جنبه عرفانی کربلا توجه کند، نتواند لایه اجتماعی ببیند.

تفاسیر عاشورا؛ تکثر یا تشتت؟

نکته دوم این است که نباید از قضیه تکثر تفاسیر کربلا تعبیر به تشتت یا انحراف کرد. همیشه در طول تاریخ برای یک چیز قیمتی بدل ساخته شده است؛ مردم برای طلا، بدل می‌سازند، برای الماس بدل می‌سازند، برای نقره بدل می‌سازند؛ اما هیچکس برای سنگریزه داخل خیابان بدل نمی‌سازد. هرچه شیئی قیمتی‌تر باشد، امکان اینکه بدل‌هایی برای آن ساخته شود، بیشتر است و این طبیعی است. بنابر نقلی در سال ۲۰۱۳ نزدیک به دویست مورد حضرت مهدی قلابی در مکه ظهور کرده است؛ یعنی به اندازه‌ای که تا الآن برای حضرت مهدی علیه السلام بدل ظهور کرده، برای هیچ چیز دیگری بدل نداشته‌ایم؛ چرا؟ چون حضرت مهدی علیه السلام الماس تاریخ است، گوهر نایاب تاریخ است. پس برایش بدل ساخته می‌شود.

مهمترین دستاورد امام حسین علیه السلام کربلا است که گوهری پربها است و قطعاً برایش بدل ساخته می‌شود؛ مثلاً اگر خطیبی یا سخنرانی در تفسیر علمی از

کربلا، در تفسیر اخلاقی از کربلا، در تفسیر عرفانی از کربلا ...، بدل زده و تفسیر غلطی گفته، این نباید ما را از کوره به در ببرد و چنین فکر کنیم که مثلاً در روزگار ما به تفاسیر اخلاقی کربلا نیازی نیست و یا کم‌تر نیاز داریم، به تفاسیر عرفانی کربلا نیاز نداریم و یا کمتر نیاز داریم؛ نه! در همه شرایط کربلا یک بسته جامع است. واقع قضیه این است اگر که به هر جنبه‌اش بیش از جنبه‌های دیگر توجه کنیم و نتوانیم توازن تفسیری از کربلا را سامان‌دهی کنیم، این هم پیامدهای منفی خودش را دارد. لذا من تفاسیری که در جامعه مطرح می‌شود را تکرر می‌بینم نه تشقت! معدود انحرافات را می‌بینم که از همان مصداق بدل‌زدن برای الماس است و این خیلی طبیعی است. هنر ما این است که مردم را الماس‌شناس کنیم؛ یعنی آن ملاک‌های اصلی را به آنان بیاموزیم.

عاشورا، مبدأ حرکت‌های انسانی است

❖ با توجه به نیازهای امت اسلامی و جامعه ایرانی اسلامی ما، به نظر شما مهم‌ترین شاخصه‌های تفسیر کارآمد، جامع و معطوف به نیازهای امروز ما از واقعه عاشورا چیست؟

♦ از نظر من معادله عکس این است. قرار نیست که ما کربلا را خرج مسائل خودمان کنیم؛ برعکس، باید با منشور کربلا برای خودمان مسئله درست کنیم؛ یعنی مسئله‌های ما امتداد منشور کربلا باشد. مثلاً یک وقتی است من می‌خواهم با اسرائیل رابطه برقرار کنم یا طرف رفته با آمریکا مذاکره و رابطه برقرار کند، می‌آید کربلا را تفسیر مذاکره‌ای می‌کند. این غلط است؛ یعنی حرکت باید برعکس باشد، یعنی باید حرکت از منبع کربلا به سمت اجتماع و تاریخ باشد. کربلا باید درست تفسیر شود تا ما بتوانیم امتداد کربلا

را در تاریخ محقق کنیم. اگر این مسئله، مورد سؤال باشد، که احتمال خیلی قوی این است، آن وقت دیگر این جور نباید بگوییم که شاخصه‌های تفسیر کارآمد چیست؟ شاخصه‌های تفسیر کارآمد به این معنا است که من یک مسئله‌ای دارم مثلاً به نام مذاکره، کربلا را چگونه تفسیر کنم که مشکل من را حل کند. این می‌شود تفسیر کارآمد.

عاشورا و هدایت‌بخشی اهداف انسانی

❖ در این جا بحث نیاز امت اسلامی مطرح است. نه نیاز یک جریان سیاسی یا یک فرد یا یک گروه اجتماعی. منظور از کارآمد، یعنی کارگشا، راهگشا. الان امت اسلامی در یک شرایط ویژه‌ای قرار دارد. این امت نیاز به سرمشق دارد، نیاز امت اسلامی در سیر تحول تاریخی خودش، الان لازم است چه نوع تفسیری برجسته شود که بتواند راهگشا باشد؟ بتواند راهنما باشد؟ سرمشق باشد؟ و امت اسلامی را به جلو ببرد؟

◆ در هر حال شما یک دغدغه‌ای دارید و می‌گویید من منبع مسلمی به نام کربلا دارم و مأمورم از این منبع برای مسیر خودم، برای کمال خودم، برای هدایت خودم خرج کنم. این حرف غلطی نیست؛ ولی واقعیت قضیه این است که آسیب‌های جامعه، تک آسیب نیست؛ یعنی یک وقتی مثلاً برای حل گفتمان مقاومت فکر می‌کنیم و می‌خواهیم کربلا را خرج کنیم، باید کربلا را سیاسی و حماسی تفسیر کنیم؛ آن بخش مقابله با ظلمش را برجسته کنیم. یک وقت است مثلاً آسیب‌های اخلاقی درون جامعه را می‌بینیم، که زیاد هم است، باید تفسیر اخلاقی از کربلا را برجسته کنیم. بستگی دارد که کدام مسئله را در جامعه می‌خواهیم حل کنیم. این جور نیست که جامعه ما

مسئله‌هایش غالباً به صورت غیرمتوازن، توزیع شده باشد تا بگوییم که قطعاً فلان تفسیر تناسب بیش‌تری دارد. بله! در یک برهه‌هایی از تاریخ شما در آستانه یک انقلابی هستید، خیلی طبیعی است که الآن وقت ارائه تفسیر سیاسی و حماسی از واقعه کربلا است و گرنه من به نظرم می‌آید که کربلا را متوازن بیاوریم؛ یعنی به همه جنبه‌های کربلا به صورت متوازن و همزمان عنایت کنیم؛ یعنی اجازه بدهیم که جامعه در سیر تحولی خودش با کربلا نسبت بگیرد، البته جامعه‌ای که به لحاظ تاریخی ذائقه و فهمش را با کربلا تنظیم کرده باشد، تقریباً می‌شود به صورت نسبی و با اطمینان گفت که از این منبعی که در اختیار دارد، به اقتضای وضع تاریخی خودش می‌تواند هوشمندانه استفاده کند.

ما در آغاز یک حرکت نیستیم، ما در میانه یک حرکتیم. ما یک قوم و امت تربیت شده‌ایم؛ یعنی ما از کربلا بارداریم. این نخستین مواجهه ما با کربلا نیست، ما مستبصرینی نیستیم که الآن مسلمان شده باشیم و تازه بخواهیم سراغ کربلا برویم و این سؤال را پرسیم که کجای کربلا را چگونه تفسیر کنیم؟ ما در وجه امتی‌مان، در وجه تاریخی‌مان، حامل فرهنگ کربلا هستیم، یعنی نسبت به سرمایه‌مان و اینکه آن را کجا و چه موقع خرج کنیم، هوشمندی پیدا کرده‌ایم. من انحرافات‌ی که احیاناً در این مسیر به وجود می‌آید را واقعاً طبیعی می‌بینم. یک زمانی این بحث‌هایی که سبک‌های جدید مداحان ما می‌آوردند که گاهی آشکارا سبک‌های غلطی و انحرافی است؛ مثلاً طرف رفته قلاده بسته و وعو می‌کند و می‌گوید من سگ زینم! سگ حسینم! من حتی آن را هم طبیعی می‌بینم. این‌ها همان بدل‌ها است که برای گوهر اصلی ساخته شده است. وقتی حرکت کلان‌تر شد، سنگین‌تر شد، گسترده‌تر

شد، مانا تر شد، پرت‌هایش هم به همان اندازه بیش‌تر می‌شود.

❖ اصل وجود انحرافات، گریزناپذیر است، اما آیا در قبال این انحرافات مسؤلیت داریم؟ الآن مسؤلیت ما چیست؟ آیا باید اجازه داد جریان انحرافات حالت طبیعی خودش را طی کند و در نهایت یا حذف شود یا حک و اصلاح شود یا جامعه خودش مشکل را حل کند یا اینکه حوزه‌های علمیه و نهاد روحانیت، به عنوان خاستگاه معارف دینی و مبلغ معارف دینی باید با این انحرافات مقابله کنند؟

◆ سؤال هوشمندانه و دقیقی است. ما نمی‌توانیم نسبت به انحراف، بی‌خیال شویم، ولی یادمان باشد و این ترس را باید داشته باشیم که با انحرافات فقط در بیرونی‌ترین لایه‌های جریانی آن درگیر نشویم، یعنی به صرف اینکه بتوانیم منحرفان را ساکت یا حذف کنیم، فکر نکنیم که کارمان را انجام داده‌ایم. معمولاً انحراف وقتی حیث اجتماعی پیدا می‌کند، در واقع مسیر دور و درازی را طی کرده است یعنی انحراف فردی با انحراف اجتماعی فرق می‌کند. انحرافات اجتماعی مثل امور مثبت اجتماعی است، هم دیرپا است، هم دیرزا است، هم طول می‌کشد تا به وجود بیاید و هم طول می‌کشد تا از بین برود. پس باید سراغ ریشه‌های انحراف رفت و گرنه نمی‌توانیم در قبال جریان‌های انحرافی که به وجود می‌آید حرکت مفید و مؤثری انجام دهیم.

انحرافات که در تفسیر واقعه عاشورا پیدا می‌شود، ممکن است ریشه در تفسیرهای انحرافی از دین داشته باشد، پس نمی‌توانیم ساکت باشیم، معقول هم نیست، سیره اهل بیت علیهم‌السلام هم نشان می‌دهد که آنان در مقابل انحرافات ساکت نبوده‌اند، مثلاً در زمان امام صادق علیه‌السلام وقتی کتب ضاله وارد اجتماع شد، رویکرد امام این نبود که من چند هزار شاگرد دارم و فعالیت‌های ایجابی خودم

را زیاد می‌کنم و انحرافات فکری خود به خود به سایه می‌رود، البته که امام تلاش ایجابی وسیعی داشت و سراغ تربیت نیروهای عمیق و اصیل و گسترده رفت؛ اما در عین حال مشخصاً درباره کتب ضاله حکم داد و فرمود خریداری و نگهداری آن حرام است یعنی از بین بردن آن‌ها واجب است. بله در کنار مواجهه با لایه بیرونی و حکم به نخردن کتب ضاله، آن لایه درونی را هم دیده است. ایشان به این واقعیت توجه داشت که با صرف نخردن کتب ضاله، کتب ضاله کم نمی‌شود، برای کم کردن کتب ضاله باید یک جریان ایجابی هم در این طرف ایجاد کرد. بخش قابل توجهی از مبارزه با انحرافات فکری و رفتاری تبیین اسلام اصیل است. ما قرائت‌های متقن و یقینی از کربلا ارائه کنیم. این قرائت‌ها می‌تواند در نهایت بر جریان انحرافات تفسیری سایه بیاندازد و آن را محو کند.

خود حوزه می‌تواند متکفل این کار بشود و برای هرکدام از این تفاسیر یک متدلوژی ارائه کند، منابع درست ایجاد کند، کتاب‌های خوب تولید کند تا افراد سراغ منابع غلط نروند، بلکه به سراغ منابع معتبر و مفید بیایند. حوزه باید متکفل تفسیر دین باشد، حوزه باید این مسئله را یک بار برای همیشه برای خودش تمام کند که جامعه مدرج است؛ جامعه یکدست نیست! شما هرکاری هم که بکنید یکسری از آدم‌ها در جامعه هستند که به تعبیر رهبر انقلاب، اصلاً شامه سیاسی و حس سیاسی ندارند. این آدم را باید با یک چیز دیگری، با یک لایه دیگری از کربلا رشد بدهید. مثلاً آدم‌هایی هستند که جزء نخبگان علمی و اجتماعی‌اند این آدم را باید با یک قرائت دیگری از کربلا رشد بدهید یا افراد و جوانانی که اهل احساس هستند، آن‌ها را باید با یک مدل دیگری رشد داد. این صورت ترکیبی که الآن دست ما است برخاسته از

صورت ترکیبی خود جامعه است.

آیت‌الله مصباح یزدی در کتاب آذرخشی از آسمان کربلا در پاسخ به این پرسش که چرا ما با این شکل و قالب معمول و رسمی کربلا را بازخوانی می‌کنیم و چرا برای بزرگداشت عاشورا به روش بحث و گفتگو اکتفا نمی‌شود؟^۱ تبیین تفصیلی خیلی ویژه‌ای ارائه کرده است. آیا می‌توان مثلاً با چند میزگرد جوانانی که اهل زنجیر و سنج و سینه زدن و ... هستند را پای منبر حاج آقا در تلویزیون بنشانید؟! این امکان ندارد! آدم‌ها برخلاف آن چیزی که از مولوی به ارث رسیده که «ای برادر تو همه اندیشه‌ای»، نه اینجوری نیست. آدم‌ها ترکیبی از عقل و احساس‌اند. آن‌هایی که به هر علتی و وجهه عقلی غالبی دارند، آن‌ها را باید با منبر و مطالب و تحلیل‌هایی علمی به این جریان پیوند داد. این‌ها نخست با سینه‌زدن و لایه احساسی برآمده از فرهنگ عاشورایی ارتباط برقرار نمی‌کنند. اما آن‌هایی که به هر علتی احساس در شخصیت‌شان غلبه دارد را باید با جلوه‌های احساسی، به جریان حسینی پیوند زد، ورودی این افراد به خیمه امام حسین علیه السلام باید همان مجاری برانگیزاننده احساس باشد و

۱. ظاهراً این بحث در پاسخ به آقای عطاالله مهاجرانی وزیر وقت ارشاد دولت خاتمی است که این مسأله را مطرح کرده بود. آقای مهاجرانی می‌گوید روزگاری اگر مراکز دینی و حوزوی ما مجبور بودند که طلاب را سازماندهی کنند و به شهرها و روستاها اعزام کنند، آن به اقتضای شرایط آن زمان بوده است اما الان در دورترین نقاط هم برق و تلویزیون هست. به جای این همه هزینه شما ده شب ماه محرم در تلویزیون ده تا میزگرد قوی از نخله‌های متفاوت و چارچوب‌دار بگذارید و مردم هم همه می‌توانند شرکت کنند؛ حتی افراد مرضی که نمی‌توانند در حسینیه‌ها و مساجد بیایند، می‌توانند شرکت کنند، هم هزینه‌مان کم‌تر است و هم راندمان کار بیشتر و هم مخاطب‌مان بیشتر.

از طریق همین فضای احساسی، کم‌کم گوششان را با منبر آشنا کنیم. همین هم اصلاً اتفاق افتاده است. کودکان و نوجوانان، از این الگوی متنوعی از احیای عاشورایی که داریم، بهره می‌گیرند.^۱

نکته‌ای که یکبار دیگر آن را تکرار می‌کنم این است اگر یک ظرفی، مظلوف نداشته باشد، هر قدر هم قدرت مکش و استنطاق شما از درون این ظرف زیاد باشد، چیزی گیرتان نمی‌آید؛ یعنی «فاقد الشیء لایکون معطياً للشیء» زمان هر چه جلوتر آمده بشر با نیازهای بیش‌تری روبرو شده ولی همچنان امکان تأمین این نیازها در گفتمان کربلا وجود دارد. برای اینکه خود این ظرف، مظلوف جامع و کاملی دارد؛ وگرنه شما از هیچ‌یک از رخدادهای دیگر تاریخی، حتی رخدادهای خوب، مثل جنگ بدر و احد نمی‌توانید همه نیازهای معرفتی و هدایتی خودتان را تأمین کنید، امکانش نیست، خود ظرف باید مظلوف لازم را داشته باشد؛ کربلا ظرف پرمظلوفی است لذا هر چه قرائتش کنیم، امکان خوانش دارد؛ مثل متن قرآن که ظرفیت تفسیرهای گوناگون را در خود دارد.

۱. برای تفصیل بیشتر ر.ک: آذرخشی از آسمان کربلا، چرا برای بزرگداشت عاشورا به روش بحث و گفتگو اکتفا نمی‌شود؟

گفتار سوم: بررسی، نقد و آسیب‌شناسی تفسیر عرفانی عاشورا

آیت‌الله رضا رضای گیلانی

معناشناسی تفسیر عرفانی عاشورا

❖ به عنوان نخستین سؤال و برای روشن شدن مفاهیم کلیدی بحث، درباره مفهوم تفسیر و عرفان و معنای ترکیب تفسیر عرفانی قدری توضیح بفرمایید. دیگر اینکه آیا وقتی می‌گوییم «تفسیر عرفانی» از یک حادثه عینی و انضمامی، دقیقاً منظورمان از تفسیر عرفانی چیست؟ چون ممکن است ما یک متن مکتوب داشته باشیم و می‌خواهیم از آن تفسیر عرفانی ارائه کنیم؛ مثل متن قرآن کریم. اما یک وقت ما با یک حادثه عینی و انضمامی در خارج از ذهن مواجه هستیم؛ یعنی اتفاقاتی که در برهه‌ای از تاریخ و زمان و مکان خاصی روی داده و می‌خواهیم از آن تفسیر عرفانی ارائه کنیم. این تفسیر عرفانی به چه معنا است؟

◆ وقتی بحث تحلیل واقعه خاصی را مطرح می‌کنیم، یعنی آن واقعه را از یک منظر خاص مورد کنکاش و بررسی قرار می‌دهیم. حادثه عاشورا سه مرحله دارد و باید به دقت به آن توجه کنیم.

مرحله اول نقل واقعه عاشورا است. نقل حادثه باید نقل صحیح باشد، نقل معتبر باشد، چون در این نقل هم ما با یکسری تحریفاتی مواجه هستیم. باید مجموعه کتاب‌هایی که نوشته شده با توجه به مبانی ما در حوزه امام‌شناسی و از نظر نقل، باید به صورت صحیح مورد توجه قرار گیرد.

مرحله دوم چرایی حادثه است. بحث اول چگونگی حادثه بود و بحث دوم درباره چرایی حادثه است. اصلاً چرا این حادثه آن هم به این شکل بعد از پنجاه سال از رحلت پیامبر ﷺ اتفاق افتاده است. حادثه‌ای که در نتیجه آن اتفاقات غمبار، جانگداز و دلخراشی رخ داد؛ به گونه‌ای که سر مقدس نوه رسول الله ﷺ را بالای نیزه زدند! اگر شما به بیست و چند سال قبل از حادثه عاشورا برگردید می‌بینید که در جنگ صفین قرآن صامت بالای نیزه گذاشته شد و حالا بعد از ۵۰ سال، قرآن ناطق بالای نیزه رفت. چه اتفاقاتی افتاده که امت اسلامی به این مرحله رسیده است؟ این را تبیین^۱ می‌گویند. تبیین، در حقیقت، به چرایی واقعه با توجه به مجموعه جریاناتی که در آن زمان وجود داشته، می‌پردازد. جریاناتی که منجر به چنین حادثه‌ای شده است؛ حالا این حادثه عوامل متعددی می‌تواند داشته باشد.

مرحله سوم تطبیق است. اینکه ما در زمان خودمان اگر با همین ناهنجاری‌ها و همین مسائل مواجه شویم، چه نوع برخوردی باید داشته باشیم؟ در این مرحله، مسئله این است که آیا ما می‌توانیم به تطبیق پردازیم و از آن حادثه الگو بگیریم یا نه؟ ما معتقدیم که قطعاً باید این تطبیق انجام شود.

تطبیق در واقع الگوبرداری است. باید این واقعه به عنوان الگو و عبرت استفاده شود؛ وگرنه اگر از آن واقعه و حادثه الگو گرفته نشود، صرف پرداختن به چگونگی حادثه یا چرایی حادثه خیلی فایده نخواهد داشت.

به هر حال ما باید یک اثر تربیتی، اثر فرهنگی، اثر اجتماعی، اثر سیاسی از این واقعه بگیریم تا این که بتوانیم از آن استفاده درست داشته باشیم. مسئله عبرت و درس‌آموزی از تاریخ همین‌جا خود را نشان می‌دهد.

تبیین در واقع، همان تفسیر ما از واقعه است. باید آن پرده‌هایی را که بر روی واقعه کشیده شده کنار بزنیم. همان کشف الغطا به اصطلاح، که این حادثه را از جهات خاصی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهیم. به عبارت دیگر خود واقعه را از آن جهت که در واقع صورت گرفته بررسی کنیم، البته این تفسیر در مکتوبات هم هست؛ در متن قرآن همین بحث مطرح است.

تفسیر باید جامع و ناظر به همه ابعاد و لایه‌های متن و واقعه ارائه شده باشد؛ وگرنه آن تفسیر، یک بعدی و ناقص است مثلاً برخی از تفاسیر عرفانی از قرآن، تک‌بعدی است؛ یعنی آیات را بدون توجه به ابعاد دیگر آن از قبیل اجتماعی، تربیتی، فقهی و غیره، تفسیر کرده‌اند.

عرفان فردی و عرفان جمعی

تفسیر عرفانی یک واقعه، یعنی توجه نمودن به آن معنایی که ما در عرفان اسلامی داریم. حالا دنیای غرب عرفان یا معنویت را، که هردو توجه به عالم معنا است، ممکن است طوری تبیین کند که در آن خدا هم نباشد؛ آن‌ها چنین تفسیری دارند، اما وقتی می‌خواهیم با توجه به پذیرش یک واقعیت برتر، به نام حضرت حق، این واقعه را بررسی، تفسیر و تحلیل کنیم؛ این فرایند می‌شود

تفسیر عرفانی صحیح. می‌خواهیم ببینیم چقدر در این حادثه توحید و مراتب آن متجلی است؟ چقدر این حادثه متصل به حضرت حق است؟ در این واقعه چقدر دغدغه توحید بوده است؟ البته اینکه دغدغه توحید بوده و اینکه انسان بتواند به وصال معبود برسد، این هم ابعاد مختلفی دارد؛ یک وقتی جنبه شخصی است، یعنی حالات شخصی امام حسین^ع را مورد تحلیل و تفسیر قرار می‌دهیم. به این معنا که با توجه به حادثه‌ای که رخ داده، در حقیقت، یک تحلیل یا یک تفسیر توحیدی شخصی و مربوط به سیر و سلوک معنوی امام^ع ارائه می‌کنیم و توضیح می‌دهیم که مثلاً آن حرکت یا این حرکات یا این اقوال یا این احوال یا این اعمال به چه نحو به حوزه توحید مرتبط می‌شود، اما یک وقتی نه! بلکه از آن مجموعه یک نوع تبیین ارائه می‌شود که نوعی عرفان جمعی است، یک نوع توحید جمعی، یک نوع حرکت جمعی به سمت آن مقصود عرفانی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. این حرکت جمعی گاهی ناظر به سلوک امام و همه کسانی است که در سپاه امام حسین^ع حضور دارند و گاهی تجلی سلوک تاریخی جریان حق در بطن و متن تاریخ است که توسط امام به سوی معنویت و توحید هدایت می‌شوند.

منظرگاه‌های تفسیری عاشورا

جامعیت حادثه

❖ در طول تاریخ تفسیرهای گوناگونی از خاستگاه‌های مختلف درباره عاشورا اتفاق افتاده است. هم دشمنان، عاشورا را تفسیر کرده‌اند و هم دوستان. هم انقلابی و هم محافظه‌کار، هم عارف و هم سیاستمدار و ...

به نظر شما چرا حادثه عاشورا این ظرفیت را دارد که از ابعاد مختلفی به آن پرداخته شود؟ معمولاً یک حادثه تاریخی که اتفاق می‌افتد از یک یا دو منظر بیشتر نمی‌شود به آن نگاه کرد؛ ولی حادثه عاشورا ابعاد و منظرهای مختلفی را بر می‌تابد. به نظر حضرتعالی راز این خصوصیت حادثه عاشورا چیست؟

♦ این سؤال، سؤال بسیار مهمی است. پیش از آنکه به این سؤال پاسخ داده شود، نکته کوتاهی ذیل سؤال قبلی مطرح می‌کنم. «تبین و تحلیل» که گفته شد، یک وقتی با روش عقلی و فلسفی است، یک وقتی با روش نقلی است، یک وقتی از منظر اجتماعی و سیاسی بحث می‌شود، یک وقتی از دیدگاه عرفانی و حماسی و مانند این‌ها. نوع تحلیل‌ها و تفسیرها، به لحاظ کلی (نه این که به این حادثه خاص محدود شود) معمولاً تاب تفاسیر و منظرهای مختلف را دارد.

اما در پاسخ به سؤال اخیر چند نکته باید مورد اشاره قرار گیرد. یکی اینکه خود این حادثه یک جامعیتی دارد؛ جامعیت حادثه کربلا اقتضا می‌کند که ما بتوانیم، به اصطلاح تحلیل‌هایی با ابعاد مختلف از این حادثه داشته باشیم. البته چه بسا وقتی ما این حادثه را تحلیل کنیم، به واسطه همین جامعیت، به یکسری محکّمات و متشابهات برسیم؛ مثل قرآن، چطور در قرآن محکّمات و متشابهات داریم و باید متشابهات را به محکّمات ارجاع بدهیم تا حل شود؛ در حادثه عاشورا هم برخی از مسائل است که خیلی‌ها ممکن است نتوانند از آن تحلیلی ارائه دهند، مگر اینکه آن را به یکسری اصول و امهات برگردانند که اگر نتوانند برگردانند ممکن است یکسری اشکالات و بدفهمی‌ها پیش بیاید.

بعد هدایتی و جامعیت امام علیه السلام

نکته بعدی، محوریت ولایت و هدایت‌گری امام علیه السلام است که خود اقتضا می‌کند که از منظرهای مختلف به آن پرداخته شود؛ مثلاً از منظر فردی، اجتماعی یا خانوادگی پرداخته شود، از منظر سیاسی یا تربیتی پرداخته شود، از منظر حماسی یا عرفانی پرداخته شود، از منظرهای مختلف ما می‌توانیم به این حادثه توجه داشته باشیم، به لحاظ آن جنبه هدایت‌گری.

جامعیت شخصیت خود امام علیه السلام رکن ماجراست. بازگشت همه این‌ها به همین جامعیت است. آن وقت خود این قیام هم، قیام جامع است. وقتی امری جامع باشد، قطعاً خوانش‌های مختلف را می‌طلبد؛ منتها نکته مهمی که باید به آن توجه داشت، این است که اگر نتوانیم یک رابطه منطقی میان این خوانش‌ها ایجاد کنیم، ممکن است با تحریف مواجه شویم که این خطرناک خواهد بود. چون ممکن است بعضی‌ها یک خوانش یک تحلیل را، یک تفسیر را مورد توجه قرار داده و در نظر بگیرند و در حقیقت روی آن یک تفسیر تمرکز داشته باشند، که این ممکن است آسیب‌ها و تحریفاتی را به دنبال داشته باشد که بدان اشاره خواهیم داشت.

قیام عاشورا نحوه‌ای جامعیت دارد و این قیام جامع ابعاد مختلف پیدا می‌کند، اضلاع و زوایای مختلف پیدا می‌کند. به همین جهت است که هرکسی ممکن است از تخصص خودش استفاده کند و به آن بُعد یا جنبه بپردازد. البته اگر ما بخواهیم جمیع جهات را لحاظ کنیم باید آن‌شان و جایگاه مقام امامت و آن هدایت‌گری را مورد توجه قرار دهیم. اینکه امام هادی است، حجت است، نقش هدایت‌گری در ابعاد مختلف حیات انسان‌ها دارد و می‌خواهد انسان‌ها را به آن منزل مقصود برساند. بالتبع این ابعاد در این حادثه کاملاً خودش را نشان خواهد داد.

سز تكثر تفسيرهاى حادثه عاشورا

❖ نتیجه مطالعه برخی نوشته‌ها و تحلیلی‌هایی که درباره حادثه عاشورا از منظر عرفانی مطرح شده و بحث‌هایی که امروزه در برخی رسانه‌ها مطرح است آن است که به بعد عرفانی این حادثه رنگ و لعاب صوفیانه می‌دهند، یعنی می‌گویند امام حسین علیه السلام درجه‌ای پیش خدا داشت که می‌خواست به آن سر منزل مقصود برسد و خودش را به حضرت حق نزدیک‌تر کند. یعنی اصلاً امام به دنبال حکومت نبود، به دنبال اصلاح اجتماعی نبود، به دنبال مبارزه با ظلم نبود بلکه امام دنبال سیر مراتب و سلوک الی الله بود و می‌خواست به آن مقام برسد و آن مقام را خداوند برای او در شهادت، یعنی قتل با شمشیر، مقدر کرده بود، (عرفان شبه صوفیانه از حادثه عاشورا) برخی عرفان شبه مسیحی را مطرح می‌کنند که امام حسین کشته و شهید شد تا گناهان امت پاک شود. به نظر حضرت‌تعالی با توجه به مجموعه شواهد و دلالت‌هایی که در این حادثه در کلام، رفتار و تحلیل‌های خود امام علیه السلام ارائه شده اولاً ما می‌توانیم یک خوانش صحیح عرفانی ارائه کنیم یا حتی می‌توانیم بگوییم که خود امام به این جنبه عرفانی توجه داشته است. اگر چنین چیزی هست آن شاخصه‌ها و مؤلفه‌های عرفانی که در نظر خود امام است و ائمه علیهم السلام در کلمات‌شان درباره حادثه عاشورا بیان کرده‌اند چیست؟

◆ این از آن بحث‌های بسیار مهمی است که باید به آن پرداخته شود. حادثه عاشورا به خاطر جامعیتی که دارد هر کسی به نوعی تحلیلی از آن ارائه کرده است. بعضی‌ها مثلاً این نگاه را دارند که امام علیه السلام فقط برای شهادت رفت و لاغیر! این تعبیر را ما در برخی از عبارات می‌بینیم. برخی می‌گویند امام به شهادت خود علم داشته و اصلاً برای شهادت رفته است. مثل مرحوم

شریعتی و برخی می‌گویند مثلاً امام عاشق شهادت بوده است؛ از اشعار مولوی برخی همین معنا را می‌خواهند استفاده کنند که او فقط عاشق شهادت بوده است. برخی هم دیدگاه‌های دیگری دارند مثل اینکه مثلاً برای تشکیل حکومت بوده و برخی هم بحث امر به معروف و نهی از منکر را مطرح می‌کنند مثل مرحوم شهید مطهری.^۱ برخی از آقایان مثل کتاب «شهید جاوید»^۲ این بحث را مطرح می‌کنند که امام دنبال تشکیل حکومت بوده و علم امام را نفی می‌کنند؛ که البته پاسخ‌هایی را برخی از آقایان در کتاب‌هایشان مطرح کرده‌اند؛ مثل کتاب «شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام»^۳ که پاسخ به این رویکرد و نگاه بوده است.

برخی می‌گویند که این امر (شهادت امام حسین) از پیش تعیین شده است. لذا قرائن و شواهدی را و عباراتی را در کتب تاریخی نقل می‌کنند، مثل عبارتی که از جناب ام سلمه است که به حضرت امام حسین عرض کردند که به عراق نروید ما شنیدیم که شما در این سفر و در عراق کشته می‌شوید! حضرت فرمودند: «يَا أُمَّةُ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظُلْمًا وَعُدْوَانًا، وَقَدْ شَاءَ أَنْ يَرِي حَرَمِي وَرَهْطِي وَنِسَائِي مُسَرَّدِينَ، وَ أَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُقِيدِينَ، وَ هُمْ يَسْتَعِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِرًا وَلَا مُعِينًا.»^۴

۱. شهید مرتضی مطهری، حماسه حسینی، جلد اول.

۲. نعمت الله صالحی نجف آبادی، شهید جاوید.

۳. لطف الله صافی گلپایگانی، شهید آگاه.

۴. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۳۱. «ای مادر! خداوند بلندمرتبه چنین خواسته

منظرهای گوناگون در تفسیر عرفانی حادثه عاشورا

پس روشن است که از منظرهای مختلف به این موضوع پرداخته شده است. از جمله در حوزه عرفان هم تحلیل عرفانی نسبت به این مسئله داشته‌اند. در تحلیل حوزه عرفانی، برخی نگاه‌شان همان جنبه عرفان فردی است؛ چون سؤال چالش برانگیزی است، به این نکته کلی باید توجه داشت که گاهی عده‌ای عرفانی را مطرح می‌کنند (نه فقط عرفان اسلامی، بلکه به نحو کلی یا بحث معنویت را) که برای ستیز با مسئولیت و دوری از مسئولیت اجتماعی است. یعنی عرفان مسئولیت‌ستیز یا معنویت مسئولیت‌ستیز. عرفانی را می‌آورند که مثلاً بگویند تکلیفی بر عهده انسان نیست که انسان مبارزه کند. برخی هم عرفان‌های مسئولیت‌گریز را مطرح می‌کنند. اصلاً برای این که از جریانات اجتماعی فرار کنند و از مقابله با ظلم و ستم و اتفاقاتی که در جامعه وجود دارد کناره‌گیری کنند؛ برخی به سمت معنویت روی می‌آورند تا از مواجهه با مسئولیت‌های اجتماعی بگریزند؛ شاید در غرب برخی دنبال چنین معنوبتی هستند یعنی صرفاً به دنبال یک آرامش فردی هستند!

قسم سوم، عرفان مسئولیت‌پذیر است. هیچ تردیدی در این نیست که آنچه از آیات و روایات اسلامی استفاده می‌شود این است که عرفان اسلامی، عرفان مسئولیت‌پذیر است؛ نه عرفان مسئولیت‌ستیز یا مسئولیت‌گریز.

→

که مرا کشته و سربریده از روی ستم و دشمنی ببیند و خواسته که حریمم و خاندانم و زنانم را آواره و کودکانم را سربریده، ستم دیده، اسیر و در بند بنگرد؛ در حالی که طلب فریادرسی می‌کند، اما یاور و حمایتگری نمی‌یابد!»

کتابی را که معروف است از ملاصدرا به نام اسفار اربعه «الْحِكْمَةُ الْمُتَعَالِيَّةُ فِي الْأَسْفَارِ الْأَرْبَعَةِ الْعَقْلِيَّةِ» این سفرهای چهارگانه که در کتاب آمده، آن سیر اولش سیر از کثرت به وحدت است؛ انسان به توحید ناب برسد؛ توحید افعالی، توحید صفاتی، توحید ذاتی، یعنی محو جلال و جمال خدا بشود و خودش مظهر جمال و جلال خدا بشود و اصلاً انسان چه بسا بتواند به اینجا برسد که مظهریت خدا بشود؛ خدا حکیم است، انسان نیز حکیم بشود؛ خدا عالم است، انسان نیز عالم بشود؛ خدا قادر است، انسان نیز قادر بشود؛ خدا حی است، انسان نیز حی و ابدی بشود و به نوعی به مظهریت حضرت حق برسد. حرکت از کثرت به وحدت. اما آن دو سفر دوم، یعنی سفر سوم و چهارم، سفر از وحدت به کثرت است. این که خود سالک وقتی به توحید می‌رسد، می‌خواهد از جامعه و افراد آحاد جامعه دستگیری کند و آنان را به توحید برساند. این خیلی مهم است. لذا سفر از وحدت به کثرت است؛ آن هم نه اینکه بیاید فقط ببیند، بلکه بیاید و دستگیری کند. بیاید در بین مردم و این دستگیری و هدایت را داشته باشد. لذا عارف در میان مردم خواهد بود: «الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ» قلبش با الله است؛ یعنی قلب و باطن او به توحید رسیده است، ولی شخصش با مردم است. تلاش می‌کند که این دستگیری را داشته باشد.

تعبیری لطیف در فرمایشی از امام صادق علیه السلام وجود دارد. حضرت درباره پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ آدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ

الْأَدَبَ قَالَ إِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لَيْسُوسَ عِبَادَةَ
فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ
كَانَ مُسَدِّدًا مُوَفِّقًا مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدْسِ لَا يَزِلُّ وَ لَا يَخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يُسُوسُ
بِهِ الْخَلْقَ فَتَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ»^۱

خدای تبارک و تعالی پیغمبرش را نیکو تربیت کرد، چون تربیت او را تکمیل نمود، فرمود: «وَ إِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ»^۲ سپس امر دین و امت را به او واگذار فرمود تا سیاست بندگانش را به عهده گیرد، سپس فرمود: هرچه را پیغمبر برای شما آورد بگیرید؛ و از هرچه منع‌تان کند باز ایستید.^۳ همانا رسول خدا ﷺ استوار و موفق و مؤید به روح القدس بود، نسبت به سیاست و تدبیر خلق هیچ‌گونه لغزش و خطایی نداشت، و به آداب خدا تربیت شد.

پیامبر به چنین جایگاهی می‌رسد که خداوند او را به «اخلاق عظیم» یاد می‌کند؛ یعنی انسان وقتی خودش تربیت پیدا کرد، وقتی که متربی شد یا متربای به تربیت حق شد، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ، امر دین و امت را به او می‌سپارند؛ یعنی به کسی که به چنین جایگاهی رسیده است. حالا امام معصوم است، عارف است، هرکسی می‌خواهد باشد، فرقی نمی‌کند، لَيْسُوسَ عِبَادَةَ برای اینکه بندگان را مدیریت کند.

پس آنچه که از منابع استفاده می‌شود، چه آیات و چه روایات همین

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵.

۲. قلم: ۴.

۳. حشر: ۷.

است. روایاتش هم مفصل است؛ آیاتش هم مفصل است؛ مثل تعبیر حضرت موسی علیه السلام وقتی که با دریا مواجه می‌شود و پشت سرش هم سپاه فرعون است، می‌گوید: «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» یا جمله‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»^۱ یا مثلاً آیه دیگر که می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُ مُتَمِّمٌ ذُرِّيَّتِكُمْ»^۲ وقتی انسان متکی به تأیید الهی شد و با همه وجود ذکر الله را بگوید، دیگر چیزی غیر حق پیش روی او نیست. به همین جهت لا اله الا الله یک معنا بیش‌تر ندارد و آن همان توحید و رسیدن به توحید است. بله توحید و قرب الهی، به وصال محبوب رسیدن، این از آن نکته‌های برجسته‌ای است که یک عارف سالک به آن می‌رسد؛ حالا چه به اصطلاح، سالکِ مجذوب باشد یا مجذوبِ سالک باشد.^۳ این باید به وصال برسد؛ باید به حب الهی برسد و مانند این‌ها. ولی به قرب الهی رسیدن، انسان را به اصطلاح، به همه کمالات نمی‌رساند؛ بلکه وقتی که خودش به مرحله‌ای رسیده، باید آن قدم بعدی را که همان هدایت مردم است، بردارد. لذا شما واقعه عاشورا را اگر ببینید از منظر عرفانی هم مورد توجه قرار دهید، قطعاً و قطعاً به یک نوع

۱. شعرا: ۶۲.

۲. توبه: ۴۰.

۳. انعام: ۹۱.

۴. سالکِ مجذوب این است که سلوک می‌کند و جذب می‌آید؛ اما مجذوبِ سالک به خاطر یک ویژگی، جذب می‌آید و در مسیر سلوک قرار می‌گیرد (رساله سیر و سلوک منسوب به سید بحر العلوم).

عرفان اجتماعی خواهید رسید؛ نه فقط عرفان فردی صرف، که امام فقط خودش را می‌دید و فقط از منظر خودش می‌خواست مشکل خودش را حل کند، که همان رسیدن به وصال و قرب الهی باشد. این چه معنا می‌دهد که زن و بچه را همراه کند؟ آنها چه گناهی کرده‌اند؟ آن‌ها چرا باید اسیر شوند؟ این‌ها بدون توجه به نگاه جامع و بدون توجه به عرفان واقعی، بدون نگاه تربیتی، بدون جنبه الگوپذیری، اگر گفته شود، این می‌شود امر متشابه. انسان نمی‌تواند این را خوب هضم کند، آن وقت این کار امام، مخالف عقل می‌شود. ولی وقتی تحلیل دقیق و جامع داشته باشیم، آن وقت شما می‌بینید که این عرفان با عقل هم سازگار است. اصلاً انسان به حکم عقل و در مسیر عقل به سمت معنا می‌رود که همان عرفان است.

شما کلمات خود امام حسین^{علیه السلام} را ببینید. سخنان امام به همین ابعاد اشاره می‌کند. یکجا می‌فرماید: «أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ»^۱ من شما را به خدا دعوت می‌کنم؛ این یعنی توحید. پس معلوم می‌شود که این عرفان، یک جنبه اجتماعی پیدا می‌کند. شما را دعوت می‌کنم به خدا و سنت پیامبر «فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِّيَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ»^۲ بدعت‌ها احیا شده و سنت‌های پیامبر از بین رفته است. یا در جای دیگر می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا... وَ لَكِنْ لِنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ» می‌خواهیم آن معالم دینت دیده شود و اصلاح را در شهرهای تو آشکار

۱. ابی مخنف، وقعة الطف، ص ۱۰۷.

۲. همان؛ «... زیرا سنت پیامبر میرانده و بدعت زنده شده است...!».

سازیم. «وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَيَعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ»^۱ برای اینکه مردم در امنیت باشند و به فرائض و سنت‌ها و احکام تو عمل شود. و یا آن جا که می‌فرماید: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي ﷺ أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۲

نقد تفسیر عرفانی شبه‌مسیحی از حادثه عاشورا

برخی بر این باورند که امام حسین علیه السلام به شهادت می‌رسد تا گناهان امت تطهیر شود، یعنی همان نگاهی که در میان مسیحیت وجود دارد که مسیح آمد تا گناه دیگران شسته و پاک شود. این برخلاف جریان تکلیف‌مداری اسلامی است؛ برخلاف وظایفی است که بر عهده یک مسلمان گذاشته شده است. نقش امام، نقش هادی است، او حجت است. حرکتی که از امام علیه السلام صادر می‌شود برای همه الگو خواهد بود، ما باید نگاه الگوپذیری از این جریان داشته باشیم، اگر این الگوپذیری نباشد، در حقیقت انسان نمی‌تواند از واقعه

۱. تحف العقول، ص ۱۷۰ و بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹. «خداوندا تو می‌دانی که آنچه از ما (در طریق تلاش برای بسیج مردم) صورت گرفت، به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به جنگ آوردن ثروت و مال نبود، بلکه هدف ما آن است که نشانه‌های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح و درستی را در همه بلاد بر ملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و فرائض و سنت‌ها و احکامات مورد عمل قرار گیرد!»

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، جلد ۴۴، صفحه ۳۲۹. «جز این نیست که از شهر خود بیرون شدم برای اصلاح در امت جدم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کرده و بر روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب حرکت کنم!»

عاشورا، به عنوان یک الگو بهره گرفته و استفاده کند.

اینکه می‌گویند یک واقعه‌ای مختص به خود امام حسین^ع بوده و هیچ وقت هم تکرار نمی‌شود! البته با آن شرایط و وضعیت، بله همین طور است، با آن جنایت‌هایی که اتفاق افتاده، همین طور است؛ ولی آیا نمی‌توان از آن حادثه درس گرفت؟! الگو گرفت؟! پند گرفت؟! پیام گرفت و در زندگی مورد بهره‌برداری قرار داد؟! آیا می‌توان گفت خداوند انسانی را فرستاده که کشته شود تا انسان‌های دیگر پاک شوند! مگر آن‌ها مسئول نیستند؟! مگر آن‌ها عقل و اراده ندارند؟! مگر از اراده‌شان نباید در مسیر انسانی بهره می‌جستند و استفاده می‌کردند؟! بله! برای اینکه مسیر هدایت احیا شود و دین احیا شود، افرادی قربانی دین می‌شوند، افرادی قربانی حقیقت می‌شوند؛ اما قربانی حقیقت شدن، یک معناست و قربانی گناه دیگران و تطهیر کردن گناه دیگران، معنای دیگری است! لذا این از آن تحریف‌های معنوی جفاآمیزی است که بر نهضت عاشورا و قیام امام حسین^ع وارد آمده است!

تعبیر و جملات فراوانی از امام حسین^ع نقل شده است که نشان می‌دهد امام حسین^ع در عرفان به آن اوج حقیقت عرفانی رسیده است:

«الهي! أنت كهفي، أنت ثقتي^۱ خدایا! تو آن كهف امنیت من هستی در وحشت من، تو پناه من هستی، تو مورد ثقه من هستی»
«إلهي رضى بقضائك تسليماً لأمرِك لا معبود سواك يا غياث المستغيثين»^۲

۱. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان. اقتباسی از دعای عرفه امام حسین.

۲. مرقم، مقتل الحسين، ص ۳۶۷.

و مانند این‌ها.

این اوج حقیقت عرفان است. انسان وقتی گذشته حیات امام حسین علیه السلام یا دعای عرفه امام حسین علیه السلام را می‌بیند، جملاتی سرشار از معرفت و نزدیکی به خداوند را می‌بیند که در اوج عرفان است: «أَيُّكُونُ لِعَيْرِكُ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ»^۱

نقد تقلیل‌گرایی در تفسیر حادثه عاشورا

این ابعاد عرفانی امام حسین و همه امامان علیهم السلام است. ولی این یک جهت قضیه است؛ جهات دیگر قضیه، ابعاد دیگر قضیه، اینکه امام هم سلوک خودش را به حد کمال می‌رساند و هم به وظیفه هدایت‌گری خودش در رابطه با احیای دین، عمل می‌کند. این عبارت امام حسین علیه السلام که می‌فرماید: «الْأَتْرُونَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيرَغَبِ الْمُؤْمِنِ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحَقَّقًا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا»^۲ اینجا نمی‌فرماید «لِيرَغَبِ الْحَسَنِ» اختصاص به حسین علیه السلام ندارد بلکه می‌فرماید «لِيرَغَبِ الْمُؤْمِنِ» نمی‌فرماید «لِيرَغَبِ الْإِمَامِ»؛ وظیفه امام هم فقط نیست؛ بلکه وقتی یک چنین حادثه‌ای در خارج رخ داد، حق از بین رفت و باطل ظهور پیدا کرد، «لِيرَغَبِ الْمُؤْمِنِ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحَقَّقًا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ

۱. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین.

۲. تحف العقول، ص ۲۴۵. «هان! آیا نمی‌نگرید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد؟! این زمان است که مؤمن سزاوارانه باید برای لقای پروردگارش میل کند؛ به حقیقت که من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز تباهی نمی‌بینم!»

إِلَّا سَعَادَةٌ وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمَا» مؤمنان باید چنان باشند. آن جامعه‌ای که می‌خواهد در باطل محض باشد و دین محو شود و دین به دست اشرار سپرده بشود، در چنین جامعه‌ای مؤمنان باید برای جهاد و مقابله با ظلم، رغبت داشته باشند. در جای دیگر حضرت می‌فرماید شما می‌خواهید مرا با یزید مقایسه کنید! یزید شارب الخمر است، بوزینه باز است و ... مثل من اصلاً نمی‌تواند با یزید بیعت کند «و يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعَلِنٌ بِالْفُسْقِ وَ مِثْلِي لَا يَبَايِعُ مِثْلَهُ.»^۱

این یکی از آن جفاهایی است که برخی می‌خواهند به کربلا و جریان عاشورا و امام حسین علیه السلام نسبت دهند، اینکه امام کشته شده است فقط به عنوان اینکه به خدا برسد بدون توجه کردن به دیگران؛ این نوع تحلیل ما را به یک سری متشابهات فراوان در تحلیل عاشورا می‌رساند که بعد مثلاً بچه شش ماهه را در دست می‌گیرد و کشته می‌شود. اگر چنان تفسیری را پذیرفتیم دیگر این رفتارهای امام معنای روشن و عقل پسندی نخواهد داشت.

آن خطبه‌های امام که تلاش می‌کند از لشکر عمر سعد عده‌ای را به سمت لشکر خودش جذب کند؛ یا افرادی مثل زهیر بن قین را انتخاب می‌کند، به خیمه‌ها و چادرشان می‌رود و سرکشی می‌کند و با آن‌ها حرف می‌زند و جلسه می‌گیرد. آیا با وجود این همه شواهد درست است بیایم مثلاً این معنا را به دست آوریم و القا کنیم که امام حسین علیه السلام آمده فقط به خاطر اینکه به لقاء حق و به وصال معشوقش برسد؟! شما همین زیارت عاشورا را نگاه کنید. زیارت

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

عاشورا ما را به همان عرفان جمعی می‌رساند، به همان عرفان اجتماعی، که جامعه باید یک جامعه عارفانه باشد، یک جامعه توحید محور و توحید مدار باشد. شما همین تبری و تولی که در آنجا مطرح شده است را ببینید. ما این‌ها را جزء مقامات کمال می‌دانیم یا آن مقام به اصطلاح همراهی با حسین علیه السلام «أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۱ این معیت باید هم در دنیا باشد، هم در آخرت؛ صدق در دنیا و آخرت را هم اشاره می‌کند. علاوه بر بحث تبری و تولی که مطرح می‌کند بحث تقرب را هم مطرح می‌کند: «إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ»^۲ و «وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ مُؤَالَاةِ وَلِيِّكُمْ»، بنابراین ارائه یک عرفان شخصی محض، به عنوان تحلیل عرفانی از عاشورا، یکی از بزرگترین تحریفات در رابطه با عاشورا است؛ عاشورا ابعاد مختلفی دارد که هر کدام از این ابعاد می‌تواند ما را به یک حقایق جدید برساند. ما باید یک نگاه تلفیقی نسبت به این‌ها داشته باشیم. از خود کلمات امام حسین علیه السلام به خوبی می‌توان استفاده کرد. در یک جا می‌فرماید امر به معروف و نهی از منکر، در یک جا می‌فرماید برای اصلاح امت جدم، در یک جا می‌فرماید برای از بین بردن بدعت‌ها، در یک جا می‌فرماید برای احیای سنن الهی، در یک جا می‌فرماید برای دعوت به سوی خدا، در یک جا می‌فرماید خدا در آن علم الهی اش مقرر کرده که من در راه احیای دین شهید شوم؛ هم من شهید شوم و هم اطفال من، اهل بیت من اسیر شوند؛ هر کدام از این‌ها باید منظری

۱. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان. زیارت عاشورا.

۲. همان.

را برای ما روشن کند نه اینکه بیاییم تنها یک بُعد قضیه را در نظر بگیریم. این از آن جنبه‌های جفا‌آمیز نسبت به امام حسین علیه السلام است.

آسیب‌شناسی تفاسیر عرفانی حادثه عاشورا

❖ شما فرمودید که تحلیل‌های عرفان فردی و یا تحلیل‌های صوفیانه یا عرفان‌های مسئولیت‌ستیز و مسئولیت‌گریز، مثل عرفان‌های شبه‌مسیحی، در حادثه عاشورا جزء تحریفات عاشورا است؛ از آن طرف ما وقتی به کلمات امام حسین علیه السلام مراجعه می‌کنیم، حضرت بیشتر بر مسئولیت‌های اجتماعی تأکید دارد. بحث اصلاح امت مطرح است، امر به معروف و نهی از منکر و ... که همه این‌ها به مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و به مسئولیت فرد در قبال جامعه ناظر است؛ اکنون می‌خواهیم ببینیم به صورت مشخص، آسیب تفسیرهای عرفانی مسئولیت‌ستیز و مسئولیت‌گریز یا حتی عرفان فردی محض از عاشورا (اگر بخواهیم آن را فقط به عنوان سویه عرفانی از حادثه عاشورا مطرح کنیم) چیست؟

♦ یکی از آن آسیب‌های جدی این است که ما یک نگاه عرفانی محض بدون نگاه جهادی، نسبت به حادثه عاشورا داشته باشیم، بدون نگاه مقاومت در برابر دستگاه ظلم، نسبت به حادثه عاشورا داشته باشیم. عاشورا می‌خواهد درس مقاومت در برابر خودکامگی، ظلم و ستم و استعمار و استثمار را آموزش بدهد. بی‌توجهی به این جنبه یکی از آسیب‌های مهم است؛ یعنی کسی فقط حیث فردی واقعه را ببیند یا فقط گریه و اندوه را ببیند، بگوید اصلاً مجالس امام حسین علیه السلام فقط برای اشک و اندوه است و لا غیر؛ از همین رو بعضی که به این مجالس می‌روند، می‌گویند فقط

می‌خواهیم حالی پیدا کنیم، گریه کنیم و اشکی بریزم. ولی امام خمینی علیه السلام وقتی که به قضیه عاشورا می‌پردازد، می‌فرماید این گریه‌اش هم گریه سیاسی است نه آنکه فقط حادثه، حادثه سیاسی اسلام گرایانه است؛ این گریه‌اش هم گریه سیاسی است. این خیلی مهم است. توجه و آموزش چنین نگاهی به این معنا نیست که «من بکی و ابکی او تباکی»^۱ کنار گذاشته شود؛ در جای خودش باید برای این مصائب گریست؛ اما گریستن بر این مصائب، یک بحث است و الگوگیری از این مصائب، یک بحث دیگر است. پس یکی از این آسیب‌ها این است که نوعی عرفان در اینجا مطرح شود، بدون توجه به جهات دیگر قضیه.

آسیب دوم، عدم الگوپذیری از جریان عاشورا است. با اینکه خود امام حسین علیه السلام می‌فرمایند «لکم فیّ أسوه» ما اگر نتوانیم از عاشورا الگو بگیریم، آن وقت ظرفیت عاشورا را از دست داده‌ایم. عاشورا یک ظرفیت جامع است که از این ظرفیت جامع باید برای اصلاح جامعه استفاده کرد، برای آبادی جامعه باید استفاده کرد، برای مقابله با ظلم و ستم باید استفاده کرد، برای تحریک و تهییج جامعه بشری باید از آن بهره‌جسته شود.

امام حسین علیه السلام فقط الگو برای شیعیان نیست، بلکه الگو برای همه مسلمانان است، بلکه فقط الگو برای مسلمانان هم نیست، الگو برای همه پیروان ادیان است، فقط الگو برای پیروان ادیان مختلف نیست، بلکه الگو برای کل بشریت است. با آن نگاه کلامی که امام، امام انس و جن است، امام بشر است، یعنی همه می‌توانند از امام بهره‌مند شوند: «إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ؛

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸.

فَكُونُوا أَعْرَابًا فِي دُنْيَاكُمْ» اگر دین ندارید پس در دنیای خودتان آزاده باشید!
«لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا.»^۱

بنابراین یکی از بزرگ‌ترین آسیب‌های این نوع تحلیل، یعنی تحلیل عرفان شخصی از نهضت عاشورا، عدم امکان الگوپذیری است. الگو‌گرفتن از نهضت عاشورا به چه معناست؟ الگو‌گرفتن از نهضت عاشورا به این معنا است که شما اگر می‌بینید دین به دست اشرار افتاده و در حال محو شدن است، ارزش‌های بشری دارد محو می‌شود و از بین می‌رود، آن وقت انسان باید وارد میدان شود. امر به معروف و نهی از منکر کند؛ البته امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد؛ یک مرتبه‌اش این است که وقتی بزرگترین منکر در جامعه دارد تحقق پیدا می‌کند یا بزرگترین معروف دارد از بین می‌رود، بزرگترین معروف مثل دین از بین می‌رود و بزرگترین منکر، مثل حاکم جائر، به نام دین در مسند نشسته، چنانکه حضرت حسین علیه السلام می‌فرماید اگر مثل یزیدی بر مسند بنشیند «و علی الإسلام السلام اذ قد بُليت الأُمَّة براعٍ مثل یزید»^۲، آنجاست که انسان باید در میدان قرار بگیرد. لذا خود حضرت می‌فرماید کسانی که می‌خواهند در مسیر حق قرار بگیرند و می‌خواهند جانشان را بذل کنند برای احیای حق، «فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا»^۳ با ما به راه بیفتند. یا در

۱. نامه امام علی به امام حسن علیهما السلام. نهج البلاغه: نامه ۳۱. «بنده دیگری مباش؛ زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است».

۲. فتوح ابن اعمش، ج ۵، ص ۱۸ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۶، و ۳۶۷؛ و سید ابن طاووس،

زیارت اربعین می‌خوانیم: «وَبَدَّلَ مُهَجَّتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَتِفِدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»^۱ اصلاً یکی از موضوعات مهم و برجسته این است که جامعه به بیداری کشیده شود.

یکی از آسیب‌های مهم دیگرش به نظر من اگر فقط جنبه عرفان شخصی محض دنبال شود، این است که جامعه نمی‌تواند از هدایت امام برای بیداری بهره بگیرد و استفاده کند. اگر جامعه‌ای بیدار نباشد، آن وقت جامعه پس‌رو خواهد بود نه پیش‌رو و چنین جامعه‌ای ارزش‌هایش را از دست خواهد داد و به وارونه شدن ارزش‌ها گرفتار خواهد شد. در این جامعه منکر، معروف می‌شود و معروف منکر.

پیامبر مکرم اسلام ﷺ به اصحابش فرمود: چه می‌شود شما را که جامعه به مرحله‌ای می‌رسد که زنان فاسد می‌شوند و مردان چنین و چنان می‌شوند؟! عرض کردند یا رسول الله مگر این طور می‌شود؟ پیامبر فرمود بله! از این هم بدتر می‌شود! عرض کردند یا رسول الله! از این بدتر چیست؟ فرمود: از این بدتر این است که به منکر امر و از معروف نهی می‌کنند. عرض کردند: آیا جامعه به این مرحله می‌رسد؟! حضرت فرمودند: بله! از این هم بدتر می‌شود! گفتند از این بدتر یعنی چه؟ فرمود جامعه به مرحله‌ای می‌رسد که منکر را

→

لهوف، ص ۱۲۶.

۱. مفاتیح الجنان، زیارت اربعین. خدایا! امام حسین... و خون قلبش را در تو داوطلبانه نثار کرد تا بندگانت را از زندگی جاهلانه و سرگشتگی گمراهی‌رهای بخشد.

معروف و معروف را منکر می‌داند.^۱ امروزه در غرب این طور است. بعضی چیزهای منکر، معروف شده و بعضی چیزهای معروف، منکر شده است. امیرالمؤمنین^ع در نهج البلاغه می‌فرماید: «إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جَهْلًا وَ يَمُوتُونَ ضَلَالًا، لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُّ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِّيَ حَقًّا تِلَاوَتُهُ»^۲ شکایت می‌کند از جامعه‌ای که مردم آن در جهل زندگی می‌کنند و با گمراهی می‌میرند. چنین جامعه‌ای باعث می‌شود که آن چیزی که گرانبها است جایگاه خودش را از دست بدهد و ارزش خود را از دست بدهد. تمام ارزش‌ها قطعاً در چنین جامعه‌ای وارونه خواهد بود.

آن نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است خوانش عرفانی محض باعث می‌شود که دین از عقلانیت جدا شود. این یکی دیگر از آسیب‌ها است؛ یعنی ما نتوانیم در رابطه با عاشورا تفسیر عقلانی داشته باشیم و حال آن که ما معتقدیم می‌توانیم از عاشورا تفسیر عقلانی داشته باشیم؛ حتی اگر عرفان در اوجش باشد، یعنی اصلاً شما در عاشورا جمع بین عقل و عشق می‌بینید، جمع بین حماسه و عرفان می‌بینید، جمع بین دین و حکمت می‌بینید، جمع بین اخلاق و سیاست می‌بینید، جمع بین شمشیر (در مقابل ظالم) و شهود دارید؛ هم شهود است که «أَنْتَ ثِقَتِي»^۳ وقتی حضرت علی

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱.

۲. نهج البلاغه: خطبه ۱۷، تنها به خدا شکوه می‌برم از گروهی که نادان می‌زیند و در گمراهی می‌میرند. کالایی بی رونق‌تر از کتاب خدا در میانشان نیست، آنگاه که به درستی تلاوت شود و ...

۳. بخشی از دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

اصغر در آغوشش جان می‌دهد می‌گوید «هَوْنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَذَّةٌ بِعَيْنِ اللَّهِ»^۱ خیلی مهم است، این اوج شهود است، ولی در عین حال شمشیر در برابر ظلم هم هست. از این نباید استفاده کرد که این ترویج خشونت است، نه این مقاومت است، مقاومت، عین شهود است، مقاومت عین رحمت است، مقاومت ذیل رحمت دارد تعریف می‌شود. لذا ما اگر می‌خواهیم یک خوانش احیاگرانه و اصلاح‌گرایانه داشته باشیم، که در آن هم احیای دین باشد و هم احیای ارزش‌ها، عرفان حسینی را باید یک عرفان اجتماعی بدانیم. این عرفان اجتماعی با عقلانیت با اصلاحگری با احیاگری با الگوپذیری و مانند این‌ها منافاتی ندارد.

شاخصه‌های تفسیر جامع‌نگر از حادثه عاشورا

❖ به عنوان آخرین سؤال، شاخصه‌ها و مؤلفه‌های یک تفسیر جامع و سازنده و معطوف به آنچه که انگیزه‌ها و اهداف امام در آن تحقق پیدا کرده از نظر شما چیست؟

◆ پس از بیان یک نکته به شاخص‌ها اشاره خواهم کرد.
نکته قابل ذکر این است که در رابطه با عاشورا نباید یک تحلیل انحصاری داشته باشیم و بگوئیم امام فقط برای شهادت رفت، فقط برای امر به معروف و نهی از منکر رفت، فقط مثلاً برای احیای سنت و ...، بلکه باید تحلیل ما به

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۶. «این مصیبت را آن برای من آسان می‌کند که در برابر دیدگان خدا است!»

واسطه جامع بودن خود امام و قیام او، تحلیل جامع‌گرایانه باشد. این تفسیر و تحلیل باید جامعیت داشته باشد؛ هم امر به معروف و نهی از منکر در آن دیده شود و هم دعوت به توحید، هم به مبارزه با ظلم و ستم توجه کند و هم به خیلی چیزهای دیگر. لذا شاخصه اول تفسیر سازنده، جامع‌گرایانه بودن است.

شاخصه دوم عقل محورانه بودن است؛ چون بعضی‌ها می‌خواهند بگویند که این اتفاقاتی که در کربلا افتاده با عقل سازگاری ندارد، بله عقل محاسبه‌گر دنیایی با عاشورا سازگاری ندارد؛ چطور می‌شود انسان تمام فرزندان را، بهترین آن‌ها را مثل علی اکبر «أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِ اللَّهِ»^۱ بیاورد و در معرض شهادت قرار دهد؟! آن هم جلوی پدر، آن هم کسی که بهترین‌ها بوده است؛ همچنین برادرش حضرت عباس علیه السلام را که از بهترین‌ها بوده است. همه این اتفاقات باید در حقیقت بر اساس مبانی امام‌شناسی و هدایت‌گری امام و با نگاه عقلانی و عقل محورانه تحلیل شود. این هم یکی از شاخص‌ها است؛ یعنی عاشورا مخالف با عقل‌گرایی دینی نیست؛ عقلی که امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعُقْلُ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۲ با عاشورا هماهنگ است، بلکه عاشورا عین تعقل است و عین عقل است.

شاخصه دیگر اجتماعی بودن تفسیر از حادثه عاشورا است. شما نمی‌توانید به حادثه عاشورا جنبه فردی محض بدهید، زیرا اگر جنبه اجتماعی به آن داده نشود، نمی‌شود از آن الگو گرفت.

۱. ابن‌اعثم کوفی، الفتح، ترجمه مستوفی، ج ۴۵، ص ۳۳۰.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

شاخصه بعدی الگوپذیر بودن تفسیر از عاشورا است؛ یعنی عاشورا باید به گونه‌ای تفسیر شود که جامعه مسلمان امروز بتواند از آن الگو بگیرد. جنبه دیگر، بُعد حماسی و جهادی و مقاومت آفرین بودن تفسیر از حادثه عاشورا است. حادثه عاشورا بهترین درس مقاومت را به جامعه بشری می‌دهد. اگر حادثه عاشورا نبود، دین نبود، اگر حادثه عاشورا نبود، جریان عدالت‌خواهی دین محو شده بود؛ چون دین را منحرف کرده بودند. معنای دین را منحرف کرده بودند یعنی دین به دست اشرار سپرده شده بود و از دین چیزی باقی نگذاشته و تمام محتوای دین را خالی کرده بودند. همان جمله معروف امام علی علیه السلام که فرمود: «يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يَكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يَكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ»^۱ یا در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ، وَلَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ»^۲ بنابراین این باید حماسی بودن عاشورا مورد توجه قرار گیرد.

جنبه ولایت‌گرایانه نهضت هم باید مورد توجه باشد. آن گونه ولایت‌پذیری که در سپاه امام حسین علیه السلام تجلی کرد، یاران امام به امام می‌گفتند حسین جان! اگر هزار جان داشتیم در راه تو فدا می‌کردیم! حسین جان! اگر به ما می‌گفتند در دنیا در قصری پر از طلا، جاودان هستید، ما کنار تو بودن را بر ابدیت دنیا با آن قصر پرزرق و برق ترجیح می‌دادیم. این آن حیث ولایت‌پذیری است که

۱. رضی الدین موسوی، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳. «... زمانی خواهد آمد که که اسلام تهی شود همانگونه که ظرف از محتوایش خالی گردد...»
۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۰۹، ح ۲. «بر امتم زمانی خواهد آمد که از اسلام جز اسمش و از قرآن جز نوشته‌اش باقی نماند!»

اصحاب امام به واسطه معرفت و محبت و اطاعت به ولایت به معنای خاص رسیده‌اند. اصلاً ولایت‌پذیری بعد از معرفت، بعد از محبت، بعد از اطاعت به معنای واقعی، خودش را نشان خواهد داد. البته این‌ها مراتب دارد.

شاخصه دیگر این است که تفسیر عاشورا باید با شریعت و با دین هماهنگ باشد. یعنی نگاه شریعت‌مدارانه نسبت به عاشورا داشت. این نکته خیلی مهم است. یکی از ابعادی که در رابطه با عاشورا باید تحلیل شود، بُعد فقهی است. در شرایطی مثل قیام عاشورا چه تکالیفی برعهده ما است؟ آیا اصلاً تکلیفی برای ما وجود دارد؟ اگر انسان‌ها با چنین شرایطی مواجه شوند، که دین از بین رفته و هیچ از دین نمانده، آیا باید وارد میدان شوند؟ یا لازم نیست وارد شوند؟ به لحاظ فقهی چه وظیفه‌ای برعهده آن‌ها گذاشته شده است؟ اصلاً امامی که امام شریعت است، بر اساس کدام مبنای شریعت وارد کربلا می‌شود و این اتفاق و حادثه رخ می‌دهد؟ بنابر این باید این واقعه را بر اساس شریعت تفسیر کنیم.

شاخصه دیگر اینکه مفسر باید نگاهی اصلاح‌گرایانه و سیاستمدارانه به عاشورا داشته باشد. چون به تعبیر امام رضا^ع در بیانی که درباره امامت دارد، می‌فرماید: «انه سائس بالعباد» امام سیاست‌مدار است. در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم «و سائسَة الْعِبَاد»^۱ نمی‌توان بعد سیاسی عاشورا را از عاشورا جدا کرد. این کلام امام قدس سره که می‌فرماید گریه بر عاشورا هم سیاسی است کلامی است که خیلی قابل توجه است! اصلاً مجالس امام حسین^ع باید مجالس اصلاح‌گرانه، تحول‌خیز و احیاءگرانه باشد و از همه ظرفیت‌ها باید

۱. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

استفاده شود. هم برای تبیین و تحکیم عقاید، هم برای اخلاق و هم خیلی چیزهای دیگر که باید از عاشورا استفاده کنیم.

یکی از ابعاد دیگر عاشورا همان بعد عرفانی حادثه است که در اوج قرار دارد. توجه به شهود و جنبه عرفانی و عاشقانه‌ای که در عاشورا کاملاً احساس می‌شود. امام حسین علیه السلام در روز نبرد وقتی همه عزیزانش را از دست داد، صورتش برافروخته‌تر می‌شد، بشاش‌تر می‌شود، اینجا وقتی است که می‌خواهد به وصال محبوب برسد! این مسئله نیاز به تحلیل عمیق عرفانی دارد. واقعاً چطور می‌شود که انسان به چنین حالتی برسد؟!

شاخصه دیگر نگاه عدالت‌محورانه به حادثه عاشورا است. همه انبیا برای تحقق عدالت آمده‌اند. باید مشعل عدالت را برافروخت و زمینه آن را فراهم کرد. ظهور حضرت مهدی علیه السلام برای اقامه همین امر خواهد بود. در قرآن درباره انبیا آمده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۱

بُعد دیگری که باید به آن توجه داشته باشیم، بُعد فسادستیزانه عاشورا است؛ یعنی مقابله با فساد.

بُعد دیگر عاشورا، بعد بدعت‌ستیزانه آن است.

بُعد دیگر احیای احکام و ارزش‌های اجتماعی دین است.

بعد دیگر بُعد تربیتی است. تربیت نسبت به خانواده. یعنی اینکه ما بر اساس رفتار امام علیه السلام چگونه بچه‌ها را تربیت کنیم. بچه‌هایی که در کربلا دیدید،

گفتار سوم: بررسی، نقد و آسیب‌شناسی تفسیر عرفانی عاشورا ■ ۱۰۷

بچه‌های امام حسین، دختران امام حسین، برادران امام حسین، و خواهران امام حسین. نگاه کنید ببینید کربلا چگونه میدانی بود. عرفان و معرفت به جایی می‌رسد که زینب علیها السلام وقتی یزید از او سؤال می‌کند کار خدا با برادرت را چگونه دیدی؟ حضرت در پاسخ می‌گوید: «ما رأیتُ الا جمیلاً»^۱ همه چیز را زیبا دیدم! این‌ها مجموعه ابعادی است که در نهضت عاشورا وجود دارد و توجه به آن در تحلیل عاشورا لازم است.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶. «... جز زیبایی ندیدم!»

گفتار چهارم: بررسی، نقد و آسیب‌شناسی تفسیر سیاسی از عاشورا

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدسجاد ایزدهی

سرّ تاب‌آوری حادثه عاشورا نسبت به تکثر تفسیری

یکی از تفسیرهای رایج از حادثه عاشورا که هم در میان طرفداران امام حسین و هم در میان مخالفان و دشمنان آن حضرت شایع بوده و هست، تفسیر سیاسی از حرکت عاشورا است. در طول تاریخ شیعه، به‌خصوص در کشور ما (ایران) یا دیگر کشورهای مسلمان که شیعیان ساکن آن بوده‌اند، اتفاقات سیاسی فراوانی روی داده که با الهام از حادثه عاشورا مدیریت شده و یا با الهام از حرکت امام حسین علیه السلام معناسازی شده است.

مهم‌ترین معناسازی یا مهم‌ترین تطبیق و الهام‌گیری از حرکت امام حسین علیه السلام در آغاز، استمرار و پیروزی انقلاب اسلامی ایران روی داده که سرانجام به شکل‌گیری جمهوری اسلامی منتهی شد. در طول شصت سال گذشته رهبران این انقلاب بزرگ همواره خودشان را الهام گرفته از حرکت امام حسین علیه السلام می‌دانستند و در مقاطع مختلف قیام، سعی کرده‌اند با تطبیق‌سازی یا الهام گرفتن یا معناسازی حرکت انقلابی خودشان از حادثه عاشورا، توده‌های

مختلف شیعه و علاقه‌مندان به اسلام و اهل بیت^{علیهم‌السلام} را از لحاظ فکری هدایت کنند. مسلماً تفسیر سیاسی از حادثه عاشورا می‌تواند از خاستگاه‌های مختلف و با انگیزه‌ها، اهداف، مبانی و رویکردهای مختلف صورت گیرد. طبیعی است که ما با یک تفسیر یکپارچه و تفسیری که به اصطلاح همه اندیشمندان و کنشگران سیاسی بر آن اتفاق نظر داشته باشند، یا به لحاظ مبانی و انگیزه‌ها و رویکردها یکسان باشد، مواجه نیستیم. حتی گروه‌های مختلف سیاسی با مبانی مختلف، با رویکردهای مختلف، با اهداف مختلف تفسیرهایی را به نفع جریان خود از حرکت امام انجام داده و می‌دهند. در سال‌های اخیر، به‌خصوص از سال ۱۳۸۸ به بعد که مشکلات سیاسی ویژه‌ای در جمهوری اسلامی پیش آمد و ما از آن تحت عنوان فتنه ۸۸ نام می‌بریم، بعضی از جریان‌های سیاسی، چه جریان‌های برانداز و چه جریان‌های به اصطلاح منتقد و معترض، در قامت گروه مخالف (اپوزیسیون) در برابر جمهوری اسلامی صف‌آرایی کردند. بخشی از این جریان تلاش کرده است تا حرکت امام حسین^{علیه‌السلام} در برابر یزید را به نفع خودشان مصادره کنند، مثلاً برخی از اشخاصی که در این جریان حضور دارند گاهی تفسیری سیاسی - انتقادی را از حادثه عاشورا مطرح می‌کنند و می‌کوشند تا در چارچوب نگاهی به ظاهر تحلیلی و سیاسی - انتقادی جمهوری اسلامی و رهبری انقلاب و نیروهای وفادار به نظام را در جبهه مقابل حق قرار دهند. هدف از این مصاحبه بررسی و نقد تفسیرهای سیاسی نادرست و غرض‌آلود و ارائه شاخصه‌ها و مؤلفه‌های اصلی تفسیر سیاسی صحیح است.

❖ در طول تاریخ کتاب‌های بسیاری درباره حادثه عاشورا نوشته شده و نظریه‌های مختلفی ارائه شده است. حتی مطالعه‌ای گذرا نشان می‌دهد از

زوایای مختلفی به این حرکت نگاه شده است. آیا حادثه عاشورا تاب تفسیرهای گوناگون را دارد؟ اگر پاسخ شما مثبت است، سرّ این تاب‌آوری را در چه می‌بینید؟

♦ علل مختلفی برای قرائت‌های گوناگون از ماجرای کربلا و عاشورا وجود دارد، یک علت آن این است که کربلا هم مثل هر ماجرای ممکن است موضوع تفکر و تأمل اندیشمندان گوناگونی قرار گیرد و هر اندیشمندی از زاویه گرایش و دانش خود قرائتی از ماجرا داشته باشد و نظرات خودش را ارائه کند. چون این ماجرا، ماجرای عینی و خارجی است و هم مشتمل بر فضای اجتماعی، سیاسی، عرفانی و هم فضای دینی است، طبیعتاً هر کسی با رویکرد و گرایش علمی خودش می‌تواند از این ماجرا خوانشی داشته و فهم و بهره خود را از این ماجرا داشته باشد.

مسئله عمده در اینکه دیگران سعی کرده‌اند این ماجرا را با خوانش‌های مختلفی ارائه کنند، اموری چون حجیت، غیرقابل تردید بودن و مرجعیت داشتن ماجرای کربلا است. وقتی یک ماجرا به‌گونه‌ای مرجعیت الگویی بیابد، به‌گونه‌ای مقبولیت پیدا کند که هیچ‌کس نمی‌تواند از توجه و اعتنای به آن فرار کند و باید موضع خودش و نسبت خودش را با آن روشن سازد، عملاً همه مجبورند آن را مطالعه کرده و درباره آن اظهار نظر کنند. این ماجرا طبیعتاً وجهه الگویی پیدا می‌کند و هرکسی قرائت خاص خودش را از ماجرا ارائه می‌کند. مثلاً مرحوم امام خمینی^ع یک شخصیت دارای ابعاد مختلف است، حال ممکن است کسی از شخصیت امام تفسیر و تحلیل عرفانی ارائه کند و کس دیگری تحلیل فلسفی یا تحلیل سیاسی. شخصیت امام تاب همه این وجوه و حیثیات را دارد؛ چون امام^ع این ابعاد مختلف را در شخصیت خود جمع کرده بود، طبعاً

چون امام جامع بود، این جامعیت اقتضای تحلیل‌های گوناگون را دارد. قضیه کربلا هم چون مشتمل بر رفتار امام معصوم است و رفتار امام هم در فضایی اتفاق افتاده که شامل عرصه‌های مختلفی است، طبعاً تاب قرائت‌های مختلف را خواهد داشت؛ اما این به این معنا نیست که این قرائت‌ها همه درست باشد بلکه به این معنا است که این قرائت‌ها هر کدام به صورت مجزا قابل طرح است.

ماجرای کربلا یک ماجرای عینی است؛ یک حقیقت است که زوایای مختلف دارد، اگر کسی این ماجرا را از زاویه عرفانی تحلیل و بررسی کند، درست است، به شرط اینکه همه ماجرا را در کنار هم ببیند؛ یعنی یک ماجرای که رویکرد سیاسی‌اش با رویکرد عرفانی‌اش در طول هم است، یعنی با هم تحقق پیدا می‌کند، باید به صورت جامع هم دیده و ملاحظه شود. طبعاً ماجرای کربلا نباید به گونه‌ای تفسیر شود که قضیه امام حسین در شهادت، یا قیام مسلحانه یا دست‌مایه چند توصیه اخلاقی شود. از آن طرف نباید امام حسین تنها به عنوان یک رزمنده و یک مبارزی که با ظلم می‌جنگد و کنش سیاسی دارد معنا شود، بلکه همه ابعاد و وجوه شخصیت و حرکت امام باید در کنار هم و در ترابط با هم دیده و معنا شود. به عبارت صحیح‌تر، قرائت‌های مجزا و گسسته از هم صحیح نیست، چنانکه تفسیر از زوایای متعدد قابل قبول‌تر است، زوایای متعددی که هر کدام باید مکمل جورچین نهایی تفسیر باشد؛ یعنی در نهایت بتواند قرائتی جامع از قیام امام حسین ارائه نمایند.

یک وقتی کسی تفسیری عرفانی ارائه می‌کند و قرائتی از امام حسین ارائه می‌کند که با قرائت دیگری از ایشان مثلاً قرائت سیاسی یا حکومتی، متفاوت است. وقتی ابعاد گوناگون و جامع شخصیت امام در کنار هم دیده شود، دیگر

کسی نمی‌تواند از مذاکره و گفتگوی امام با عمر سعد، چانه‌زنی سیاسی و معطوف به سازش را برداشت کند. پس تفسیر سیاسی ما باید در ترابط و تعامل و تجانس با تفاسیر دیگر باشد.

معناشناسی تفسیر سیاسی حادثه عاشورا

❖ وقتی از تفسیر سیاسی یک رویداد تاریخی، مثل حادثه عاشورا، سخن می‌گوییم، دقیقاً معنای اصطلاح «تفسیر سیاسی - انتقادی» یا «تحلیل سیاسی - انتقادی» چیست؟

♦ اصولاً برای تحلیل و تفسیر هر ماجرای تاریخی که در زمان خاصی از تاریخ اتفاق افتاده است، رویکردها و روش‌های متفاوتی را می‌شود به کار گرفت. برای فهم ماجراهای تاریخی و برای پی بردن به ذات و لب آن ماجرا ممکن است به شکل‌های مختلفی وارد شد. علت این است که افراد مختلف ممکن است از زوایای مختلفی به آن ماجرا نگاه کنند و نتیجه، تابع روش‌شناسی متفاوت است؛ بنابراین به صورت طبیعی مسئله به نتایج متفاوتی هم منتهی می‌شود. پس نوع روش و رویکرد ما در تحلیل مسئله بسیار مهم است؛ حتی می‌توان گفت، روش‌شناسی از حل خود مسئله مهم‌تر است؛ یعنی اتخاذ روش و اتخاذ رویکرد صحیح و معتبر در فرایند تفسیر یک رویداد از استدلال‌هایی که انسان برای حل آن مسئله می‌یابد، مهم‌تر است.

برخی برای حل مسائل و فهم یک ماجرا (به صورت خاص و موردی حادثه و حماسه عاشورا) به متون تاریخی مراجعه می‌کنند، یعنی به متونی که در زمان‌های متأخر از حادثه نگاشته شده و به گزارش‌هایی از حرکت امام حسین^ع در منازل متعددی که در مسیر مکه به کربلا طی کرده‌اند، مراجعه

می‌کنند و آن‌ها را کنار هم قرار داده و با ضمیمه کردن شواهد و دلایل تاریخی درنهایت به باوری درباره حرکت امام و اهداف او مثل اینکه ماجرای قیام امام چنین و چنان بوده و حضرت به دنبال چه قضایایی بوده، نائل می‌شوند. در همین روش ساده هم هر فردی که به متون و گزارش‌های تاریخی مراجعه می‌کند، ممکن است گرایش دانشی خاصی داشته باشد.

افراد مختلف بر اساس گرایش‌های دانشی خودشان، هر کدام بخشی از ماجرا را ممکن است در نظر بگیرند. مثلاً عارفان رویکرد توحیدی و عرفانی را، انقلابیون شهادت‌طلبی را، اندیشمندان و کنشگران اجتماعی، وجهه اصلاح‌گری امام را، کنشگران عرصه سیاست، مبارزه با طاغوت، تغییر ساختار سیاسی و ایجاد ساختار سیاسی مردمی و اسلامی را و همین‌طور هرکسی با هر گرایشی به وجهی از وجوه حرکت امام توجه می‌کند. به‌طور طبیعی هر مرحله‌ای بر اساس گرایش و منطق خودش به این ماجرا نگاه می‌کند و از زاویه دانش خودش با آن مواجه می‌شود. البته ممکن است کسانی هم پیدا شوند و با این ماجرا به نوع دیگری مواجه شوند. این‌ها وقتی ماجرای کربلا را تفسیر و تحلیل می‌کنند، اساساً نه درصدد یافتن وجوه و معانی واقعی قیام امام حسین‌اند و نه درصدد حل عقلا نه و منصفانه مسئله یا مسائل واقعی زمانه خود؛ بلکه صرفاً به دنبال تطبیق حادثه کربلا بر نیت‌ها، اهداف و برنامه‌های خود هستند. مثلاً سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و منافقین زمانی ارجاع زیادی به نهج‌البلاغه می‌دادند، مسلماً غرض این‌ها ابتدای فهم و حرکتشان بر نهج‌البلاغه نبود، بلکه به دنبال تأیید مواضع و عقاید خودشان بودند و از این‌رو بیشتر به فقراتی از نهج‌البلاغه استناد می‌کردند که در راستای مدعاهای چپ‌گرایانه آن‌ها بود. به‌صورت طبیعی این‌ها هیچ‌وقت هم به مراد واقعی امام

علی[ؑ] نمی‌رسیدند و تفسیر و تحلیلشان ظنی و نامعتبر بود، چون از ظن خود یار نهج‌البلاغه می‌شدند یا به دنبال اثبات و تأیید پیش‌فرض‌ها و پیش‌دوری‌های دلخواه خودشان بودند.

وقتی کسی بدون رویکرد حق‌طلبانه و روش صحیح فهم متن و صرفاً بر اساس گرایش‌ها و مقبولات دانش خود وارد فهم یک متن، چه متن مکتوب و چه رویداد تاریخی شود، در نهایت خروجی کار هم خروجی معطوف به منافع او خواهد بود و نه ضرورتاً معانی و مقاصد واقعی متن.

بنابراین برای فهم یک ماجرا، آن چیزی که بیشتر می‌تواند در تحلیل و تفسیر صحیح، واقع‌نمایی داشته باشد تا بتوان به خروجی آن تحلیل و تفسیر اعتماد کرد، فهم آن گزاره یا قطعه تاریخی به روش صحیح و بر اساس قواعد معتبر فهم و تحلیل کردن آن در بستر و زمینه واقعی ماجرا است؛ به عبارت امروزی می‌گویند ما «متن» را در آن «زمینه» فهم می‌کنیم. مثلاً در برهه‌ایی که حادثه عاشورا رخ داد چه شرایطی وجود داشت؟ صورت مسئله عاشورا چه بود؟ امام حسین[ؑ] در متن آن صورت مسئله چه رفتاری انجام داد؟ در توضیح و تبیین آن رفتارها چه گفت؟ مواجهه عملی امام با رویدادها در چه بستر و زمینه‌ای شکل گرفت؟ آیا مواجهه امام مناسب و متناسب با موضوع و شرایط بود؟ افتادن در پی این پرسش‌ها می‌تواند درک واقعی از حادثه را به ما نشان دهد. ماجرای کربلا و عاشورا یک معادله تک‌مجهولی نیست، بلکه مجموعه زمینه‌ها، علل و عوامل در آن دخالت دارد. در آن واقعه هم زمینه‌ها، علل و عوامل فرهنگی و دینی وجود دارد و هم عوامل سیاسی - اجتماعی و حتی عرفانی (هم عرفان فردی و هم عرفان اجتماعی) طبیعتاً باید پیوسته‌های متناسب با هر کدام را ملاحظه کرد. یک‌بار به‌صورت جداگدا و یک‌بار در کنار هم آن را تحلیل و تفسیر کرد.

انواع تفسیر سیاسی

❖ لطفاً درباره مفهوم‌شناسی اصطلاحات بحث هم توضیحی بدهید. وقتی می‌گوییم خوانش سیاسی - انتقادی عاشورا منظورمان چیست؟ تفسیر سیاسی چه نوع تفسیری است؟ چه شاخصه‌ها و خصوصیات دارد که آن را از تفسیرهای دیگر، مثل تفسیر عرفانی، تفسیر اخلاقی و ... متمایز می‌کند؟

◆ آن چیزی که خوانش سیاسی عاشورا را از خوانش‌های دیگر متمایز می‌کند، عمدتاً یا به تناسب موضوع است، یعنی ما با یک موضوع سیاسی مواجهیم و می‌خواهیم یک موضوع تاریخی سیاسی را خوانش کنیم و حتی ممکن است موضوع را سیاسی ببینیم و ماجرای کربلا را در یک بستر سیاسی ملاحظه کنیم، از این رو از آن ماجرا خوانش سیاسی داریم. ولی ممکن است مراد از خوانش سیاسی و قرائت سیاسی، نه معطوف به موضوع مسئله بلکه معطوف به یک غرض سیاسی باشد؛ یعنی خوانش ما از عاشورا رویکرد سیاسی دارد، غرض سیاسی دارد و می‌خواهیم آن را خرج مسئله سیاسی خودمان بکنیم! طبیعتاً غرض سیاسی و گزینش رویکرد سیاسی، آن تحلیل را سیاسی می‌کند. این نوع خوانش سیاسی که معطوف به اغراض و اهداف مفسر است، منجر به تفسیر غلطی خواهد شد؛ اما خوانشی که به حادثه کربلا به‌عنوان یک موضوع سیاسی یا موضوعی که وجه سیاسی هم دارد، توجه می‌کند و می‌خواهد وجه سیاسی آن را کشف کند، گو اینکه مفسر می‌خواهد از آن حادثه درس‌ها و عبرت‌هایی برای زمانه و زمینه خود بیرون بیاورد، آن خوانش سیاسی، درست و روشمند است.

حادثه عاشورا از آن دست ماجراهایی است که اصطلاحاً «حمالة الوجوه» است، یعنی هم وجه سیاسی، هم وجه فرهنگی، هم اخلاقی و هم وجوه

دیگری دارند. اگر انسان با رویکرد سیاسی آن ماجرا را بررسی کند و علل و زمینه‌ها و اهداف و آثار و پیامدها و نتایج سیاسی آن را بنگرد، این نوع خوانش، چون به یک مسئله سیاسی ناظر است و موضوع، ذاتاً سیاسی است، طبیعتاً خوانش هم سیاسی خواهد بود و این خوانش از خوانش‌های عرفانی، اجتماعی و غیره متمایز می‌شود. پس خوانش یک متن هم می‌تواند معطوف به غرض مفسر و هم معطوف به خود موضوع و مسئله باشد.

تقابل با قدرت‌طلبی ظالمانه

❖ برای وضوح بیشتر بحث وجه سیاسی عاشورا جای طرح این پرسش است که آیا وجه سیاسی عاشورا وجه اعتراضی و انتقادی و در واقع رفض بیعت است یا اینکه امام به دنبال سرنگونی ساختار سیاسی حاکم و احیاناً به دنبال ایجاد ساختار جدید سیاسی است؟

♦ یک تحلیل‌گر سیاسی وقتی می‌خواهد به مسئله‌ای پردازد که شئون متعددی دارد، عمدتاً به رویکردی که ناظر به سیاست است، می‌پردازد. رویکرد ناظر به سیاست یعنی چه؟ اصولاً در مفهوم اصطلاحی واژه سیاست دغدغه و مسئله اصلی، مسئله قدرت و حاکمیت است؛ یعنی اگر مسئله امام حسین^ع در حرکت عاشورا را بررسی کنیم، یک‌وقت می‌گوییم مسئله امام فدا شدن برای نجات مسلمانان است؛ طبیعت این نوع خوانش و قرائت، به مسئله قدرت ربطی ندارد، یا می‌گوییم مسئله امام رسیدن به وصال خدا و شهادت‌طلبی است، این خوانش هم به قدرت ربطی ندارد، یعنی مسئله امام حسین^ع قدرت نیست، بلکه شهادت است، یک‌وقت می‌گوییم مسئله امام

حسین^ع بحث سامان دادن به امور اجتماع و اصلاح اجتماعی توده مردم است؛ یا این‌که مسئله ایشان امر به معروف و نهی از منکر در حوزه امور فردی است، باز هم مسئله قدرت در میان نیست؛ اما در حوزه سیاست، یعنی حوزه خوانش سیاسی، مسئله قدرت است، یعنی تعامل و تقابل با قدرت سیاسی حاکم و چگونگی مواجهه با آن. حال غرض از این مواجهه گاهی کسب قدرت است و گاهی صرفاً مقابله با قدرت جابر زمانه. حال وقتی به کلمات امام حسین^ع رجوع می‌کنیم، مسئله توجه به قدرت سیاسی در آن پررنگ است. امام می‌فرماید: «وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ. فَإِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مِئْبَرِي فَأَبْقِرُوا بَطْنَهُ»^۱ مراد از این سخن، توجه به خلافت و قدرت سیاسی است؛ یعنی سرنگونی خلافت ناشایست و خلافت نامشروع و خلافتی که به نیابت از پیامبر نیست و باید آن را از بین برد. معنای سخن امام این است که بیعت یزید و جاهت ندارد و باید نقض شود و باید علیه او انقلاب کرد. مسئله این سخن و سخنان دیگری که در این سیاق بیان شده، مسئله مواجهه یک فرد است به مثابه کنشگری که مسئله‌اش حکومت، قدرت و مواجهه با سلطان است حال اعم از این‌که مسئله از بین بردن اصل حکومت باشد، یا اصلاح ساختار حکومت یا سرنگونی حکومت و جایگزین کردن ساختار جدید. مسئله مهم این است که

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴ ص ۳۲۶. «از جدم پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است. پس اگر معاویه را بر منبر من یافتید، شکمش را بشکافید!»

قدرت، حاکمیت و سلطه مد نظر امام است و امام در پی مواجهه و مقابله با ساختار حاکم است.

لزوم هماهنگی تفسیر سیاسی با دیگر منظرهای تفسیری

❖ از مطالب گفته شده چنین برداشت می‌شود که خوانش‌های مختلف باید هم‌زمان و همراه یکدیگر صورت گیرد تا خوانش جامع و معتبری ارائه شود. نتیجه این می‌شود که ما خوانش سیاسی صرف از حادثه عاشورا نداشته باشیم؛ بنابراین اگر یک مفسر سیاسی که فقط می‌تواند زوایای سیاسی ماجرا را بفهمد و با در نظر گرفتن شاخصه‌های تفسیر سیاسی، حادثه عاشورا را بکاود، یعنی سعی کند به عاشورا تنها از زاویه بحث قدرت و مناسبات امام با قدرت حاکم زمان خودش پردازد؛ آیا یک خوانش سیاسی صحیحی ارائه می‌شود؟ اگر می‌شود که ظاهراً شدنی است، می‌توانیم یک گونه‌شناسی از تفاسیر سیاسی عاشورا مطرح کنیم؟ آن وقت گونه‌های صحیح تفسیر سیاسی عاشورا و گونه‌های ناصحیح آن کدام است؟

◆ نکته اول این است که اگر کسی بخواهد فقط از زاویه حوزه سیاست و حوزه قدرت، به مثابه یک امر عرفی به قضیه کربلا و ماجرای عاشورا و امام حسین^ع نگاه کند، این نوع قرائت، ممکن است قرائت قابل قبولی نباشد و عملاً به یک پارادوکسی در شخصیت و رفتار امام منتهی شود. چون منطق قدرت این است که اگر کسی بخواهد قدرت سیاسی مستقر را از بین ببرد و قدرت دیگری را جایگزین آن کند، باید اقل مقدمات را داشته باشد، وقتی کسی اقل مقدمات را نداشته باشد، طبیعتاً چنین کاری امکان ندارد و نباید

انجام بگیرد؛ اما اینکه کسی مثل امام حسین علیه السلام خودش را در میانه معرکه نبرد و در برابر تیغ دشمن قرار دهد و به شهادت برسد، با این وصف که می‌داند منجر به نتیجه مطلوب سیاسی نخواهد شد، این را دیگر آن اندیشمند سیاسی نمی‌تواند توجیه کند؛ مگر اینکه پیوست‌های دیگر ماجرا را هم ملاحظه کند.

وقتی درباره امام حسین علیه السلام و حرکت عاشورا سخن می‌گوییم، درباره یک شخصیت سیاستمدار، به معنای عرفی آن صحبت نمی‌کنیم که کنشی انجام داده و نتایجی هم در حوزه سیاست به دست آورده است، بلکه درباره شخصیتی صحبت می‌کنیم که از یک طرف به واسطه علم غیب و علمی که خدا به ایشان داده و پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان گفته است، می‌داند ماجرای کربلا اتفاق می‌افتد و می‌داند که در آنجا به شهادت می‌رسد و می‌داند که نمی‌تواند ساختار نظام حاکم را از ببرد، اما در عین حال می‌رود و آنچه مدنظرشان در کربلا بود را انجام می‌دهد؛ حتی اندیشمندان سیاسی آن زمان هم ایشان را از این کار منع می‌کردند! اما حضرت می‌فرماید: «خَطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوُلِدَ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جِيدَ الْفَتَاةِ»^۱ حضرت، در واقع در این عبارت، به مسئله شهادت خویش اشاره می‌کنند.

سیاستمداری که صرفاً رویکرد سیاسی به اتفاقات جامعه دارد، این کار را انجام نمی‌دهد. طبیعتاً بر اساس یک رویکرد و بدون لحاظ پیوست‌های دیگر، فهم سیاسی حرکت امام فهم درستی نخواهد بود؛ مگر اینکه پیوست‌های دیگر ماجرا را هم ببینیم و ضمیمه کنیم و با هم لحاظ کنیم. این

۱. سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطّفوف، ج ۱، ص ۱۲۶.

نکته اول که شخصیتی مثل امام حسین علیه السلام با این جامعیت و این ویژگی، نمی‌شود او را از یک زاویه خاص نگاه کنیم و به مرادمان هم برسیم، به جز اینکه به زوایای دیگر او هم نگاه کنیم؛ اما نکته دوم این‌که اصولاً در حوزه‌های فراگیری مثل حکومت، نمی‌شود یک‌بعدی صحبت کرد و ابعاد دیگر اجتماعی را نندید، گو اینکه آن مقوله‌ها ذاتاً سیاسی نباشد. مثلاً به همین مسئله تورم نگاه کنید! نمی‌شود گفت تورم یک مقوله صرفاً اقتصادی است؛ بلکه ذاتاً اقتصادی است اما پیوست‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هم دارد. پس عملاً اگر بخواهیم درباره تورم صحبت کنیم، باید با همه این زوایا و پیوست‌ها به آن نگاه کنیم. نمی‌شود گفت چون ذاتاً اقتصادی است پس یک حکم اقتصادی یک‌جانبه صادر کنیم. در حوزه‌های فراگیری مثل سیاست، حتی اگر موضوع، ذاتاً موضوع سیاسی باشد، بدون لحاظ پیوست‌های حاشیه‌ای و مرتبط با آن قابل فهم نیست. جامعیت موضوع اقتضا می‌کند که آن مسئله با پیوست‌های تنیده در اطراف آن لحاظ شود و فهمی جامع را صورت‌بندی کنیم؛ در مثال تورم وقتی دولت می‌خواهد بودجه‌ای را به مجلس ارائه کند، باید به همه جوانب آن توجه کند. ممکن است بودجه از لحاظ صرفاً اقتصادی خوب باشد، اما از لحاظ فرهنگی یا سیاسی مشکل ایجاد کند مثلاً به خودکفایی در حوزه‌هایی آسیب بزند؛ این‌ها موجب می‌شود که قانون‌گذار لوازم کار را لحاظ کند و پیوست‌ها را نگاه کند.

در خصوص مسئله قیام امام حسین علیه السلام هم باید این مسئله به‌عنوان مسئله‌ای کلان طرح شود. بحث حاکمیت سیاسی خودش جوانب و شئون مختلفی دارد. رویکرد امام حسین علیه السلام هم رویکرد یک شخص سیاستمدار یا اقتصاددان یا فرهنگی نیست، بلکه رویکرد هدایتی جامع دنیا و آخرت است. طبیعتاً فهم

این ماجرا هم مستلزم یک فهم جامع است. فهم سیاسی به تنهایی، بدون لحاظ جوانب دیگر، فهم درستی از واقعیت ماجرا نیست. این مثل همان مثل فیل در تاریکخانه مولوی می‌ماند؛ که کسی به پای فیل اشاره کند و بگوید ستون است و حال آنکه ماجرا چند مجهولی و چندجانبه است و حتماً باید همه جوانب در کنار هم لحاظ شده و تفسیر شود.

پرهیز از مصادره عاشورا به سود جریان‌های سیاسی

❖ کتاب‌ها یا سخنرانی‌هایی که به ویژگی‌های سیاسی عاشورا پرداخته است، مبانی، رویکردها و تحلیل‌های مختلف سیاسی را ارائه می‌دهند. بعضی‌ها مثل گروه‌های طرفدار مکتب مارکس یا توده‌ای‌ها یا چپ‌های مسلمان، امام حسین علیه السلام را به مثابه یک چریک به تصویر می‌کشند که فقط می‌خواهد یک عملیات ایذایی انجام دهد و ضربه‌ای به نظام حاکم بزند؛ بعضی که نگاه دموکراتیک به تحولات جامعه داشتند مسئله کربلا را چنان نشان می‌دهند که گویی امام حسین علیه السلام یک کنشگر و فعال سیاسی و یک شهروند مسئولیت‌پذیر است و برای اصلاح جامعه و ایجاد فضای دموکراتیک قیام می‌کند؛ عده‌ای از خاستگاهی دیگر، می‌گویند امام می‌خواست حکومت اسلامی تشکیل دهد، حکومتی که در مرکزیت آن امام معصوم قرار دارد. آیا می‌توانیم یک گونه‌شناسی مشخص از تفسیرهای سیاسی عاشورا ارائه کنیم یا اصلاً گونه‌شناسی ممکن نیست؟

◆ در خصوص ماجراهایی که در تاریخ از یک وجاهت و حجیت فراگیری برخوردار شده، افرادی که نمی‌خواهند حق طلبانه و معطوف به حقیقت امر، با آن ماجرا مواجه شوند، برای اینکه نمی‌توانند حجیت و فراگیری آن را انکار کنند، ممکن است آن را به نفع خودشان مصادره کنند. در میان تحلیل‌های عاشورا

یقیناً تفسیرهای نادرست، غلط و غیرمنصفانه هم وجود دارد حتی کسانی که امام حسین^ع با آن‌ها مبارزه کرد و آن‌ها امام را به شهادت رسانده و خانواده‌اش را به اسارت گرفتند، همان‌ها هم بعدها نتوانستند اصل آن ماجرا را انکار کنند و گفتند که آن کار، کار مطلوبی نبود و نباید اتفاق می‌افتاد؛ یعنی آن قدر این ماجرا حجیت دارد که نمی‌شود عظمت کار امام و قبح کار دشمن را انکار کرد اما کوشیدند تا تحلیل‌هایی ارائه کنند که در آن امام محکوم و دشمن تبرئه شود.

پس وجود تحلیل‌های انحرافی و غلط، امری طبیعی و گریزناپذیر است البته معنای طبیعی بودن، موجه بودن نیست؛ بلکه به معنای این است که روال عادی زندگی اجتماعی چنین چیزهایی را به خود می‌بیند. مثلاً در فضای بازار و اقتصاد اگر کالای مطلوب و مرغوبی تولید شود، طبیعتاً چون کارکرد مثبت خودش را نشان داده است، دیگران سعی می‌کنند از آن مشابه‌سازی کنند و بدل آن را بسازند و بدلش را عرضه کنند؛ ماجرای عاشورا چون الگو بودنش غیرقابل انکار است و عملاً رویکرد الگویی و هدایتی برای جامعه دارد و هیچ‌کس نمی‌تواند نسبت خودش با آن را تعیین نکند، طبیعتاً ممکن است برخی از افراد و گروه‌ها یک تحلیل بدلی و تقلبی از آن ارائه کنند تا جنبه الگویی و هدایتی آن را مصادره کنند.

البته کسانی هم بوده‌اند که خواسته‌اند از یک خاستگاه سیاسی حرکت امام را غیرسیاسی کنند و این از عجایب است! حرکت امام حسین کاملاً وجهه سیاسی دارد و کسانی می‌کوشند تا برای مقاصد سیاسی، آن را سیاسی‌زدایی کنند. با وجود این‌که ماجرای امام حسین^ع ماجرای یک الگوی سیاسی به معنای سیاست اسلامی است در سالیان اخیر که انقلاب اسلامی بر اساس قیام عاشورا بنا و استمرار پیدا کرده، یک قرائتی از

ماجرای عاشورا ارائه می‌شود که می‌خواهد این ماجرا را از قابلیت الگو بودن برای حرکت‌های سیاسی تهی کند.

این تحلیل درصدد ارائه این معنا است که حرکت امام حسین یک واقعه خارجی و مختص به زمان خودش است و اساساً جریان و سریان تاریخی ندارد و وظیفه تاریخی ما در برابر این ماجرا تنها گریستن و سینه زدن و ذکر مصیبت است. کربلا و جبهه فراتاریخی و همیشگی ندارد تا به عنوان الگویی برای همه اعصار و دوران‌های انسانی الگو باشد و نسخه ارائه کند. این تحلیل با وجود ظاهر غیرسیاسی، تحلیلی کاملاً سیاسی است، اما از نوع تحلیل‌های غلط و آسیب‌زا. این نوع قرائت که امروزه شاید در قرائت برخی از گرایش‌های شیعی ناهمسو با انقلاب اسلامی قدری بیش از دیگر گروه‌های همسو خودش را نشان می‌دهد، بیشتر بر سویه ماتم و عزا تکیه دارد و نفرت مذهبی را بازتولید می‌کند که خود امری کاملاً سیاسی است. این تفسیر یکی از تفسیرهای بدلی و تقلبی در میان تفسیرهای سیاسی از عاشورا است. تفسیری که می‌کوشد امام حسین را در زمینه و زمانه خودش محصور کرده و اجازه حضور امام در زمان حاضر را نمی‌دهد. در کنار این جریان‌هایی وجود دارند که در انگیزه با اینان شبیه هم‌اند اما اهداف دیگری دارند. این‌ها ظاهراً از این فضای به‌ظاهر ضد سیاسی و تنگ‌نظرانه مقداری فراتر می‌روند و امام حسین را به مثابه الگوی سیاسی یا فرهنگی یا عرفانی در عرصه‌های مختلف می‌بینند، ولی سعی می‌کنند این الگورا به نفع منافع و اغراض سیاسی خود مصادره کنند. آنها با تفسیر به رأی از مبانی، انگیزه‌ها و اهداف امام و گزینش وجهی از وجوه آن حرکت و انتخاب قطعه‌های خاصی از آن، به خودشان و مواضع‌شان حجیت می‌بخشند، مثل یک شخصیت بسیار بزرگی

که هرکسی سعی می‌کند با او عکسی بگیرد و خود را به او نزدیک نشان دهد و به دیگران بگوید که من فلان وقت با او عکسی داشتم و با او صحبتی کردم.

در ماجرای انقلاب اسلامی هم چون اصل انقلاب با دین و منطق اسلامی شروع شد، با عاشورا شروع شد، با عاشورا تظاهرات‌ها شروع شد، طبیعتاً دیگران هم نمی‌توانستند نسبت به عاشورا بی‌اعتنا باشند، برای اینکه با این موج گسترده همراهی کنند، اصل عاشورا و نسبت‌گیری با آن را پذیرفتند اما موزیانه قرائت‌هایی از امام حسین علیه السلام ارائه کردند که در راستای اهداف و اغراض خودشان بود. مثلاً امام را در قامت یک مبارز پارتیزان سوسیالیست معرفی کردند، یا چون اگر افکار دموکراتیک داشتند امام را به‌عنوان یک کنشگر و فعال اجتماعی تعریف کردند. در چنین فضاهایی هر گروهی متناسب با انگیزه‌ها و اهداف خودش می‌کوشد از این منبع عظیم انگیزشی و معرفتی استفاده‌ای بکند. حتی امروز هم وقتی فتنه‌ای علیه حکومت اسلامی شکل می‌گیرد، باز هم کسانی که این فتنه را ایجاد کرده‌اند می‌خواهند از نمادهای عاشورایی بهره‌برداری کنند و این خیلی عجیب است. در فتنه ۸۸ شعار «یا حسین میرحسین» از کسانی شنیده شد که هیچ اعتقادی به امام حسین هم نداشتند. لیکن در ماجرای عاشورای ۸۸ دستشان رو شد.

فرهنگ عاشورا و نمادهای آن، به قدری در ذهنیت و هویت تاریخی ما جا افتاده که حتی مخالفان و بیگانگان با عاشورا هم ناخودآگاه یا آگاهانه برای پیشبرد اهداف و اغراض خود به آن دست می‌آویزند و با شعارهای عاشورایی به مصاف جمهوری اسلامی می‌روند! چنانکه معاویه هم با بر

نیزه کردن قرآن و شعار «لا حکم الا لله» به مصاف ولی الله رفت؛ همان «كَلِمَةً حَقًّا يَرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ»^۱

ممکن است یک جریان سیاسی برای تأمین پشتوانه‌های نظری و ایدئولوژیک خود به عاشورا تمسک کرده و بخش‌هایی از آن را بدون توجه به کلیت عاشورا، به نفع مواضع خود مصادره کند. مثلاً بگویند امام حسین علیه السلام نماد مذاکره با دشمن بود؛ امام حسن نماد مدارای با دشمن بود. این تحریف عاشورا است بلکه تحریف صلح امام حسن نیز هست. اینکه بخشی از ماجرا را برجسته و بخش دیگری را عامدانه فراموش کنیم، عین تحریف سیاسی است، نه تحلیل سیاسی!

به نظرم گونه‌شناسی از ماجرای کربلا اصلاً قابل حصر و شمارش نیست. در طول تاریخ هرکسی از ظن خود به ماجرای کربلا نگریسته و از آن خوانش سیاسی‌ای ارائه کرده است. گرچه خوانش‌های ناموجه، خوانش‌های مغرضانه است، نه موضوع مدارانه؛ خوانش‌هایی که با اغراض سیاسی انجام گرفته نه برای آنکه عاشورا را به‌عنوان یک موضوع سیاسی تحلیل کند بلکه برای آنکه موضع خودش را در عرصه سیاست پیش ببرد به کربلا و عاشورا استناد می‌کند. استناد کردن به یک ماجرا برای اثبات موضع خود با تحلیل و تفسیر ماجرا فرق می‌کند. در طول تاریخ خیلی از افراد با گرایش‌های مختلف سیاسی خواسته‌اند، این ماجرا را تحلیل کنند، اما چون نگاه جامع به عاشورا نداشته‌اند، نگاهشان درست نبوده است.

۱. سید رضی الدین موسوی، نهج البلاغه، حکمت ۱۸۹.

لزوم دسته‌بندی و تمایز تفسیرهای سیاسی عاشورا

❖ آیا می‌توان رویکردهای سیاسی در تفسیر حادثه عاشورا را در دو گونه رویکردهای ابزارگرایانه و حق‌طلبانه دسته‌بندی کرد؟ مقصود از رویکردهای ابزارگرایانه تحلیل‌هایی است که به دنبال مصادره عاشورا به نفع اهداف و اغراض و تئوری‌های خودشان است؛ اما رویکردهای حق‌طلبانه بدون پیش‌فرض‌های غرض‌آلود، تنها به دنبال فهم خود واقعه و پیام‌ها آن و سرمشق گرفتن از آن است.

♦ حتماً می‌توانیم و باید تحلیل سیاسی مناسب و دقیقی ارائه کنیم. قبلاً در بحث خوانش سیاسی گفتیم که دو گونه معنا از خوانش سیاسی می‌شود بیان کرد. یک وقت مقصود از سیاسی یعنی تحلیل عاشورا به مثابه یک موضوع سیاسی است و مسئله تحلیلگر فهم ماجرا است و یک وقت هم اصطلاح سیاسی به معنای فهم موضوع سیاسی نیست، بلکه به معنای ابزار سیاسی است. به این معناست که تحلیلگر استفاده سیاسی از عاشورا را دنبال می‌کند که طبیعتاً این رویکرد غیر صحیح است؛ اما رویکرد حق‌طلبانه و موضوعی به خوانش سیاسی از کربلا مسیر درستی است، البته درستی رویکرد به معنای درستی تفسیر نیست. ممکن است رویکردی درست باشد اما خوانشش کاملاً درست نباشد یا حتی کاملاً غلط باشد؛ اما به هر صورت این حسن را دارد که رویکردش مقبول است. برخی از کسانی که خوانش نادرستی از کربلا ارائه می‌کنند ممکن است، حق‌طلب باشند و واقع‌دنبال فهم حادثه و پیام‌های آن و در پی الهام گرفتن از آن باشند؛ اما به سبب اینکه از روش صحیحی استفاده نکرده یا به همه سویه‌های ماجرا توجه نکرده‌اند، به خطا رفته باشند.

هرمنوتیک خاص تفسیر حادثه عاشورا

❖ می‌توانیم بگوییم که تفسیر حادثه‌های تاریخی، مثل حادثه عاشورا، به لحاظ برخی از مبانی هرمنوتیکی، مثل تفسیر یک متن نوشتاری است؛ همان‌طور که در تفسیر یک نوشته ما نباید تفسیر به رأی کرده و نظر خودمان را بر متن تحمیل کنیم، حادثه عاشورا هم نباید تفسیر به رأی کرد.

◆ در حوزه هرمنوتیک باید رویکرد و مبانی و رهیافت‌های هرمنوتیکی خودمان را روشن کنیم. چون برخی از نحله‌های هرمنوتیکی رویکردی فارغ از قصد گوینده یا ایجاد کننده متن را مبنای تفسیر قرار می‌دهند که سر از نسبت‌گرایی درمی‌آورند.^۱ هرمنوتیک مقبول آن است که بستر و زمینه فهم را، عبارات را و همه قرائن و شواهد را در نظر گرفته و به دنبال فهم اصل ماجرا باشد. این نوع دوم از هرمنوتیک که عمدتاً ناظر به واقع است، ناظر بر قرائن خارجی است، ناظر بر اراده ماتن است، ناظر بر قرائن رفتاری است، روش تفسیری درستی است و در این رویکرد هرمنوتیکی نسبت‌گرایی وجود ندارد؛ بلکه حقیقت واحدی وجود دارد و اندیشمندان در فرایند فهم آن متن در بستر تاریخی می‌خواهند یک فهم خاصی از آن داشته باشند، البته ممکن است فهم، به عللی غلط باشد. چون برخی از قرائن دیده نشده، اما اصل این رویکرد هرمنوتیکی درست است.

۱. رک: واعظی، احمد، نظریه تفسیر متن.

معنابخشی و انگیزه‌سازی حرکت امام حسین

❖ حضرت امام خمینی قدس سره^ع به‌عنوان بزرگ‌ترین رهبر سیاسی-فرهنگی قرن، ارجاعات زیادی به حادثه عاشورا و شخصیت امام حسین^ع داشتند و یک نظریه سیاسی مُلهم از حادثه عاشورا ارائه کردند. به نظر شما شاخصه‌ها و مؤلفه‌های اصلی تفسیر حضرت امام خمینی از حادثه عاشورا چیست؟

♦ با وجود اینکه امام حسین^ع الگوی بی‌بدیلی است اما در حوزه انقلاب‌هایی که در تاریخ پس از عاشورا به وقوع پیوسته، نمی‌شود از انقلابی یاد کرد و در نسبت با آن از انقلاب امام حسین یاد نکرد؛ اما آن چیزی که کمک می‌کند امام حسین^ع و قیامش را خوب فهم کنیم، این است که این امام حسین^ع و قیامش را هم در دایره فهم اسلام اصیل قرار دهیم.

امام خمینی صرفاً به امام حسین^ع، بماهو امام حسین^ع، اکتفا نکرد، بلکه اصل قضیه تقابل میان حق و ظلم و میان حق و جور را مبنا قرار داد. در این صورت انقلاب امام حسین^ع هم مصداقی از این تقابل است؛ البته از آن مصادیق شاخص و برجسته. در طول تاریخ نیز فقها خصوصاً فقهای شیعه، بحث حکومت حاکم جائر و حاکم عادل را مطرح کردند و اینکه اجتناب از طاغوت لازم است و در این قضیه هیچ اختلافی نیست.

اگر امام بحث حکومت اسلامی و بحث قیام علیه ظلم و جور پهلوی را مطرح می‌کند، پیرو منطق بدیهی و اصیل اسلامی است که امام حسین^ع هم در همین راستا قیام کرده است. هرچند نتیجه ظاهری، متفاوت بوده است. قیام و حرکت امام خمینی از خاستگاه فقه شیعه و فلسفه سیاست اسلام است؛ گو اینکه حرکت امام حسین^ع برای امام خمینی بسیار الهام‌بخش و انگیزه‌ساز

است. مسئله مهم این است که مسئله «امر به معروف و نهی از منکر» که از ارکان اسلام سیاسی است، به سبب تلاش‌های بی‌نتیجه یا خیلی تجربه‌های ناقص بسیاری از علما، در عمل کنار گذاشته شده بود و انگار علما به حاکمان موجود راضی شده بودند و از ایجاد حاکمیت دینی برخاسته از آموزه‌های اسلامی ناامید شده بودند.

در اینجا بحثی مطرح می‌شد که آیا ما باید برویم و قدرت بر تغییر حاکمیت جور را فراهم کنیم و حکومت اسلامی را تشکیل دهیم یا اینکه اگر زمانه به‌گونه‌ای تغییر کرد و قدرتی و امکاناتی به دست آمد که توانستیم قیام کنیم، آن وقت لازم است حرکت کنیم و حکومت جور را سرنگون کرده و حکومت اسلامی را جایگزین کنیم؟ به عبارت دیگر در حوزه فقه، بحث بر سر این بود که کسب قدرت برای تغییر حکومت جائز، شرط واجب است یا شرط وجوب؟ اگر فراهم کردن قدرت بر تغییر حکومت جور را شرط وجوب بدانیم، معنایش این است که اگر من الآن قدرت نداشتم، نیاز به فراهم کردن قدرت نیست، بلکه اگر قدرت به دست آمد، مثل استطاعت برای حج، آن وقت تشکیل حکومت واجب می‌شود و الا وجوبی در کار نیست بلکه لازم هم نیست برای به دست آوردن قدرت تلاش کنید. در نقطه مقابل، نظر این است که تحصیل قدرت بر تغییر حکومت جور و تشکیل حکومت عدل، شرط وجوب نیست، بلکه شرط واجب است؛ یعنی همچنان که انجام نماز واجب است، تشکیل حکومت اسلامی هم واجب است، از این رو ایجاد قدرت برای تحصیل حکومت اسلامی، شرط واجب است نه شرط وجوب.

مرحوم امام در مباحث امر به معروف و نهی از منکر، بحثی را مطرح می‌کند که آیا وجوب امر به معروف و نهی از منکر در جایی که من قدرت فعلی ندارم از

بین می‌رود یا نه؟ امام میان موارد و مصادیق حکم فرق می‌گذارد. نظر ایشان این است که در امور مهم و سرنوشت‌ساز و اساسی دین، مثل حاکمیت سیاسی، نمی‌توانیم به این بهانه که قدرت نداریم، خود را کنار بکشیم؛ بلکه باید قدرت را تحصیل کنیم و حکم الهی را انجام بدهیم. دیگران چه بسا تلقی‌شان این بود که تحصیل قدرت از باب مقدمه و خوب است و چون الآن قدرتی نداریم، معذوریم؛ اما مرحوم امام می‌فرماید که قدرت شرط فعالیت حکم نیست و ما باید قدرت را ایجاد کنیم. اول باید قدرت را ایجاد کنیم و بعد حکومت را به دست بگیریم.

این برداشت فقهی مهم و سرنوشت‌ساز چه بسا با الهام از حرکت عاشورا است که امام حسین^ع هم برای تحصیل قدرت اقدام می‌کند. توجه به کنش‌های سیاسی امام قبل از دوره حضور در مکه و در دوره حرکت به سوی عراق، این را به خوبی منعکس می‌کند. امام^ع به رؤسای بصره نامه می‌نویسد، به بزرگان و عموم مردم کوفه نامه می‌نویسد و آنان را به همراهی با خود دعوت می‌کند. امام در سال ۶۰ هجری به مکه می‌رود و در ایام حج در سرزمین منا سخنرانی می‌کند.^۱ سخنان امام حسین^ع علیه معاویه و دستگاه اموی بسیار کوبنده و افشاگرانه است. برخی از مردم با مواضع امام^ع همراهی و اعلام وفاداری می‌کنند. اعلام وفاداری مردم کوفه و برخی نقاط دیگر مثل بصره از روی تصادف نبود. این اعلام وفاداری و همراهی به سبب فعالیت سیاسی و فرهنگی امام^ع و نامه‌های متعددی بود که حضرت به بزرگان جهان اسلام

۱. رک: صفائی حائری، عباس، تاریخ سیدالشهدا.

نوشت و آنان را به مقابله با دستگاه اموی فراخواند. امام یزید را خلیفه فاسق معرفی و مقابله با او را لازم و واجب اعلام کرده و از مردم برای تحقق دین و سنت پیامبر در جامعه اسلامی استمداد طلبید. بسیاری از مردم اعلام آمادگی کردند. اعلام آمادگی مردم حجت را بر امام تمام می‌کند و بر این اساس حضرت برای مقابله با یزید حرکت می‌کند.

این‌گونه نبود که امام حسین بگوید اوضاع به سود ما نیست و دشمن دست بالا را دارد و من یاورى ندارم و وظیفه من مقابله با یزید نیست. اگر امام بی‌تفاوتی نشان داده و منتظر شده بود که خودبه‌خود، اوضاع تغییر کرده و قدرتی حاصل شود، معنایش این بود که یزید قدرت مطلق است و همه با یزید بیعت می‌کردند و دیگر قدرتی برای امام ایجاد نمی‌شد. امام ع برای تشکیل حکومت اسلامی به‌سوی کوفه رفت و حال آنکه به‌ظاهر قدرتی نداشت اما در ایجاد این قدرت کوشش می‌کند و دیگران را دعوت به‌سوی قیام دعوت می‌کند و خودش مجدانه در راه تحصیل قدرت تلاش می‌کند. بله! مردم اعلام آمادگی کردند اما این در اثر اقدامات امام بود. اگر قدرت حاصل شده به‌عللی که پیدا شد از دست نمی‌رفت و اتفاقات کوفه به‌زبان جبهه طرفدار امام ع بر نمی‌گشت، امام ع می‌توانست همه معادلات امویان را به‌هم زده و حکومت اسلامی را برپا کند؛ اما متأسفانه ماجرای آمدن عبیدالله به کوفه و دستگیری هانی و عقب‌نشینی و چنددستگی شیعیان کوفه، قدرت به دست آمده را از بین برد. پس رفتار امام حسین ع نشان می‌دهد که از دید ایشان، تحصیل قدرت برای ایجاد تغییر و برپایی حکومت اسلامی، مقدمه واجب است، نه مقدمه وجوب و چه‌بسا فتوای فقهی و اصولی امام نیز با الهام از حرکت حسینی اتخاذ شده باشد.

❖ غیر از بحث مبنایی و دقیقی که درباره مبنای فقهی امام در مقابله با ساختار سیاسی غیرمشروع و برپایی حکومت اسلامی مطرح کردید، آیا شاخصه‌های دیگری هم در انقلاب اسلامی وجود دارد که بشود آن را الهام گرفته از حادثه عاشورا تلقی کرد. مثلاً بحث‌های انگیزشی. اینکه توده‌های مختلف مسلمان به این نیاز دارند که در آن‌ها روح مقاومت، عدالت‌خواهی، ذلت‌ناپذیری و ... دمیده شود و یک انگیزه ایمانی برای مبارزه و فداکاری ایجاد شود. آیا حضرت امام خمینی از عاشورا به سود انقلاب اسلامی بهره گرفته است؟ یا مثلاً در اهداف امام حسین علیه السلام یا راهبردها و کنش‌های مختلف امام حسین علیه السلام در طول حرکت عاشورا، می‌توانیم مواردی را مثال بزنیم که حضرت امام آن‌ها را از حرکت امام حسین علیه السلام برداشت کرده و معیار حرکت خودشان قرار داده باشند؟

♦ طبیعتاً موارد زیاد است اما باید تأکید کنم که ماجرای حرکت امام حسین را نباید تافته‌ای جدا بافته از اصل مبانی و آموزه‌های اسلام دانست و در اتخاذ مواضع سیاسی فقط به ماجرای امام حسین علیه السلام اکتفا کرد. در عین حال عناصری مانند عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی که از مؤلفه‌های اصیل نگرش اسلامی است در حرکت امام حسین تبلور عینی و تجلی درخشنده‌ای دارد. ذلت‌ناپذیری، عدم سازش با حکومت جور و دفاع از حقوق انسان‌ها از عناصر برجسته حرکت امام حسین علیه السلام است که امام پای آن می‌ایستد. تکیه بر عنصر آزادگی و دمیدن روح ذلت‌ناپذیری در روح مردم تن به ذلت داده یکی از عناصر عاشورایی است. اینکه حتی به لشکر به ظاهر پیروز و سرمست از قدرت پوشالی می‌فرماید: اگر دین ندارید لااقل آزادمرد باشید! این برای زنده کردن انسانیت است؛ امام خمینی علیه السلام هم به شاه می‌گوید اگر دین نداری لااقل کشورت را حفظ کن! لااقل آقا باش! اجازه نده

بیگانگان بر کشور سلطه داشته باشند. امام به شاه فرمود من می‌خواهم آقا باشی! من نمی‌خواهم کاری بکنی که ملت تو را بیرون بیندازند.^۱

حرکت امام حسین[ؑ] برای احیای سنت پیامبر بود؛ احیای سنت پیامبر همان امر به معروف و نهی از منکر، عدالت‌طلبی، ظلم‌ستیزی و حمایت از مظلوم است که در موارد متعددی می‌بینیم حضرت امام به سیره امام حسین[ؑ] استناد می‌کند. همه این عناصری که گفتم هم رویکرد سیاسی دارد. این‌ها مهم‌ترین عناصر و رویکردهای سیاسی اسلام است؛ چه بحث عدالت و نفی ظلم و چه دیگر ارزش‌های الهی.

شاخصه‌های تفسیر جامع‌نگر حادثه عاشورا

❖ به‌عنوان آخرین سؤال، شاخصه‌ها و مؤلفه‌های اساسی یک تفسیر سیاسی انتقادی صحیح از حادثه عاشورا که قابل انطباق بر شرایط کنونی و راهگشای جامعه اسلامی در برون‌رفت از مشکلات سیاسی باشد، چیست؟

◆ البته شاخصه‌ها و مؤلفه‌های متعددی وجود دارد اما من می‌خواهم به عنصر مهمی در این باره اشاره کنم. به نظر من مهم‌ترین شاخصه تفسیر سیاسی صحیح، زمان‌شناسی است. عنصر زمان‌شناسی و فهم اینکه الآن جامعه اسلامی در چه شرایطی قرار دارد، بسیار مهم است. ما باید زمانه را بشناسیم و متناسب با زمانه از حرکت امامان[ؑ] الگو بگیریم. زمانه امام حسن[ؑ] به‌گونه‌ای

۱. نقل به مضمون، صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۴۵.

است که ایشان یاری ندارد و مردم هم همراهی نمی‌کنند و امام حسن علیه السلام مجبور می‌شود صلح کند، اما صلح امام حسن علیه السلام صلحی عزت‌مندانه و راهبردی برای حفظ اقلیت شیعه است. امام حسین علیه السلام هم یاری ندارد، اما می‌جنگد، چون شرایطی که به امام حسین می‌خواهد تحمیل شود، ذلیلانه است و امام نمی‌خواهد و نمی‌تواند به ذلت تن دهد. آیا می‌توانیم بگوییم هر دو در یک ظرف و یک زمان بودند؟ شناخت زمانه و شرایطی که در آن قرار داریم برای الگو گرفتن از حرکت امام اولین گام است. مثلاً در دوران ما، در دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد وقتی غرب به سرکردگی آمریکا فشار می‌آورد، برخی از سیاسیون می‌گفتند که ما باید به صلح امام حسن علیه السلام نگاه کنیم و باید با دشمن صلح کنیم، اما رهبر جامعه می‌گفت نه! الآن وقت صلح نیست، الآن سیره ما سیره امام حسین علیه السلام است؛ اگر آن زمان تن به صلح می‌دادیم چون در موضع ضعف بودیم و تن به نرمش داده بودیم، دشمن اجازه نمی‌داد قوی شویم تا از موضع قدرت با دشمن مذاکره کنیم؛ اما در دوره کنونی رهبر جامعه اجازه داد با دشمن مذاکره شود، یعنی راهبرد نرمش قهرمانانه را تجویز کرد؛ زیرا در موضع قدرت بودیم و دشمن با وجود فشارهای تحریمی بی‌امانی که بر ما وارد کرد نتوانست ما را از پای درآورد.

بنابراین زمان‌شناسی و پیروی و اعتماد به امام جامعه عنصر اصلی تفسیر صحیح است. در مجلس ششم برخی از سیاسیون گفتند که رهبر جامعه باید جام زهر را بنوشد، همچنانکه امام موقع قطعنامه ۵۹۸ جام زهر را نوشید، چون چاره‌ای نداریم؛ اما رهبری گفتند الآن وقت نوشیدن جام زهر نیست. ایشان کشور را قوی کردند، به‌گونه‌ای که وقتی بوش پسر ایران را محور شرارت قلمداد کرد و تهدید به حمله کردند و پرونده ایران را در ذیل فصل هفتم منشور شورای

امنیت قرار دادند، ایران آنقدر قوی بود که جرأت و جسارت حمله به ایران را پیدا نکردند. در آن شرایط حساس رهبری گفت موضوع ما فرق می‌کند، زمان ما فرق می‌کند، شرایط ما فرق می‌کند، زمانه و شرایط ما بر موقعیت امام حسین علیه السلام منطبق است نه زمانه و شرایط امام حسن علیه السلام. منطبق بودن شرایط بر سیره هر کدام از امامان علیهم السلام تابعی از فهم صحیح زمانه است.

منابع و مأخذ

قرآن كريم.

نهج البلاغه.

۱. ابن اعثم كوفى، محمد بن على، الفتوح، مصحح: غلامرضا طباطبايى، تهران: بى جا، ۱۳۷۲.
۲. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، منهاج السنة النبويه فى نقض كلام الشيعة و القدرية، بى تا، بيروت: دارالكتب العلميه.
۳. ابن شعبه حرانى، ابو محمد، تحف العقول عن آل الرسول، مترجم: صادق حسين زاده، قم: نشر آل على، ۱۳۹۳.
۴. ابومخنف، لوط بن يحيى، وقعة الطف، تحقيق: محمد هادى يوسفى الغروى، ترجمه: محمدصادق روحانى، قم: نشر طه، ۱۳۹۷.
۵. اخطب خوارزم، موفق بن على، مقتل الحسين، ترجمه: مصطفى صادق، قم: انتشارات مسجد مقدس جمكران، ۱۳۸۸.
۶. بحرالعلوم طباطبايى، سيد محمد مهدى، رساله سير و سلوك منسوب به سيد بحرالعلوم.
۷. دربندى، ملاآقا، اسرار الشهادات، دوره دوجلدى، قم: انتشارات

- طوبی محبت، ۱۳۹۷.
۸. دینوری، احمد ابن داوود، اخبار اطوال، قم: منشورات رضی، ۱۳۶۸.
۹. سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطّفوف، بی تا، ترجمه: ابوالحسن میرطالبی، قم: انتشارات دلیل ما.
۱۰. شریعتی، علی، بازگشت، تهران: بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی، ۱۳۸۹.
۱۱. شریعتی، علی، توحید و شرک، تهران: چاپخش، ۱۳۹۰.
۱۲. شریف طباطبایی، میرزا محمدباقر، اسرار شهادة آل الله، ۱۳۶۱، قم: ناشر محمدهادی صمدی
۱۳. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ترجمه موسوی دامغانی، قم: دفتر نشر بلاغ، ۱۳۸۷.
۱۴. صافی گلپایگانی، حسین شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، قم: موسسه نشر و تبلیغ، ۱۳۶۶.
۱۵. صالحی نجف آبادی، نعمت الله، شهید جاوید، قم: انتشارات امید فردا، ۱۳۸۷.
۱۶. صفائی حائری، عباس، تاریخ سیدالشهدا، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۶.
۱۷. عاملی، مرتضی، خرافات و اساطیر قصه ارینب بنت اسحاق، نرم افزار مجموعه آثار علامه سید جعفر مرتضی عاملی.
۱۸. کاشانی، ملا حبیب، تذکره الشهداء، قم: شمس الضحی، ۱۳۹۰.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، تهران: دارالکتب

- الاسلاميه، ۱۴۰۷ ق.
۲۰. گیلانی، عبدالرزاق بن محمد هاشم، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه منسوب به امام جعفر صادق، قم: نشر پیام حق، ۱۳۷۷.
۲۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۲۲. محمدی‌ری‌شهری، محمد، دانشنامه امام حسین، قم، دارالحديث، ۱۳۸۸.
۲۳. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۳.
۲۴. مطهری، مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۴.
۲۵. مقرر، عبدالرزاق، مقتل الحسین علیه السلام، ترجمه: قربانعلی مخدومی، قم: نصاب، ۱۳۸۷.
۲۶. واعظی، احمد، نظریه تفسیر متن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲.
۲۷. واعظی، احمد، درآمدی بر هرمنوتیک، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۳.